نفیس

میکرو فیلم تهیه شد

بازبینی شد
۱۳۵۳ خ

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب: کشف الهدایه در ترجمه بدایة الهدایه فارسی

مصنف / مؤلف: متن از شیخ حر عاملی — ترجمه از شیخ محمد جعفر فراهی سبزواری

خطی / چاپی: نسخ ۱۸ سطری

سال طبع یا تحریر ۱۱۲۷ عدد اوراق ۷۳

جزء کتب فقه شماره ۷۸۰

شماره عمومی ۲۸۱۰ شماره قبض ۲۹۰۹

واقف حاج عماد تاریخ وقف تیر ۱۳۱۰

طول ۱۹ عرض ۱۳ سانتیمتر قفسه ۹

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

بازبینی شد
۱۳۵۲ خ

۲۹۰۹

شناسنامه آسیب شناسی

نسخه شناسی

عنوان	کشف الهدایة		خطی ✓ / چاپ سنگی
درجه نفاست	نفیس درجه ۳		
تعداد اوراق	۷۳	اندازه	۱۹×۱۳
قطع	وزیری کوچک	شماره اموالی	۲۸۱۰

آسیب شناسی و اقدامات مرمتی

درصد تخریب اوراق	۱۰ / ۲۰ / ۵۰ / ۸۰	از هم پاشیدگی عطف	دارد / ندارد ✓
نیاز به جعبه	دارد / ندارد ✓	نوع آفت	شیمیایی / زیستی / فیزیکی
نیاز به جلد سازی	دارد / ندارد ✓	نیاز به مرمت جلد	دارد ✓ / ندارد
نیاز به مرمت اوراق	دارد ✓ / ندارد	نیاز به دوخت عطف	دارد ✓ / ندارد
نیاز به لکه گیری	دارد / ندارد ✓	نیاز به گردگیری	دارد / ندارد ✓
نیاز به آفت زدایی	دارد / ندارد ✓	نیاز به اسیدزدایی	دارد / ندارد ✓

بررسی کنندگان: ۱. [signature] ۲. دهقانی ۳.

تاریخ بررسی: ۸۹/۷/۲۱

اقدامات انجام شده:

تاریخ اقدام:

...هیه شد

بازبین شد
۱۳۵۳ خ

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

۲۹۰۹

کتابخانه

کشف الهدایة فی ترجمة البدایة الفقیر محمد جعفر فراهی

بسم الله الرحمن الرحیم و به ثقتی

فتح مسایل معرفت خدادانی و دیباچهٔ مسایل شریعت حمد احمد خداوندیست که ذات مقدسش پاکست
از مشابهت جواهر و اعراض و اجسام و کنه حقیقت مقدسش منزه است از ادراکات افهام و عقول
و اوهام و درود نامحدود بر محمد مصطفی که وجود شریفش مقدمهٔ اعتقادات حقه و نسخهٔ عبادات
شرعیه است و بر آل اطهارش که خاتمهٔ رسالهٔ سعادات و متابعت ایشان شرط قبول طاعات و روشنی دل بنور
ولایت ایشان واصل اسباب نجاتست صلوات الله علیهم اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم ابد الآبدین

اما بعد چنین گوید این غریق بحر معاصی محمد جعفر بن سلیمان فراهی که چون عظیمترین نعمتی که
آدمیان مخصوص شده‌اند پیروی طریق شرع مقدس نبویست زیرا که اگر دیدهٔ بصیرت را بنور ایمان
روشن سازند و ملاحظهٔ آدابی که از اهل بیت علیهم السلم در هر عبادتی منقول شده تفکر نمایند بیقین
دانند که پیروی احادیث منقوله و آداب مأثوره از ائمهٔ دین سلام الله علیهم اجمعین تصحیح اعتقادات
دینیه و تحقیق مسایل شرعیه را آسانتر و خوبتر وجهی ممکن و میسر میگرداند و اگر خواهند که بزور
بازوی اجتهاد و سرپنجهٔ اوهام و کمند نارسای عقل ناقص ناتمام بر بالای قصر شریعت محمدی صلی
الله علیه و آله بر آیند بدون متابعت اخبار ثابتهٔ منقوله بمراتب کمال رسند ممتنعست پس بر همه
انام از خاص و عام در این باب جد و جهد تمام در ازالهٔ جهل و هواها و دفع شبهها و شکها
واجب و لازم است و بعد از درست کردن اعتقادات دینیه دانستن مسایل شرعیه بر هر کس ضرورست
چرا که آیات بسیار و احادیث بیشمار ظاهر میشود که غرض اصلی و مطلب کلی از خلق آسمان و زمین
و عرش و کرسی و جن و آدمی بلکه تمام مخلوقات الهی دو چیز بوده اول دانستن اصول دین

کتابخانه

و بعد از آن آراستگی بطاعت و عبادت رب العالمین و این هر دو بیکدیگر بسته و پیوسته‌اند نه دانستن
اصول دین بدون عبادت الهی نفعی دارد و نه عبادت تنها بدون دانستن اینها میسر میگردد چنانکه اگر چراغی
در دست داشته باشی و در جائی ایستاده باشی بغیر از چند ذرع دور خود دیگر جائی را نه بینی و هر چند
بیشتر روغن ریزی او روشن‌تر و بیشتر ظاهر میگردد بلکه عمل کردن بعلم خود روغن این چراغ است
بمدد حال چراغ نرسد روشنائی آن باندک زمانی برطرف میشود پس همچنین معرفت اصول دین
و علم بمسائل شرع مبین چراغ دل آدمیست و عمل و عبادات شرعیه روغن آن چراغ‌اند پس اگر عمل بعلم
خود ننماید باندک فرصتی آدمی در سلک فجار بلکه در زمرهٔ کفار داخل و از درجهٔ اعتبار و از تمام
اهل ایمان بیرون و بکنار رود و اگر بعلم و عمل آراسته شود و ترک غفلتها و شهوتهای نفس نماید و از خواب
غفلت بیدار و از مستی حیرت هشیار گردد امید تمام هست که خداوند عالمیان بفضل و احسان خود
در فضل و کمال و توفیق عبادت و طاعت فراخور لیاقت و احوال و بروی وی بگشاید و روز بروز
ترقی در فهم و طبع پیدا آید و در سلک علمای کبار و فضلای اولو الابصار داخل گردد و چون از احادیث
اهل بیت علیهم السلم معلوم میگردد که در هر عملی رجوع باحادیث ثابتهٔ منقوله و آداب مأثوره مروی از ایشان
باید کرد که باعث قبول و قرب وصول بمأمولست این شکسته با قلت بضاعت و عدم استطاعت
بتجسس کتابها و تفحص رسالهای علمای دین رضوان الله علیهم اجمعین مینمودم که ببینم که کدامی از آنها بمعصوم
احادیث نزدیکتر و بفقه اهل البیت آشناتر و دیدم که آنچه علما بعربی و فارسی در باب مسائل فقهی در کتابها
و رسالهای خود نوشته‌اند بعضی از مسائل ناقص و ناتمام است و بعضی موافق ضابطهای سنیان و اجتهاد
ایشانست که اعتماد را نمیشاید بلکه برای جمعی که سرمایهٔ وافری از علم فقه و ربط تمامی باحادیث ائمهٔ دین
نداشته باشند ضرر عظیم نماید و باعث خلل تمام در اعتقاد و عمل ایشان گردد روز بروز قوت ایمان و یقین

ایشان سست و بیت شود و متردد درین فکر بسر میبردم تا آنکه بمحض عنایت ربانی و هدایت سبحانی
بشرف خدمت اعلی حضرت رئیس المحدثین و تاج الاخباریین و سراج السالکین و شیخ المسلمین
قدوة العارفین و زبدة الفاضلین العالم التجلی الشیخ محمد بن الحسن الحر العاملی عامله الله بلطفه الخفی والجلی
رسیدم و از جمله مصنفات آن بحر ذاخر رساله وافیه کافیه شافیه که نامش بدایة الهدایه است دیدم که
الحق روضه ایست بهشت آیین و دوحه ایست پر از علم و یقین که بجای هر ورقش سرمایه طراوت گلستانهای
دلهای از نو مندرج در عهدش گرفته و انوار مشاعل مسائلش قواعد تربیع ارشاد را روشن ساخته و اثنای
مساوی فیض قرینش روشن و بیان لمعه مختصر وانمود کرده قبای قلمیست و نه حرفی بر قامت توصیف
آن رسا و جامه طویل الذیل الفاظ در تعریفش کوتاه ففی کل سطر منه روض من الجنة وفی کل نظر منه عقد
من الدر فاما چون این رساله وافیه بزبان عربی سمت تحریر یافته و جمعی را که لغت فارسی مانوس و
مألوف بوده باشد از آن چندان بهره و تمتعی میسر نیست یکی از برادران ایمانی پاکیزه خصال حمیده فعال
بسبب عقد محبت و رابطه مودت که با این فقیر حقیر داشت التماس نمود که ترجمه آن را بزبان فارسی نزدیک
بفهم اهل این دیار نماید تا همگی عوام از آن محظوظ و بهره مند گردند بنا بر آن اقدام نمودم آنچه کلام شیخ
رحمه الله بود ترجمه نموده با اندک تفاوتی جهت آنکه مراعات کردن الفاظ بلیغه عربی بی زیاده و نقصان
بلغت فارسی که در کمال وضوح باشد نمی شود فاما عقود جواهر معانی الفاظ بلیغه عربی را بعبارات فارسی
طابق اللفظ باللفظ و نقلا بالمصدر را در رشته تحریر کشیده و در هر جائی که از فقرات و عبارات
احتیاج بتوضیح بوده بعضی را در اصل رساله و بعضی را در حاشیه توضیح آن نموده و آنچه مسائل خلافیست
در این رساله مذکور نشده و ما نقل بعض اقوال علما را در آنها و ترجیح هر طرف که باعتقاد فقیر ترجیح داشته
باشد در حاشیه اشاره نموده و اما آنچه که شیخ رحمه الله در توضیح مسائل و اقوال علما و سخنان طرفین در آنها

خود ذکر کرده باشد ما نیز در شرح کبیر که نامش مفتاح البدایه است بتمام نقل نموده ایم و هیچ جز از مسائل
خلافی از آن شرح بیرون نرفته مگر پاره از افادات که مناسب آن مقام نمی دانست و همچنین هر جا که در مسائل
باعتقاد این فقیر خللی بوده در حاشیه اشاره بآن نموده بهم چیزی که مناسب مقام بوده و بحمد الله والمنه
که سعی بلیغ مبذول داشته که در مواضع اشتباه دقیقه از دقایق جهد و اهتمام فرو نگذاشته امید که
حق تعالی کافه اهل ایمان و عامه ارباب ایقان را بفواید این ترجمه منتفع ساخته ماثر ثواب آن را
بروزگار این خاکسار رکنه کار لاحق گرداند بحق محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله اجمعین و موسوم ساخت بکشف
الهدایه فی ترجمة البدایه الکونه وقت شروع است در مقصد والتوکل علی توفیق الله الملک المعبود
بسم الله الرحمن الرحیم ابتدا میکنم بنام خداوندی که بخشنده نعمتهای فراوانست در دنیا و آمرزنده
گناهان مؤمنانست در آخرت و سپاس مر خدای را که سزاست جل جلاله که پروردگار عالمیانست و درود
بر محمد و آل محمد که پاک و پاکیزه اند از عیب و نقصان اما بعد پس چنین گوید محتاج بسوی
خداوند غنی محمد بن الحسن الحر العاملی که بتحقیق التماس کردند جماعتی از برادران مؤمنین و طالبان حق
و یقین که جمع و تالیف کنم از برای ایشان آنچه که توانم جمع کرد از واجبات و محرمات که نص داشته باشد
و داخل نسازم با آن واجبات و محرمات مگر پاره از مستحبات پسندیده و مکروهات نامرغوب و مباحات مطلق
کرده نشود از احادیث ائمه اطهار بطریقی که مشتمل باشد بر مختصر آن فایده پس شروع کردم در آن
برضای خداوند عالمیان نه رغبت در نفع دنیای از مردمان زیرا که یقین کردم که اجابت کرده
برادران دین و طالبان حق و یقین از جمله لوازم واجباتست و دانستم که ترک اجابت ایشان از بدترین
گناهان و محرماتست و تحقیق کردم که بسیار است فایده این رساله و پیش دستی نکردم بر این کسی در این
مقاله و نامیدم این را بدایة الهدایه و امیدوارم از کرم دائم الفضل علی البریه که نفع رساند بسبب این رساله

هر مبتدی تا نه شروع کنند و هر متوسط میانه را و هر منتهی آخر نشین را و شرکت
در ثواب تا کسی که رجوع نماید بدین و راه یابد بدین و اعتماد کند بدین و کسی که خواهد که مطلع
گردد بر اکثر احکام و بیشتر از مسائل حلال و حرام که ظاهر میشود از احادیث ائمه انام علیهم السلام
پس باید که رجوع نماید بکتاب مستطاب که نامش تفصیل وسایل الشیعه است یا بکتاب فهرست کتاب
وسایل الشیعه که تالیف کردیم برای فهرست کتاب مذکور یا بکتاب ما که نامش کتاب هدایة الامة است
و خداست دهنده توفیق و مدد کننده و رفیق در هر اتسا و مضیق و بر اوست توکل ما در هر باب
و از اوست الهام کردن بصواب **مقدمه** واجب است بر هر که بالغ و عاقل باشد اقرار کردن بوجود حضرت
واجب الوجود و بیگانگی ذات مقدس او و بعدالت و حکمت او و بکمال و علم و قدرت او و جود او
که پاک و بی عیب است ذات و صفات او و پاکیزه بودن او از کمی و زیادتی و واجب است اقرار کردن
بتمامی صفات کمال خداوند عالمیان که در قرآن مجید و در احادیث ثابته منقول از ائمه دین سلام الله علیهم اجمعین
مذکور شده است و واجب است اعتراف کردن بمعاد جسمانی و حشر و نشر خلایق در قیامت بزرگ که آخرت باشد
و زنده شدن مؤمنان خالص الایمان و کافران محض و منکران دین مبین در زمان رجعت پیشوایان دین که
قیامت کوچک و زمان رجعت اهل یقین است در دنیا و واجب است اعتقاد کردن به پیدا شدن و تازه
شدن این عالم که حالا هست بعد از اینکه اول نبوده و واجب است اعتقاد کردن بباطل بودن جبر
و تفویض و تکلیف ما لا یطاق و واجب است اقرار کردن باینکه بهشت و دوزخ حالا موجودند و هستند
و همیشه خواهند بود و هرگز برطرف نخواهند شد بعد از آنکه قیامت شود و واجب است اعتقاد کردن
به پیغمبری پیغمبر آخر الزمان محمد صلی الله علیه و آله که پسر عبدالله پسر عبدالمطلب پسر هاشم پسر عبد مناف است
و واجب است اعتقاد کردن بامامت دوازده امام که اول ایشان علی بن ابی طالب است و بعد از آن پسرش امام حسن

و بعد از آن برادرش امام حسین و بعد از آن پسرش امام زین العابدین علی بن الحسین بعد از آن پسرش امام
محمد باقر بعد از آن پسرش امام جعفر صادق بعد از آن پسرش امام موسی کاظم بعد از آن پسرش امام علی بن
موسی الرضا بعد از آن پسرش امام محمد تقی بعد از آن پسرش امام علی نقی بعد از آن پسرش امام حسن عسکری
بعد از آن پسرش امام محمد بن الحسن صاحب هذا العصر والزمان صلوات الله علیهم اجمعین زیرا که معجزات بسیار
و نصهای متواتر بیشمار در باب هر یک از ایشان در کتابهای شیعه نقل شده و در اکثر کتابهای سنیان
و جمیع مخالفان نیز مذکور است و اکثر آن معجزات در میان مردم مشهور است و واجب است اعتقاد کردن
باینکه پیغمبر و ائمه دین سلام الله علیهم اجمعین همه پاک و پاکیزه اند از گناهان بزرگ و کوچک پیش از
امامت و بعد از امامت همیشه و هرگز گناهی از ایشان صادر نشده از اول عمر تا آخر عمر و واجب است
اعتقاد کردن باینکه فرض است طاعت و فرمان برداری ایشان در جمیع آداب و ارکان هم در اعتقادات
دینیه و هم در عبادات شرعیه و واجب است اعتقاد کردن باینکه امام زمان امام دوازدهم است و صاحب این
زمانست از بدی خلق و کمی مددکاران و بسیاری دشمنان از نظر خلایق پوشیده و پنهانست تا
وقتی که مصلحت الهی تقاضای ظهور آنحضرت کند البته بیرون می آید و ظاهر میشود و ظاهر میسازد حق را
و آشکار مینماید عدالت را و دنیا را پر از عدل و داد میسازد همچنانکه از ظلم و جور پر شده باشد و واجب است
اعتقاد کردن باینکه جمیع پیغمبران و پیشوایان دین بهتر و فاضلتر اند از ملائکه بلکه ملائکه نیز از جمله خادمان
بارگاه و ملازمان درگاه ایشانند و واجب است اعتقاد کردن باینکه دشمنان و مخالفان مذهب
ایشان کافرند بلکه عذاب ایشان از عذاب باقی کفار بیشتر خواهد بود و واجب است اعتقاد کردن
بجمیع احکام دینیه و مسائل حلال و حرام شرعیه که ثابت و منقول باشد از جانب ائمه علیهم السلام
و واجب است اعتقاد کردن باینکه طلب علم کردن بواجبات و محرمات و واجب است از حضرت ائمه معصومین

کتابخانه آستان قدس

و از کسی که از ایشان نقل و روایت میکرده باشد • و واجب است اعتقاد کردن باینکه احتیاط و توقف واجبست
در جایی که علم و یقین نباشد و در حکمی که از جانب ائمه دین نرسیده باشد • و واجب است اعتقاد کردن باینکه
جایز نیست عمل کردن برای و گمان خود در نفس احکام شرعیه و همچنین جایز نیست عمل کردن باجتهادها
و ضابطههای اصولیه و همچنین جایز نیست عمل کردن بکفتههای غیر امام معصوم در آن چیزیکه در باب آن
چیز حدیث صریحی نقل نشده باشد از ائمه دین علیهم السلام • و واجب است اعتقاد کردن باینکه واجبست
نماز یومیه و نماز جمعه و نماز ظهر و عید و نماز میت و نماز آفتاب کرفت و ماه کرفت و زلزله و باد
سرخ و زرد و سیاه و نماز قضا و نذر و عهد و سوکند و مانند اینها بشرطها و زکوة جو و کندم
و مویز و خرما و شتر و کاو و کوسفند و طلا و نقره بشرطها و روزه ماه رمضان و قضا و کفاره
و اعتکاف و بدل قربان حج و نذر و عهد و سوکند و مانند اینها بشرطها و حج و عمره بشرط استطاعت
و قدرت بشرطها و جهاد با کفار بامر امام و رخصت او و امر کردن خلق بخوبیها و منع کردن
انسان از بدیها بشرطها بقدر امکان و قدرت بر آن و شرط کرده شده است در واجب بودن واجبها
و حرام بودن حرامها عاقل بودن و بالغ بودن زیراکه بر غیر عاقل و بالغ چیزی واجب و حرام نیست
بلکه تکلیف از غیر عاقل و بالغ نیز ساقط است • و واجب است نیت کردن و قصد داشتن در عبادتهای
واجبی زیراکه هیچ عبادتی واجب بدون قصد شرعی صحیح و مقبول نیست فاما نیت کردن در عبادتهای
سنتی شرط قبول آنهاست زیراکه اگر در عبادتهای واجبی نیت بجا آوردنا مشروع کرده باطلست
و اگر عبادتهای سنتی را بی نیت بجا آوردنا مشروع نکرده و لیکن قبول نباشد و ثوابی ندارد
• و واجب است خالص کردانیدن نیت در عبادتهای الهی محض فرمان برداری او یا محض رضاجویی او
یا نزدیکی او برحمت او یا مزد یافتن بر آن یا دفع عذاب خداوند عالمیان و جایز نیست که کسی عباداتی

[illegible]

و طاعتی

و طاعتی کند برای غیر خدا بجهت ریا و شنوانیدن بمردمان و شهرت و آوازه پهن کردن در میان ایشان زیراکه
اگر کسی چنین قصدی در عبادتی داشته باشد آن عبادت باطل و نابود میشود و نفعی از آن حاصل نمیکردد
و اولی و سزاوار آنست که آدمی همیشه قصد کارهای خیر و پیوسته نیت بجای آوردن عبادتهای الهی در دل
خود داشته باشد آنچه ممکن و بوده باشد و عزم بر آن نماید و بجد باشد که خواهم کرد هر گاه میسر شود
تا ثواب و اجر بر آن یابد • و بهتر آنست که عبادتهای واجبی را آشکارا و عیان بجای آورد و ظاهر نماید
و عبادتهای سنتی را از مردمان بپوشید و پنهان دارد بقدر طاقت و امکان که داشته باشد و قدرت
و قوت خود را در طلب کردن علم و یقین و اعتقادات حق و مسائل حلال و حرام و باقی ضروریات
طاعات الهی صرف نماید • و بجد و جهد تمام بکوشد و از دل خود شبهات و شکها را بیرون سازد و اگر شکی
یا شبهه روی نماید بعلمای دین عرض نماید و سعی کند تا دفع نماید و باقی نگذارد که باعث سیاهی
و غبار خاطر میکردد و آهسته آهسته زیاده میشود و بدین و اهل و ایمان سست اعتقاد و بباطل
راغب و مایل میکردد و بسا باشد که صباح مؤمن باشد و شام کافر یا شام مؤمن و صباح کافر
کردد • و حرام است خود پسندی کردن و مغرور بکار و کردار خود شدن و عبادتهای الهی را کوچک و
حقیر شمردن و کناه و نافرمانی او را سهل و سبک دانستن زیراکه غره شدن بخود و پسندیدن
کار خود از ناقص عقلی است و اگر نه لایق خداوندش کس نتواند که بجا آورد هیهات هیهات
تو کجایی و عمل تو کجاست ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا • باین دل پر غفلت و جهالت و این عقل
ناقص بی بصیرت و این فهم بی علم و معرفت و این تن بی قدرت و قوت و این زبان غافل خموشی
و ذلت و این چشم حیرت زده جهل و ظلمت و این کوش دراز شده فیض و حکمت اکر انعام
و اکرام نسبت بتو تمام نمی بود بی امانت و یاری او راه بسر منزل مقصود نمی بردی و اکر مرحمت

هدایت در چشم دل تو نمی کشید از کجا لیاقت دوربینی آن داشتی که خدا میر بودی و اگر بمحض رحمت بی نهایت
خود پیغمبران و راهنمایان دین را با عقل تو رفیق و دلیل هوشمندی نمیکردانید چگونه از هجوم لشکر
شیاطین و پیروی مخالفین از چاه حیرت و بیابان سرگشتگی ظلمتکده کفر و ضلالت خلاصی یافتی پس
اگر تو با این همه اسباب فراوان و این همه نعمتهای بی پایان و این همه سرمایه رسا و اینهمه جوارح و اعضا
از روی اختیار و اراده خود طاعتی و عبادتی کنی آنهم هم عنانی کشنده توفیق الهیست و یقین
حاصلست که اگر بنده پای بی صبری از جاده توکل بیرون گذارد و تمامی هوش و فکر خود را صرف سر انجام
امور معاش خود نماید در اکثر مهمات دنیایی او که همه وابسته تدبیر خود پندارد خلل عظیم پدید آید
کار بجای رسد که در اندک کاری خود عاجز و حیران بماند چه جای آنکه از عهده کارهای بزرگ برآید
و بدانکه عبادت کردن بدون دوستی دوازده امام از اهل البیت علیهم السلام قبول نیست فاما قضا نداد
مگر زکوة و واجبست تقیه کردن هم در عمل و هم در فتوی هرگاه بیم ضرر باشد نسبت بخود یا مؤمنی
در همه چیز و در همه جا و از همه کس مگر در آدم کشتن و زخم بر کسی زدن و خمر آشامیدن و مانند آن و ناسزا
به پیغمبران و پیشوایان دین گفتن و بیزاری از ایشان نمودن که مخصوص در اینها تقیه نباید کرد هر چند
بیم ضرر کلی باشد **کتاب الطهارة** این فصل در بیان احکام آبهاست بدانکه جایز نیست طهارت
با آب نجس کردن و آب نجس آنست که بسبب رسیدن نجاست رنگ یا بو یا مزه اش متغیر شود یا آنکه
نجاستی بآن رسد و آن آب ایستاده باشد و کم از کر باشد و کر هزار و دویست رطل عراقیست یا آنکه
هر یک از درازی و پهنا و گودان سه شبر باشد و واجبست دوری و پرهیز کردن از دو ظرف
هرگاه بیفتد در یکی از آنها نجاستی و معین نباشد که در کدام یک افتاده است پس وضو نسازد و غسل
نکند بلکه تیمم کند و نماز گذارد و جایز نیست کار فرمودن آب چاه وقتی که بنجاست تغیر یافته باشد

و اگر متغیر نشده باشد جایز است کار فرمودن آن آب هر چند کم از کر باشد و واجبست کشیدن آب چاه
تا متغیر شدن تا بحدیکه آن تغیر برطرف شود و سنت است کشیدن آب چاه اگر متغیر نشده باشد بنجاست
و جایز نیست وضو ساختن و غسل کردن بغیر از آب خالص مثل شیره و آب سیب و غیر آن و جایز نیست که آب مضاف
مضاف که آن آب مطلق و خالص نگویند و جایز نیست آشامیدن چیزهای که روان باشد مانند دوغها
و شربتها در حال اختیار هرگاه افتاده باشد در آنها نجاستی هر چند آن نجاست جزو افر و فراوان باشد
جایز نیست کار فرمودن پس مانده سگ و خوک و کافر مگر آنکه بقدر کر یا زیاده باشد و جایز نیست کار
فرمودن آب غصبی بی رخصت صاحب آب **این فصل** در بیان احکام وضو ساختن است بدانکه
نمی شکند وضو را مگر هر سه یقین در شکستن وضو نه بگمان و نه بشک در آن و آنچه وضو را
میشکند بول است و غایط و بادیکه از موضع عادتی و منی بیرون آید و جنب شدن بجماع کردن
در پیش زن و خوابی که بر گوش زیادتی کند و از شنیدن باز دارد حیض و استحاضه و نفاس و یقین داشتن
شکستن وضو و شک در اینکه بعد از آن وضو ساخته یا نه و واجبست وضو ساختن برای نماز و مانند
نماز مثل طواف خانه کعبه که واجب باشد و دست گذاشتن بخط مصحف اگر واجب باشد **این فصل**
در بیان آداب بیت الخلا رفتن است بدانکه واجبست در بیت الخلا پوشانیدن فرج پیش و پس خود را از
نظر کننده که حرام باشد نظر کردن او بسوی عورت اینکس و حرام است نظر کردن بعورت مسلمان که حلال
نباشد بر اینکس نظر با ایشان انداختن یا مجامعت کردن و حرام است که در وقت بول کردن یا غایط
کردن روی خود را یا پشت خود را بقبله کند خواه در صحرا باشد و خواه در بناها باشد و واجبست
پاک کردن محل بول و مخرج غایط که اگر آلوده شده باشد با آب خالص و اگر مخرج غایط آلوده نباشد
بغیر آب نیز پاک میشود مانند سنگ و کلوخ و لته و غیر آن و واجبست برطرف ساختن نجاست از

برای نماز کردن و مانند آن مگر آنچیزیکه بخشیده شده است چنانکه خواهد آمد بعد ازین • و واجبست
نگاهداری رخت و بدن خود از چکیدن بول مگر در آنچیزیکه بخشیده شده است • و حرامست پاک کردن
خود بنان و خاک کربلا • و واجبست پاک کردن بول بقدر دو برابر آبی که بر سر آلت است یا زیاده از
دو برابر با آب نه با غیر آب و لازم نیست که مخرج غایط را البته با آب بشوید هرگاه آلوده نشده باشد بلکه
کافیست که سه سنگ یا سه کلوخ یا سه لته و مانند آن را بر آن موضع بمالد تا پاک شود • و واجبست
شستن بیرون محل بول و غایط آمده نه اندرون آن را **این فصل** در بیان احکام وضو ساختن
و آداب آنست بدانکه واجب میشود هر یک از غسل و تیمم نیز بسبب این هر دو چیز و همچنین واجب میشوند
هر یک از این سه چیز بجهت نذر کردن یا عهد کردن یا قسم خوردن • و حرامست داخل نماز شدن
بی طهارت گرفتن و بی وضو و غسل و تیمم کردن هر چند از روی تقیه و بیم ضرر رسیده باشد
و باطلست نماز کردن بدون طهارت کردن خواه دانسته کرده باشد و خواه بفراموشی • و واجبست
طهارت کردن وقت داخل شدن وقت نماز • و جایزست پیش از وقت نماز وضو ساختن بلکه
پسندیده است • و واجبست در وضو ساختن نیت کردن در اول تا بکه شروع در آن کند بعد از آن
روی خود را بشوید بعد از آن دستهای خود را بشوید بعد از آن مسح سر نماید و بعد از آن مسح بر پشت
پاهای خود کشد از سر انگشتان پاها تا بیخ ساق پاها • و واجبست در شستن رو ابتدا از
بالای رو نماید و در شستن دستها ابتدا بر نکیچها نماید • و واجبست که در مسح کردن سر و پاها
مسح بتری آن نماید که از باقی مانده تری وضو باشد نه با آب تازه • و واجبست که مسح سر بر پیش
سر یا موی پیش سر باشد نه چیزی دیگر بر حایل و مانعی در وقتی که اختیار داشته باشد و
واجبست در وقت وضو ساختن تمام دور شستن و تمام دستها را شستن • و واجبست

در مسح کشیدن تمام سر را مسح کردن و تمام پشت پاها را مسح کشیدن • و واجبست حرکت دادن
چیزی که مانع رسیدن آب باشد بپوست مثل انگشتری نه موی که بر آنجا باشد • و جایز نیست شستن
پاها بجای مسح کردن و مسح کردن بر موزها • و بسنت یک مشت آب برداشتن برای شستن
هر عضوی در وضو • و حرامست سه مرتبه شستن عضو در وضو مگر جایی که تقیه باشد • و واجبست
بجای آوردن وضو پی در پی و باطل میشود وضو با خشک شدن عضوی که پیشتر شسته باشد بسبب
انداختن شستن عضو دیگر پیش از تمام شدن وضو • و واجبست ترتیب شستن اعضای وضو بطریقی
که اول بعد از نیت کردن روی خود را بشوید و بعد از آن دست راست را و بعد از آن دست چپ را و بعد از آن
مسح سر نماید و بعد از آن مسح پاها کند و در مسح کردن پاها ترتیب واجب نیست • پس جایزست که هر دو
پا را به یکبار مسح نماید • و واجبست که بر گردد و وضو را از جایی که بخلاف ترتیب عمل کرده باشد خواه
دانسته بخلاف ترتیب عمل نموده باشد و خواه ندانسته هرگاه پیش از خشک شدن اعضای وضو
بخاطر رسد و بیاد شاید که مخالفت ترتیب کرده • و جایز نیست که دیگری را بفرماید که او را وضو دهد
یا غسل دهد در حالت اختیار اما ریختن آب بر اعضای وضو سازنده مکروه است • و جایز نیست
مسح کردن بر اعضای وضو در جایی که باید شستن • و جایز نیست رسانیدن عضوی از بدن خود
بخط قرآن مجید بی وضو و بی غسل و تیمم • و کسی که ترک نماید شستن عضوی را از اعضای وضو و هنوز
عضو پیشتر خشک نشده باشد پس باید که بشوید آن را و باز آن عضو را بعد از آن را هم بشوید تا ترتیب
مقرر است • و حرامست وضو ساختن با آب نجس و اگر بسازد وضو باطل باشد • و جایز نیست وضو ساختن
با آب غصبی و همچنین غسل کردن دانسته **این فصل** در بیان فضیلت مسواک کردن و حمام رفتن و دارو
کشیدن و بعضی از سنتهای دیگر بدانکه سنتست مسواک کردن در نزد هر وضو ساختن و نزد

هر نمازی که باشد. و سنت است داخل حمام شدن با لنگ وحرام است نظر کردن بعورت مؤمن نه کافر
وحرام است تراشیدن ریش. و سزاوار نیست که ترک داروکشیدن نماید زیاده از بیست روز
یا ترک داروکشیدن پشت فرج و ظاهر کند بیشتر از چهل روز برای مردان و بیست روز از برای
زنان. وجایز نیست تفحص کردن عیبهای مؤمن ودست از پی لغزشهای مؤمن بردن. و سزاوار است
که جامه و بدن را از نجاست و کثافت پاکیزه نگاهدارد وخودرا بیاراید و دارو کشد و رنگ و حنا
بندد و سرمه کشد و مرد سر بتراشد و شانه کند و ناخن بگیرد و بوی خوش بکار برد و روغن بر
بدن بمالد و از شارب بگیرد و از ریش هر چه زیاده از قبضه باشد کوتاه نماید **این فصل** در بیان
احکام جنب شدن و آداب غسل کردن بدانکه واجب است غسل کردن بر مرد و زن بسبب جماع کردن در
پیش زن هرگاه بمقدار سر ذکر بفرج زن فرو رود که ختنه میکنند خواه منی آید و خواه نیاید.
و واجب است غسل کردن بسبب بیرون آمدن منی از فرج خواه در بیداری باشد و خواه در خواب و خواه
بجماع کردن باشد و خواه بی جماع. پس اگر چیزی از فرج بیرون آید و نداند که منی است یا غیر منی پس
ملاحظه نماید اگر بقوت و جهنده و سستی بدن و لذت یافتن بیرون آمدن منی است و غسل کردن
واجب است. و اگر چنین نباشد منی نخواهد بود و غسل واجب نباشد. فاما در بیمار خواهش جماع کردن
و لذت یافتن تنها کافیست و غسل بر او واجب باشد. و واجب است غسل کردن هرگاه کسی بیابد منی را
بر بدن خود یا جامه که خود تنها می پوشیده باشد نه دیگری. و واجب است غسل جنابت کردن برای
نماز کردن و مانند آن مثل برای روزه واجبی داشتن و طواف خانه کعبه کردن. وجایز نیست جنب را
داخل مسجد الحرام در مکه معظمه و مسجد رسول صلی الله علیه و آله در مدینه طیبه شدن. وجایز نیست درنگ کردن و
ایستادن جنب در باقی مسجدهای دیگر و چیزی که داشته باشد در آنها گذاشتن. وجایز نیست که

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

جنب چیزی از بدن و اعضای خود را بخط مصحف رساند یا از سورهای که در آنها سجده کردن واجب است
بخواند یا گوش بخواند آنها دهد دانسته بقصد شنیدن آنها. و واجب است وقت غسل کردن نیت کردن
در اول غسل و بعد از نیت سر و گردن را شستن بعد از آن تمام بدن را شستن و احتیاط در آنست که او
جانب راست را بر جانب چپ مقدم دارد. و واجب است رسانیدن آب غسل بجمیع ظاهر بدن و بیخ موها و حرکت
دادن چیزیکه مانع رسیدن آب ببدن باشد مثل انگشترین و مو و غیر آن. و واجب است بترتیب شستن
اعضای غسل باین طریق که بعد از نیت غسل اول سر را پاک کردن بشوید تا جنبر گردن پیش از شستن بدن
و اگر بدن را پیش از سر و گردن بشوید واجب است که بار دیگر بدن را بعد از شستن سر و گردن بشوید تا ترتیب
بعمل آید. و واجب است که غسل از سر گیرد هرگاه در اثنای غسل کردن حدثی از و صادر شود هر چند که آن حدث
بسبب وضو باشد. و اگر کسی بیکدفعه نیت غسل کند ولی فاصله آب فرو رود کافیست و احتیاج بترتیب نیست
و واجب نیست در غسل ترتیب پی در پی شستن اعضای غسل بلکه فاصله کردن در میان اعضای غسل ضرر ندارد
و کسیکه فراموش کند غسل جنابت را یا نداند که جنب شده یا نه و همچنان نماز کرده باشد و روزه گرفته باشد
پس بر او لازم است که آن نماز و روزه را اعاده نماید. وجایز است که دست خود را تر کردن و ببدن خود
مالیدن در جائی که جبیره کردن واجب باشد و مانند آن هرگاه شستن آنجا ممکن نباشد خواه در وقت وضو
ساختن باشد و خواه در وقت غسل کردن. وجایز است که بیک نیت چند غسل را داخل هم سازد یا یک
غسل کند و باقی را ترک نماید دانسته. و کافیست غسل کردن از وضو ساختن هر چند که غسل سنتی باشد
مثل غسل جمعه و مانند آن که نماز بهمان غسل میتوان کرد. و با غسل وضو در کار نیست **این فصل**
در بیان احکام حیض بدانکه واجب است غسل حیض کردن بسبب دیدن حیض بعد از پاک شدن از حیض
و شناخته میشود خون حیض از خون بکارت باینکه خون بمیان پنبه فرو رفته باشد پس اگر فرو رفته باشد

در پنبه زند ترک نماز کند و افطار روزه نماید و اگر خون بر بالای پنبه طوق زده باشد و عیان
پنبه فرو نرفته باشد پس آن خون بکارت است نه خون حیض نماز را ترک ننماید و روزه را نخورد
و غسل بر او واجب نیست مگر اینکه زن جنب باشد و خون حیض گرم است و سیاه است و تند و
و سوزشی دارد و خون استحاضه زرد است و سرد است و عمل میکند زن استحاضه دار به تمیز کردن یعنی
فرق کند و جدا سازد حیض را از استحاضه بسیاهی و زردی و تندی و سوزش و گرمی و سردی پس اگر آن
خون گرم و سیاه و تند و سوزش دار باشد حیض است دست از نماز و روزه بدارد و اگر سرد
و زرد باشد خون استحاضه است عمل استحاضه کند و نماز کند و روزه بگیرد مگر اینکه عادت
مقرری برای خود قرار گرفته باشد بموافق بودن روز و ماه پیاپی یا بیشتر از دو ماه چه این عادت مقرری
در دیدن خون حیض در دو ماه پیاپی یا بیشتر محکمتر است از تمیز کردن بگرمی و سردی و زردی
خون زیرا که البته زردی و تنکی و پژمردگی خون در روزهای عادت مقرری حیض خون حیض است
نه استحاضه و در غیر روزهای عادت مقرری حیض خون استحاضه است پس از اینجهت است که
عادت مقرری برای زن در دیدن خون حیض در دو ماه پیاپی یا بیشتر قوی تر است از
تمیز کردن او بگرمی و زردی خون و رجوع میکند زنیکه صاحب عادت مقرری باشد
بعادت مقرری خود که در هر ماهی داشته و خون حیض میدیده دایما اگر خون و گذشتن از
ده روز یعنی هر گاه زنی صاحب عادت مقرری خون حیض در زمان عادت مقرری خود
ببیند و همچنان خونش می آمده باشد و بحد استحاضه باشد و از ده روز میگذشته باشد
پس در این صورت رجوع بعادت مقرری که داشته همان روزهای عادت مقرری را حیض
داند و باقی روزهای که از زمان عادت مقرری او زیاده باشد عمل استحاضه کند

وگرمی و سردی

(۲۹ ماه نهم ...)

اگر خون دیدنش از ده روز نمیگذشته باشد و اگر از ده روز میگذشته باشد پس همه ده روز را
حیض داند نه زمان عادت تنها را و رجوع نماید زنیکه اول بار خون حیض بیند یا زنیکه
چند بار بگردیده باشد فاما فراموش کرده باشد وقت را یا عدد روزها را به تمیز کردن خون
بگرمی و سردی و سیاهی و زردی یا گذشتن از ده روز یعنی زنیکه اول بارش باشد خون حیض دیده
و یا چند بار دیده و فراموش کرده باشد زمان و عدد روزهای حیض خود را در اینصورت رجوع
به تمیز کردن و جدا نمودن خون حیض از خون استحاضه باین طریق که نگاه کند بخون هر چه بصفت حیض
باشد یعنی هر چه گرم و سیاه و با سوزش باشد و از جانب چپ فرج آید خون حیض داند و در زمانی
که چنین آید ترک نماز و روزه کند و شوهرش نزد او نرود و در بستر او و هر چه بصفت استحاضه باشد
یعنی زرد و سرد و تنک باشد و از جانب راست آید خون استحاضه داند و در زمانی که چنین آید عمل
استحاضه کند و نماز کند و روزه بگیرد و منع شوهرش نکند در نزدیکی. و اگر فرق و تمیز نتواند کرد
عاجز باشد از تمیز کردن پس در اینصورت زنیکه چند بار خون حیض دیده فاما زمان و عدد روزهای
حیض خود را بتمام فراموش کرده باشد رجوع نماید باحادیث و روایتهای که هست در کتابهای
حدیث و بآن عمل نماید و زنیکه اول بارش باشد حیض دیده رجوع کند بعادت مقرری زنان خویشان
خود و اگر زمان عادت مقرری ایشان نیز بر خلاف یکدیگر باشد پس در اینصورت رجوع کند این زن
و آنهم که وقت و عدد روزهای حیض خود را فراموش کرده باحادیثی که از اهل البیت علیهم السلام
برای حکم ایشان منقول شده و آن حکایت اینست که شش روز یا هفت روز در هر ماهی از
حیض خود حساب کند یا سه روز در ماهی و ده روز در ماهی دیگر از حیض خود حساب کند و همین
و همین روزها را زمان حیض داند و ترک نماز و روزه نماید و بعد از پاکی روزه را قضا کند

وقضای نماز معاف است. ودر باقی روزهای دیگر اگر خونی بیند عمل استحاضه کند وترک نماز
و روزه نکند. وکمترین زمان دیدن خون حیض سه روز است وبیشترین زمان دیدن آن ده روز است
وکمترین زمان پاکی میان دو حیض دیدن ده روز است یعنی هر خونی که زن ببیند وکمتر از سه روز باشد
احتمال خون حیض نمیرود واگر زیاده از ده روز خونش بکشد باز احتمال خون حیض ندارد واگر
از آن وقتی که خون حیض دیده وتا آمدن خون حیض دیگر کمتر از ده روز فاصله نباشد بلکه عمل
استحاضه کند اگر خونی بیند بعد از پاک شدن از حیض پیش از ده روز گذشتن بوده. وجایز است
سه روز خون حیض تا مدت ده روز یعنی اگر زنی یکروز یا دو روز خونی بیند وبرطرف شود وباز
پیش از ده روز گذشتن خونی بیاید مجموع این ده روز از روز اول که آن خون را دیده با این روز
که این خون را دیده ده روز نگذشته باشد همه این ده روز زمان حیض باشد. واگر خون حیض
با خون دیگر که از زخمی یا دملی آید مشتبه شود ونداند که این خونی که می آید آخر خون حیض است
یا خون زخم ودمل پس در این صورت پنبه در فرج گذارد وبعد از لحظه بیرون آورد ونگاه
کند اگر از جانب چپ فرج او آلوده باشد حکم خون حیض دارد نه غیر آن واگر نه چنین باشد حیض
نباشد بلکه از زخم باشد وغسل واجب نباشد. واستبرا میکند زنیکه حیض داشته باشد هر گاه
بایستد خونش پیش از گذشتن ده روز باینطریق که پنبه داخل فرج خود نماید وبعد از لحظه
بیرون آورد پس اگر خونی نه بیند غسل کند واگر ببیند صبر کند تا خاطر جمع شود یکروز
یا دو روز چنین کند نه زیاده. وحرامست جماع کردن با زن حیض دار در پیش او تا پاک شود
وهمچنین زنیکه تازه زائیده باشد وزمان نفاسش نگذشته باشد نه زنیکه استحاضه داشته
باشد. وخونیکه بیند زن پیش از نه سالگی یا بعد از پنجاه سالگی وآن زن از جماعت قریشیه

یا از طائفه نبطیه باشد خون حیض نباشد. واگر آن زن یکی از این دو قبیله باشد احتمال میرود
که تا شصت سالگی حیض ببیند. وخونیکه بیرون می آید از فرج زن پیش از آنکه طفل در حالت
درد کشیدن زائیدن خون حیض نباشد وخون نفاس هم نیست بلکه خون استحاضه است وعمل استحاضه
کند. وحرامست خوابیدن دوالی بر زنیکه خون حیض از آن برطرف شده باشد ونیامده باشد
واحتمال آبستن شدن آن زن باشد. وحرامست بر زن حیض دار داخل مسجد مکه ومسجد مدینه
شدن ودرنگ کردن در مسجدهای دیگر وگذاشتن چیزی در مسجدها وخواندن سورهای که سجده
واجب میشود ورسانیدن بدن خود بخط مصحف. ونماز کردن وروزه گرفتن وطواف خانه
کعبه کردن. وقضا می کند روزه را نه نماز را وقضا می کند نمازی را که در اول وقت نماز بقدر
طهارت کردن ونماز کردن پاک بوده. وبعد از آن حیض دیده یا آنکه در آخر وقت نماز بقدر
طهارت کردن ونماز گذاردن پاک شده وکاهلی نموده باشد هر چند بقدر غسل کردن و
یک رکعت نماز گذاردن باشد وبی عذر شرعی ترک آن نماز کرده باشد. وصحیح نیست اعتکاف
نشستن زن حیض دار ونه طلاق دادن او مگر زنیکه استثنا شده است در شرح شریف احکام
در کتاب طلاق وجا هذا امد **این فصل** در بیان اقسام استحاضه واحکام آن بدانکه بعض
احکام استحاضه پیش از این در فصل گذشته مذکور شد. وواجبست که ترک نماید زن
استحاضه دار نماز گذاردن را در روزهای که خون حیض می بیند. پس اگر خون زن استحاضه
دار سوراخ کند پنبه را یعنی خونش از پنبه در گذرد وخون روان شود ولیکن بر بالای پنبه
نگذارد برسد واجبست بر آن زن که یک غسل از برای نماز ظهر وعصر بکند ویک غسل
برای نماز شام وخفتن بکند وجمع کند میانه وقت هر دو نماز ویک غسل دیگر هم وقت نماز

صبح بکند برای نماز صبح • و این قسم خون را خون استحاضهٔ کثیره میکویند بجهت انکه در خون استحاضه از این قسم بیشتر و بالاتر نمیباشد واکر خون سوراخ کند پنبه را و هروان نشود یعنی همان پنبه تنها را غرق خون کند و بلته نرسد بران زن واجبست که یک غسل برای نماز صبح بکند و برای باقی نمازهای دیکر وضو میباختست باشد واین قسم را استحاضهٔ متوسطه کویند یعنی استحاضه میانه نه کثیره است و نه قلیله بلکه میانهٔ هر دو قسم است واکر خون سوراخ نکند یعنی خون همان روی پنبه را بجانب اندرون فرج زن ست الوده سازد و تمام پنبه بخون اغشته نشود پس بران زن واجبست که برای هر نمازی وضوی جدا بسازد واین قسم را استحاضهٔ قلیله کویند بجهت انکه زن استحاضه دار را از این پایین تر نمیباشد وحرام نیست جماع کردن با زن استحاضه دار بکردن روزهای که خون حیض می امده باشد ولازم است بر زنی که خون استحاضه دارد اینکه پر سازد فرج خود را بر پنبه و محافظت نماید خود را از بیرون امدن خون والوده شدن بان و نکذارد که به بدن و رختهای او کند و وقتی که غسل کند نماز کند نمی تواند کرد • و واجب نیست براو غسل دیکر تا وقتی که بیرون ایدخون از فرج او پس غسل را از سر کیرد و پنبه و لته را بکرداند و پنبه و لته را پاکیزه بجو کیرد وخود را پاکیزه ساخته نماز کذارد • وحرام نیست بر زن استحاضه دار چیزیکه حرام است بر زن حیض دار مثل نماز کردن وروزه داشتن وماننداین **این فصل** در بیان نفاس واحکام ان بدانکه زنیکه نفاس داشته باشد و پاک شود از ان واجبست براو که غسل کند یعنی زنیکه بزاید وخون بیند بعد از زاییدن وقتی که زمان عادت مقرری خون او برطرف شود یا بکذرد ده روز از وقت زاییدن وددیدن خون زیرا که این ده روز اکثر زمان خون نفاس است ونیست حدی برای زمان اقل نفاس بلکه یک لحظه و یکروز و دو روز هم میباشد • و

و رجوع بعادت مقرری خود کند زنیکه عادت مقرری داشته باشد یا رجوع کند بعادت مقرری زنانیکه از خویشان واقران او باشد در حیض یا در نفاس وخونیکه زیاده از مدت زمان عادت مقرری باشد یا از مدت ده روز می کذشته باشد انخون زیاده از زمان عادت مقرری یا زیاده از مدت ده روز خون استحاضه است عمل استحاضه باید کردن وهر خونیکه می بیند زن پیش از زمان زاییدن در وقت درد کشیدن زاییدن از خون نفاس نیست بلکه واجبست با وجود دیدن این خون نماز کذاردن و روزه داشتن • وحرام است بر زن نفاس دار هر چیزیکه حرام است بر زن حیض دار و واجبست بر زن صاحب نفاس قضای روزه نه نماز **این فصل** در بیان احکام مردها و انچه بان تعلق دارد بدانکه واجبست کردن روی کسی که جان میکند در وقت مردن بسوی قبله یا بطرفی که کردانیده شود روی ان کس وکف پاهای او بجانب قبله • و واجبست دوا کردن بیمار یا بیم زیاد شدن بیماری یا مردن او بسبب ترک دوا کردن • و واجبست خدمت کردن بیمار و بیمار داری کردن وقتی که ضرور باشد خدمتکاری بیمار کردن بان وهرکاه بچه در شکم مادرش بمیرد یا مادرش بمیرد و بچه در شکم او زنده باشد واجبست بیرون اوردن ان بچه وهرکاه هم طفل در شکم و هم مادرش بمیرد حرام است بیرون اوردن ان طفل بلکه هر دو را همچنان باهم دفن کنند • وحرام است زود بر داشتن و زود شستن و دفن کردن کسی که مردن او مشخص و معلوم نباشد تا انکه خوب مشخص و یقین شود که مرده است • وحرام است کذاشتن کسی که او را بردار کشیده باشند یا قتل کرده باشند بر چوب زیاده از سه روز یعنی همینکه سه روز از سیاست او بکذرد واجبست دفن کردن او • وحرام است کذاشتن او زیاده از سه روز همچنانکه هست • وغسل دادن میت واجب کفائیست یعنی در جائی که کسی بمیرد بر همه مسلمانان غسل دادن او واجبست و چون یکی از مسلمانان

بان مشغول شود از دیگران ساقط میشود و همچنین است باقی کارها و واجب است میت را سه بار غسل
دادن یکمرتبه باب سدر و یکمرتبه باب کافور و یکمرتبه باب خالص و واجب است که در وقت غسل
دادن میت عورت میت را بپوشانند و واجب است ابتدا بشستن سر میت کنند بعد از ان جانب
راست و بعد از ان جانب چپ او را و در هر مرتبه که او را غسل دهند چنین باید کردن و واجب است
شستن کسیکه در میان اب مرده باشد وقتی که از اب بیرون اورده باشند و حرام است گرفتن چیزی
از موی میت یا ناخن او بلکه سنت است که هر چه از میت جدا شده باشد از مو و ناخن خواه خودش
نگاه داشته باشد و خواه دیگران نگاه داشته باشند که با او همراه در قبرش دفن نمایند و اگر چیزی
از میت بریزد در کفنش همراه در قبر گذارند و هرگاه بچه در شکم مادرش سقط شود یعنی طفل
ناتمام از شکم مادرش بیفتد و اگر چهار ماهه تمام باشد واجب است که شسته شود و در پارچه
پیچیده دفن شود و اگر ششماهه تمام باشد پس حکم او مانند حکم مردهای دیگر است که زیاده از
ششماه باشند و محرم یعنی کسی که احرام حج بسته باشد و همچنین احرام بسته عمره پس او نیز
مثل کسیست که غیر احرام بسته بمیرد مگر تفاوتی که هست اینست که کافور و بوی خوش جایز نیست که
نزدیک او برند و واجب نیست شستن کسی که شهید شده باشد در جنگاه امام یا نایب او و همچنین
واجب نیست کفن کردن او بلکه همچنان دفنش باید کرد در رخت و جامه که بر او با خونیکه دارد و باید
کنده شود از بر او پوستین و موزه و سندیل و عرقچین و کمربند و زیرجامه مگر اینکه رسیده
باینها خونی که هر چه خون رسیده است با شهید دفن می نمایند و از سر و بر او نمیکنند و جایز نیست
غسل دادن کافر و ناصبی یعنی کافر را و کسی که دشمن اهل البیت علیهم السلام داشته باشد غسل
دادن جایز نیست و جایز نیست که مرد زن را بشوید مگر مردی یا زنیکه حرام باشد بر او خواستن او

ازخوی

از خویشانش مثل مادر و خواهر و برادرزاده و خواهرزاده و دختر و دخترزاده و پسر و پسرزاده
و عمه و خاله و همچنین است حکم زن هم که نشوید او را اگر شوهرش یا یکی از اینها و نمیشوید مرده را اگر کسی که
بهترین مردم باشد و نزدیکترین ایشان باشد باو یا کسی که بفرماید باو ولی میت است و بر او واجب است
نبرد دیگری مگر آنکه ولی میت بدیگری گذارد یا میت خودش در زندگی بکسی دیگر وصیت غسل
دادن کرده باشد و واجب است کفن کردن میت در سه جامه لنگ و سرتاسری و یک پیراهن و واجب است
مالیدن کافور بر پیشانی میت و هر دو کفهای دست و شستهای پاها و هر دو اینهای زانوی او
و جایز نیست که کفن کرده شود میت در ابریشم محض و نیز در جامه که نجس باشد و واجب است بیرون
کردن قیمت کفن از اصل مال میت پیش از انکه بقرض خواهها و میراث بران دهند یا وصیتهای که
کرده باشد و کفن زن بر شوهرش واجب است نه از مال زن خودش هر چند که این زن مالدار باشد
و واجب است نماز کردن بر میت مسلمانان و بر طفل مسلمانان که شش ساله یا بیشتر باشد و همچنین بر
دیوانگان که مسلمان باشند زیرا که دیوانه مسلمان زاده حکم مسلمان دارد و در نماز کردن میت
پنج تکبیر است نیت میکند و یک تکبیر میگوید و بعد از تکبیر اول میگوید اشهد ان لا اله الا الله
وَاَشهدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ الله و باز تکبیر میگوید و بعد از تکبیر دوم میگوید که اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و باز تکبیر میگوید و بعد از تکبیر سیم میگوید که اَللّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤمِنِینَ وَ
الْمُؤمِنَاتِ باز تکبیر میگوید و بعد از تکبیر چهارم میگوید که اَللّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ وَ تَجَاوَزْ عَنْهُ وَ
بعد از ان تکبیر پنجم را میگوید و بان نماز میت تمام میشود و دعا کند هر چه میسر باشد
و در نماز کردن بر جنازه کسی که مخالف مذهب حق باشد چهار تکبیر کافیست و تکبیر پنجم گفتن
در کار نیست و واجب است که در وقت نماز گذاردن بر میت سر میت بجانب راست نمازکننده

باشد و واجب نیست در نماز میت وضو و غسل و تیمم کردن و حمد و سوره خواندن و رکوع و سجود و سلام کردن اگر با طهارت باشد بهتر است و اگر سلام دهد بدعت است و جایز نیست که اقتدا کند یا پیشنماز شود کسی بر نماز جنازه مگر کسی که اولاترین مردم باشد بنماز کردن بر میت و شوهر زن در نماز کردن بر جنازه بهتر است از همه کس و واجب است اگر نماز بر جنازه بعد از کفن کردن میت پیش از دفن کردن او در قبر باشد و واجب است نماز میت کردن بر هر مرده که مسلمان باشد یا در حکم مسلمانان اطفال مسلمانان و دیوانگان ایشان اگر چه مسلمان نیستند لیکن در حکم مسلمانانند و واجب است دفن کردن میت در قبر بعد از نماز گذاردن برو و حرام است دفن کردن کافر مگر زنی که از نصاری یا جهود باشد و از مسلمان آبستن شده باشد و آن زن آبستن با آن طفلی که در شکم داشته باشد هر دو فوت شده باشند پس در این صورت دفن چنین زنی حرام نخواهد بود و اگر کسی بمیرد و مرده او را ندانند که آنکس مسلمانست یا کافر واجبست دفن کردن اگر ذکرش کوچک باشد و واجب است کسی که بمیرد در دریا و نتوانند بکنار آورند مرده او را بعد از غسل دادن و کفن کردن و نماز گذاردن در خنی کردن و سر خم آن بستن یا میت را بسنگی سنگین کردن و در دریا انداختن و حرام است شکافتن قبر خواه خواهند که دیگری را بگذارند و خواه خواهند که او را بجای دیگر نقل نمایند و خواه برای اینکه گویند که میت عمل کرده است چنانکه عوام میکنند و خواه غیر اینها هر چند مدتی مدید بر آن بگذرد که نمیتوان شکافت و همچنان بر حال خود باید گذاشت تا خود بخود صورت قبر بر طرف شود و نشان و اثر نماند و واجب است که میت را در قبر رو بقبله گذارند باین طریق که او را بر پهلوی راست رو بقبله بخوابانند و واجب است که آدمی همیشه راضی بقضای

الهی باشد و جایز نیست که در بلیتها و مصیبتها جزع و بی تابی نماید و رضا بقضا ندهد بلکه صبر بر سر بند آید پی آنکه خود بخود کرده باشد در دنیا بهتر و در آخرت مزد بسیار یابد و واجب است بر زنیکه آزاد باشد ترک آرایش و زینت کردن برای مردن شوهر خود تا مدت عدت که چهار ماه ده روز است بسر آید و جایز نیست ترک زینت برای غیر زن آزاد زیاده از سه روز این فصل در بیان غسل مس میت و غیر آن بدانکه واجب است غسل کردن بسبب رسیدن عضو کسی که بعضوی از اعضای میت آدمی برسد بعد از آنکه آن میت سرد شده باشد و هنوز غسلش نداده باشند و همچنین واجب است غسل کردن بسبب رسیدن عضو کسی بعضوی که از آدمی جدا شده باشد اگر در آن عضو استخوان باشد و واجب نیست غسل کردن بسبب رسانیدن عضوی باعضای میت که استخوان نداشته باشد یا میت هنوز سرد نشده باشد و همچنین واجب نیست غسل کردن بسبب رسیدن عضو کسی بمرده غیر آدمی و نه برسیدن عضو کسی که جدا از زنده شده از آدمی در زندگی او و غسل مس میت مانند غسل جنابت است و در احادیث از اهل البیت علیهم السلم منقول است که غسل کردن در روز جمعه و غسل دادن طفلی که تازه از مادر زاییده شده باشد و غسل کردن برای احرام بستن بحج و غسل کردن در روز عرفه و غسل کردن بجهت داخل شدن خانه کعبه معظمه و غسل کردن در روز مباهله و غسل کردن برای رفتن بطلب باران و غسل کردن کسی که قصد دیدن دار کشیده نماید و او را بر بند بردار و غسل کردن زن از بوی خوشی که از برای غیر شوهر خود کرده باشد در همه اینها غسل واجب است و حمل آن احادیث بر استحباب موکد شده است این فصل در بیان احکام تیمم کردن و احکام آن بدانکه واجب است طلب کردن آب برای وضو و غسل کردن هر جائی که ممکن باشد که بهمرسد بمقدار یک تیر پرتاب در زمینی که بیابان و ناهموار باشد و درشت و سخت باشد و بعد

دو تیر پرتاب زمینی که بیابان هموار و نرم باشد و آسان باشد. و واجب نیست طلب کردن آب
وضو و غسل با بیم جان یا مال خود و وقتی که نباشد آب یا باشد اما بکار بردن در وضو و غسل
دشوار باشد جایز است که آنکس تیمم کند با خاک و اجزای زمین هرچه باشد حتی آنکه بغبار
رخت و جامه خود نیز تیمم کردن جایز است با ضرورت. و نه با معدنها و نه با چیزی که نباشد از اجزای
زمین. و واجب است در تیمم کردن نیت کردن در اول آن و گذاشتن دو دست یکبار بر زمین
برای مسح کردن رو و یکبار دیگر برای مسح کردن دو دست خواه تیمم بدل وضو باشد و خواه بدل
غسل باشد. و واجب است دست مالیدن بر پیشانی و بر پشت هر دو دست از بند هر دو دست
تا سر انگشتان هر دو دست بعد از دست گذاشتن بر زمین. و واجب است غسل کردن بر کسی که
دانسته خود را بر جنب شده داشته باشد و اگرچه بترسد از آزار کشیدن نه بر کسی که محتلم
شود. و واجب است رعایت ترتیب کردن در تیمم باین طریق که بعد از نیت کردن اول هر دو
دستها را بر زمین زند و بعد از آن هر دو کف دستها را بر پیشانی کشد باز یکبار دیگر هر دو
دستها را بر زمین زند و شکم دست چپ را بر پشت دست راست و شکم دست راست را
بر پشت دست چپ کشد و ابتدا از بند دست کند تا سر انگشتان بکشد. و واجب است در تیمم
کندن چیزی که مانع رسیدن غبار میشود بدست مثل انگشتر و زهگیر و دست بند و
مانند آن. و میشکند تیمم را هر سبیل قدرت بر آب و کار فرمودن آن. و همچنین میشکند تیمم را
هر چیزی که وضو را میشکند. و کسی که بیابد آب را بعد از آنکه با تیمم داخل در نماز کرده شده
باشد اما هنوز برکوع نرفته باشد بر میگردد با آب وضو یا غسل کند و نماز را از سر
بگیرد. و اگر برکوع رفته باشد آب بهم رسد نماز را تمام میکند و بعد از نماز وضو یا غسل میکند

و واجب است پس انداختن و تأخیر نمودن تیمم کردن با آخر وقت نماز. و اگر داند که عذر تیمم برطرف
شدنش ممکن نیست. و بهتر آنست که پس اندازد تیمم را با آخر وقت نماز هرچند امید برطرف شدن
عذر هم نباشد. و واجب است خریدن آب برای طهارت کردن هرگاه ممکن باشد خریدن آب
یا آلت کشیدن آب هرچند بهای آب بسیار باشد اگر ضرر بحال خریدار نرسد. و واجب است تیمم
کردن بر کسی که جنب شود یا زنیکه حیض دار شود در مسجد الحرام یا مسجد رسول صلعم در مسجد و خواهند
که از آنجا بیرون آیند. و واجب نیست تیمم کردن برای هر نماز علیحده بلکه تا تیمم باقیست نماز میتوان کرد
هرچند نماز بسیار گذارده باشد. **این فصل** در بیان نجاستها و احکام ظرفها و پوستها بدانکه
واجب است شستن بول پسر شیرخواره از جامه و بدن یکمرتبه از جهت نماز و مانند نماز. و واجب است
شستن بول غیر پسر شیرخواره دو مرتبه و فشردن میانه دو شستن. و بخشیده شده است از نجاست
جامه زنیکه تربیت میکند فرزند را وقتی که نباشد او را جامه دیگر. لیکن واجب است بر او آن
شستن جامه هر روزی یکمرتبه و هرگاه دانسته شود بیقین که کجای جامه نجس است واجب است شستن
موضع. و اگر مشتبه باشد و دانسته نشود که کجایش نجس است واجب است شستن جاهای که مشتبه
باشد. و بول و غایط از آدمی و از هر حیوانی که گوشت آن خوردنی نباشد و از آن خون جهنده
باشد نجس است. و همچنین نجس است خمر و بوزه و فقاع و هرچه مست کننده است و سگ و کافر
و خوک و خون از هر حیوانی که از آن خون جهنده باشد. و منی آن و میته و مرده آن مگر آنچه که جان
نداشته باشد آن مرده در زندگی آن و مگر مسلمان بعد از شستن او و گر این هم دوم از میته
و واجب است ازاله کردن و برطرف ساختن نجاست از بدن و لباس آن برای نماز کردن و طواف خانه
کعبه کردن و مانند آن. و بخشیده شده است ازاله کردن از خونیکه کمتر از درهم بغلی باشد مگر خون حیض

وخون غیر اینکه خود شکی بخشیده شده نیست و همچنین بخشیده شده است ازاله کردن خون زخمها و دملها تا بهتر شود و همچنین بخشیده شده است ازاله کردن نجاستی که ممکن نباشد پاک کردن آن و از نجاست چیزیکه نپوشد عورتین را بتنهائی مثل بند شلوار و کلاه و جوراب و عرقچین و جایز نیست نماز کردن در جائی که نجس باشد در حالتی که آن نجاست سرایت بجامه یا بدن نماز کننده نماید و اگر سرایت نکند جایز است نماز کردن در آنجای که نجس باشد و خشک باشد و واجب است اعاده کردن نماز اگر وقت باشد و قضا کردن آن اگر وقت گذشته باشد بر کسی که دانسته باشد نجاستی در جامه یا بدن نماز کرده باشد و واجب است اعاده کردن نماز اگر وقت نگذشته باشد بر کسی که میدانسته که جامه اش یا بدنش نجاستی دارد و فراموش کرده ازاله نا کرده نماز کرده باشد و واجب است انداختن جامه نجس اگر در اثنای نماز بداند که آن جامه نجس است و جایز نیست استعمال کردن و کار فرمودن پوست مگر آنچه که ذبح کرده شده باشد و پوست غیر حیوان نجس العین باشد و حکم کرده نمیشود بنجاست چیزی مگر بعد از حاصل شدن یقین بنجاست آن چیز و شستن مشیوع ظرف از نجاست شراب سه مرتبه و از لیسیدن خوک و بودن موش هفت مرتبه و از لیسیدن سگ یکمرتبه بخاک مالیدن بعد از آن بآب شستن و کسی که نباشد با او مگر دو جامه و یکی از آنها نجس باشد و نداند که کدام است واجب است بر او که نماز کند در هر کدام یکمرتبه و جایز نیست استعمال کردن و کار فرمودن ظرفهای طلا و نقره و مکروه است استعمال کردن ظرفهای طلا کوب و نقره کوب

کتاب الصلوة

این کتاب در بیان اقسام و احکام نماز است بدانکه از جمله نمازهای واجبی یکی نمازهای پنجگانه شبانه روزیست و دیگر نماز جمعه است و نماز دو عید است و نماز آفتاب گرفتن است و نماز ماه گرفتن است و نماز زلزله و نماز باد سرخ است و نماز باد زرد است و نماز باد سیاه است و نماز طواف خانه کعبه است و نماز قضا کرده است

و نمازیست که واجب شود بسبب نذر کردن یا عهد کردن یا قسم خوردن یا نماز برداشتن از دیگری و واجب نیست نماز کردن بر طفل نابالغ و بر دیوانه و بر زن حایض و بر زن نفاس دار و حرام است سبک شمردن نماز واجبی و بی پروائی کردن بنماز و ضایع کردن آن باینکه رکوع یا سجود یا واجبهای نماز را کم کند و بدرد نکند و همچنین حرام است ترک نماز کردن و ترک کننده نماز کافر میشود اگر منکر واجب بودن آن شود یا بر وا از نکردن نماز و نمازهای یومیه که نمازهای پنجگانه شبانه روزیست هفده رکعت است در حضر نماز ظهر چهار رکعت است و نماز عصر چهار رکعت است و نماز شام سه رکعتست و نماز خفتن چهار رکعتست و نماز صبح دو رکعتست و سنت و دو رکعت است نافلهای شبانه روزی پس برای نماز ظهر نافله هشت رکعت و برای نماز عصر نافله هشت رکعتست پیش از نماز ظهر و نماز عصر و از برای نماز شام نافله چهار رکعتست و از برای نماز خفتن نافله دو رکعت است و نافله نماز شام و خفتن بعد از گذاردن نماز شام و خفتن و نماز شب یازده رکعت است بعد از گذشتن نصف از اول شب و از برای نماز صبح نافله دو رکعت است پیش از نماز صبح و برای هر دو رکعت از نمازهای سنتی یک تشهد و یک سلام است مگر نمازهائی مستثنی شده است مانند نماز اعرابی و برای نماز وتر بتنهائی تشهدی و سلامیست و سزاوار نیست ترک کردن نافلهای شبانه روزی و ساقط و کم میشود از نمازهای چهار رکعتی در سفر دو رکعت و نماز چاشت بدعت است **فصل** در بیان وقتهای نمازهاست بدانکه نماز واجبست محافظت و نگاهداری وقتهای نماز پس جایز نیست گذاردن نماز واجبی پیش از داخل شدن وقت آن و نه پس انداختن از وقت آن و نماز کردن در اول وقت نماز بهتر است مگر بجاهائی که مستثنی شده است و وقت نماز ظهر و نماز عصر از اول زوال آفتاب و گشتن سایه شاخص است تا وقت فرو رفتن آفتاب در آخر روز مخصوص وقت نماز ظهر است از اول وقت زوال باین مقدار که طهارت کرده شود و گذارده شود نماز ظهر و مخصوص وقت نماز عصر

از آخر وقت بمثل آن و وقت نماز شام و خفتن از اول برطرف شدن سرخی جانب مشرق است تا نصف شب و
مخصوص بودن وقت نماز شام و نماز خفتن مانند مخصوص بودن وقت نماز ظهر و عصر است و وقت نماز صبح
از اول طلوع صبح صادق است تا آنکه آفتاب طلوع کند و دانستن میل زوال آفتاب یعنی وقت ظهر وقتی
معلوم میشود که ظاهر شود و پیدا شود سایه در جانب مشرق و میل کند قرص آفتاب بر بالای ابروی راست
کسی که رو بجنوب بایستد اگر آنکس در جانب شمال باشد و اگر در جانب جنوب باشد رو بجانب شمال کرده باستد
قرص آفتاب بر بالای ابروی چپ او میل میکند و باطل است نماز کردن دانسته پیش از داخل شدن وقت
نماز و جایز نیست تاخیر کردن و پس انداختن نماز شام از اول وقت شام برای اینکه اعتقاد شد آن باشد
که دیرتر ثوابش بیشتر است و مکروه است گذاردن نماز خفتن پیش از برطرف شدن سرخی جانب
مغرب و کسی که بخوابد و نماز خفتن نگذارده باشد تا نصف شب شود نماز را قضا کند و کفاره
بدهد بروزه داشتن همان روز و کسی که نماز گذارد و شروع در نماز نماید و گمان داشته باشد که
یعنی کسیکه شروع در نماز نماید بگمان
وقت نماز داخل شده است و در اثنای نماز کردن وقت نماز داخل شود نمازش را تمام کند و
درست است و واجب است علم بهم رسانیدن بداخل شدن وقت نماز و جایز است عمل کردن در نماز
بداخل شدن وقت نماز کردن بگفته کسی که شخصی معتمدی وقت شناسی و باذانی که او بگوید
و کسی که شک داشته باشد که نماز کرده است یا نه واجب است بر او که نماز گذارد اگر وقت نماز باقی باشد
و اگر وقت نماز گذشته باشد نماز گذاردن بر او واجب نیست و واجب است رعایت ترتیب کردن
میان نمازهای واجبی خواه ادا میکرده باشد و خواه قضا و عدول نیت نماز کند بنمازیکه پیشتر میبایدش
کردن اگر در اثنای نماز گذاردن بیادش آید **فصل** در بیان قبله شناختن بدانکه قبله
عین خانه کعبه معظمه است یا نزدیک بودن وجهت و سمت کعبه است یا دوری بودن و واجب است

علم بهم رسانیدن بقبله و وقتی که علم بهم رسانیدن ممکن نباشد کافیست گمان بقبله بهم رسانیدن
از بعض نشانهای که مقرر است مثل شناختن ستاره جدی و مانند آن و واجب است نماز کردن
بسوی چهار جانب هرگاه که معلوم نباشد سمت قبله و در اینصورت هیچ طرف را ترجیح نباید داد
اگر ممکن باشد و باطل میشود نماز اگر گذارده شود بغیر قبله دانسته و واجب است اعاده کردن نماز بر کسیکه
دانسته نماز را بغیر قبله گذارده باشد خواه وقت نماز باقی باشد و خواه گذشته باشد و واجب است
اعاده کردن نماز بر کسی که گمان کرده که قبله در آن سمت است و نباشد چنانکه اول گمان داشته اگر
وقت نماز باقی باشد و بخشیده شده است انحرافی اندکی از سمت قبله اگر بفراموشی باشد و جایز است
یعنی اگر اندکی از سمت قبله گشته
نماز گذاردن بسوی غیر قبله در وقت ضرورت مثل کسی که سوار چهارپا باشد یا در کشتی باشد یا
پیاده باشد و جایز است نماز گذاردن بر بالای جسمی که از خانه کعبه معظمه بلندتر باشد و جایز است
نماز گذاردن در جایی که از خانه کعبه معظمه پستتر باشد هرگاه رو بجانب قبله باشد **فصل**
در بیان لباس و پوشش نماز گذارنده و احکام آنست بدانکه جایز نیست نماز گذاردن در پوست
حیوانی که خود بخودش مرده باشد بدون ذبح کردن کسی هرچند دباغت کرده شده باشد و جایز نیست
نماز گذاردن در پوست حیوانی که گوشت آن خوردنی و حلال نباشد و نه در پشم آن و نه در موی
آن و نه در کرک آن هرچند که ذبح کرده شده باشد مگر در خز خالص و سنجاب که جایز است نماز
گذاردن در پوست آن هر دو و همچنین جایز است نماز گذاردن در پوست حیوان مرده در حالت تقیه
و وقت ضرورت و جایز است پوشیدن پوست حیوانی که خوردنی و حلال نباشد اگر ذبح کرده شده باشد
در غیر نماز مگر در پوست سگ و خوک که هرچند ذبح کرده شده باشد نه نماز میتوان گذارد نه در غیر
نماز هرگز و جایز نیست نماز گذاردن در خزیکه آمیخته شده باشد بکرک خرگوش و روباه و نه

در ابریشم تنها برای مردان بی ضرورت • وحرامست ابریشم تنها در غیر نماز برای مرد و بس مگر در وقت
جنگ و وقت ضرورت که برای مرد هم جایز است • و سزاوار نیست نماز گذاردن در جامه سیاه
باشد یا از جامه کرک حیوانیکه خوردنی نباشد گوشت آن • وجایز نیست نماز گذاردن در جامه
که ملک و مال نماز گذارنده نباشد و صاحب جامه راضی نباشد • و در جامه که بسیار نازک و تنگ باشد
که عورت را نپوشد مگر در جامه دیگر که بر بالای آن بپوشد • وجایز نیست برای مرد پوشیدن طلا و
جایز نیست مرد را که در نماز موی سر خود را در پیشانی گرده کرده زند که اگر چنین کرده باشد نمازش را
اعاده نماید • و واجبست بر زن پوشیدن جمیع بدن و بر مرد پوشیدن عورت خود در نماز هرچند بالطف
و مانند آن باشد پس اگر نیابد هیچ پوششی را نماز کند برهنه و باید که نمازش را بسیار نگذارد باخر وقت
نماز اگر امید یافتن پوشش داشته باشد • وجایز است نماز گذاردن در جامه که خریده میشود از
بازار مسلمانان خواه پوست باشد و خواه رخت باشد مگر آنچه که دانسته شود بیقین که مردارست
یا مجهول • وجایز است نماز گذاردن در چیزی از حیوانی که آن چیز در وقتی که آن حیوان زنده بوده
جان نداشته باشد مو و پشم و کرک و پر و شاخ و ناخن و استخوان از حیوانی که گوشتش خوردنی
و حلال باشد هر چند آن حیوان بر خود مرده باشد • و همچنین جایز است نماز گذاردن در جامه
که بر آن جامه موی آدمی چسبیده باشد • و سنت است خود را آراستن و زینت کردن و اظهار نعمت
پیش مردم کردن بخوردن و خورانیدن خوب و پوشیدن و پوشانیدن خوب • و واجبست پوشیدن
عورت از نامحرم اگرچه در غیر نماز باشد • و سزاوار و مناسب نیست که جامه بپوشد که تن نما و بدن
نما باشد • و سزاوار نیست سوار شدن بر چهارپایی که باعث شهرت او باشد • و دراز کردن مرد زیر جامه را بحدی که
بکشد از کعبهای قدم • و حرام است خرامیدن و بخود نازیدن و شانها و پهلوها را جنبانیدن

در رفتار و بزرگی بر خود بستن • و واجبست پوشانیدن مؤمن و جامه دادن باو وقتی که ضرور
او باشد بر کسی که مقدور او باشد **فصل** در بیان مکان و جای نماز گذارنده بدانکه جایز نیست
نماز کردن در جایی که غصبی باشد در وقتی که جای دیگر میسر باشد پس اگر صاحب ملک غصبی بکسی
رخصت دهد که نماز کن یا دانسته شود که صاحب راضیست بنماز گذاردن او و دیگران در آنجا و
وجایز نیست نماز گذاردن در میان گل و آب مگر در وقتی که ضرور باشد و جای دیگر مقدور
نباشد • وجایز نیست نماز گذاردن در زمین شوره زار هرگاه پیشانی قرار نگیرد • و همچنین است بر بالای
برف نماز گذاردن • وجایز نیست نماز گذاردن در جایی که نجس باشد و نجاست سرایت کند بجامه
نماز گذارنده یا بدن او • وجایز نیست گذاشتن پیشانی در سجده نماز مگر بر زمین یا بر چیزی که از
زمین روییده باشد و خوردنی و پوشیدنی نباشد مگر در حال ضرورت یا تقیه • و باکی نیست
سجده کردن در نماز بر روی کاغذ اگرچه کاغذ نوشته شده باشد • وجایز نیست داخل کردن
نجاستی که سرایت کند بمسجد • و بیرون بردن خاک و سنگ ریزه که فرش شده باشد در مسجد پس اگر
بیرون برده باشد واجبست که باز بهمان مسجد آورده شود یا بمسجد دیگر • وجایز نیست منع کردن کسی
از جایی که پیشتر از دیگری گرفته باشد در مسجد • و واجبست حرمت نگاه داشتن مسجدها • وجایز نیست
نقاشی کردن خانها با صورتهای حیوانهای جاندار و بازی کردن با صورتهای حیوانهای جاندار
وجایز نیست بنا نهادن منزل و خانه برای ریا و شهرت و دیدن مردم • وجایز نیست آزار دادن همسایه
و آزردن خاطر او بهر قسمی که باشد **این فصل** در بیان اذان و اقامت نماز است بدانکه جایز نیست
اذان گفتن و اقامه گفتن برای غیر نمازهای پنجگانه شبانه روزی خواه ادا باشد و خواه قضا
و سزاوار نیست ترک کردن اذان و اقامت در نمازهای شبانه روزی خصوصا ترک کردن اقامت

وسزاوار نیست حرف زدن بعد از گفتن قد قامت الصلوة مگر در پیش کردن پیشنماز، وجایز نیست
که گفته شود در اذان یا در اقامت الصلوة خیر من النوم **این فصل** در بیان احکام قیام وایستادن در نماز است
بدانکه واجب است قیام در نماز یعنی بر پا ایستادن در نماز واجبی واجب است مگر در وقتی که ضرور باشد ومفسده
نباشد که بر پا ایستد، پس اگر عاجز باشد بنشیند ونشسته نماز گذارد، واگر نتواند بر پهلوی چپ بخوابد
ونماز گذارد، واگر نتواند بر پشت بخوابد بایما واشارت نماز گذارد برای رکوع وسجود، واگر ممکن باشد
که جای سجده را بلند گرداند که پیشانی را در وقت سجده کردن بر آن گذارد، وواجب است در وقت نماز
گذاردن راست ایستادن وبخودی خود ایستادن یا بر پا ایستادن یا یکجا بارام ایستادن، وجایز نیست
نماز واجبی را گذاردن بر روی سواری در وقت اختیار بی ضرورت، وجایز است نماز نافله وسنتی را
بر روی سواری گذاردن، وواجب است بر پا ایستادن هرگاه قدرت بهم رسد در اثنای نماز گذاردن
وساقط میشود بر پا ایستادن هرگاه ضعف بهم رسد ونتواند که بر پا ایستد، وجایز است تکیه کردن بر چیزی
در حال ایستادن نه چنانکه اگر آن چیز نباشد بیفتد، وحرام است ترک ایستادن دانسته در نماز واجبی
پس اگر ترک ایستادن کند دانسته در نماز واجبی نمازش باطل است، وکسی که عاجز شود از ایستادن در نماز
واز رکوع وسجود نماز کافی است او را که بایمای سر واشاره چشم رکوع وسجود نماید **این فصل**
در بیان احکام نیت نماز است ودر بیان احکام تکبیر احرام نماز بستن بدانکه واجب است نیت وقصد
نماز کردن در اول نماز، وناچار است که معین کند که چه نماز است وکدام نماز است وقصد خالص
برای رضای خدا باشد، وکسی که قصدش در اول نماز گذاردن نماز واجبی باشد وبعد از آن کمانش شود
که نماز سنتی است پس یک رکعت نماز گذارده باشد که بخاطرش آید نه نمازش باطل میشود ونه نیتش هم
میخورد، وهمچنین است اگر عکس باشد، وجایز نیست نیت کردن دو نماز باهم، ورخصت است در نماز جعفر طیار

با نافله دیگر، وجایز است گردانیدن نیت در نماز در چند جا، وتکبیر احرام گفتن در اول نماز یکبار واجب است
وسنت وپسندیده است ابتدا کردن نماز بشش تکبیر دیگر که همه را پیش از تکبیر احرام بگوید یا همه را بعد
تکبیر احرام یا پاره پیش از تکبیر احرام وپاره را بعد از تکبیر احرام بگوید، وواجب است گفتن تکبیر احرام بزبان
وبعربی گفتن نه بزبان دیگر اگر ممکن باشد وگفتن تکبیر احرام بعد از راست ایستادن، وواجب است اعاده
وباز دیگر کردن نماز بسبب ترک گفتن تکبیر احرام هرگاه یقینش باشد که ترک کرده است نه آنکه شک داشته باشد
که ترک کرده است یا نه **این فصل** در بیان احکام قراءت نماز است بدانکه واجب است خواندن الحمد بعینه در نماز
دو رکعتی ودر دو رکعت اول نماز غیر دو رکعتی، وواجب است خواندن سوره بعد از الحمد بر کسی که اختیارش
با خودش باشد وبس، ونه بر کسی که بی اختیار باشد، وکسی که خوب نتواند خواندن فاتحه را ونه غیر سوره
فاتحه را از قرآن، واجب است بر او که بجای فاتحه الله اکبر وسبحان الله بگوید ونماز گذارد، وجایز نیست
بعض از سوره را در نماز واجبی بخواند مگر در حالت تقیه ودر نماز نافله ونماز آیات چنانکه خواهد آمد
وجایز نیست بعد از الحمد دو سوره خواندن در یک رکعت از نماز واجبی، وجایز نیست خواندن سوره
والضحی بدون سوره الم نشرح ونه سوره الم تر کیف بدون لایلاف قریش در یک رکعت از نماز واجبی وجایز
نیست ترک گفتن بسم الله الرحمن الرحیم از فاتحه ونه از سوره مگر از سوره براءت پس اگر ترک گفتن
بسم الله نماید دانسته واجب است که نماز را اعاده کند مگر آنکه برای تقیه ترک آن کرده باشد، وجایز نیست
گفتن لفظ آمین در آخر الحمد چنانکه سنیان میگویند، وواجب است بلند خواندن قراءت بر مرد در
در نماز صبح ودر دو رکعت اول از شام وخفتن، وآهسته خواندن در باقی نمازها غیر از بسم الله الرحمن الرحیم
وواجب است اعاده نماز وباز دیگر کردن بر کسی که آهسته خوانده باشد در جایی که بلند خواندن واجب
بوده یا بلند خوانده باشد در جایی که آهسته خواندن بایستی در جایی که بلند خواندن واجب بوده در نماز دا

نه بفراموشی و نادانی. و همچنین واجبست باز دیگر نماز کردن بر کسی که ترک کرده باشد قراءت واجبی نماز را
دانسته یا چیزی از قراءت را دانسته نه بفراموشی و نادانی. و کسی که فراموش کند قراءت را و بیادش آید پیش
از رکوع رفتن واجبست که قراءت کند. و اگر بیادش نیاید مگر بعد از رکوع رفتن پس قراءت کردن
بر او واجب نیست. و جایز نیست از حد بیرون رفتن در بلند خواندن و آهسته خواندن قراءت نماز.
و واجبست باز ایستادن قراءت حمد و سوره در اثنای راه رفتن بر کسی که اراده دارد که پیش برود.
و جایز نیست باز گشت کردن در نماز از خواندن سورهٔ قل هو الله احد و از سورهٔ قل یا ایها الکافرون
هر چند که از نصفه هم نگذشته باشد بسوی سورهٔ دیگر مگر بسورهٔ جمعه و سورهٔ منافقین در جای
خودشان. و جایز نیست باز گشت کردن از غیر سورهٔ توحید و جحد نیز بعد از آنکه از نصف گذشته
باشد. و جایز نیست خواندن سورهٔ عزیمه که سجده در آن واجبست در نماز واجبی. و واجبست
باز گردیدن از سورهٔ عزیمه بسوی سورهٔ دیگر اگر شروع در آن کرده باشد بفراموشی. و واجبست
در دو رکعت آخر نماز گفتن تسبیحات اربعه که آن سُبحانَ الله والحمدُ لله ولا اله الا الله والله اکبر است
و نماز گذارنده اختیار دارد میانه گفتن این چهار تسبیح و میانه خواندن سورهٔ فاتحه و گفتن
تسبیحات اربعه بهتر است مطلقاً. و جایز نیست در نماز خواندن سورهٔ درازی که بسبب خواندن آن
سوره وقت نماز بگذرد. و جایز نیست خواندن ترجمه و معنی الحمد و ذکرهای نماز را در نماز بلغتهای
دیگر و نیز با قدرت یاد گرفتن آن. و واجبست قراءت و خواندن حمد و سوره موافق یکی از قراء
مشهور که متواتر باشد میان قاریان قرآن نه قراءتهای که نادر است از قراءت قاریان. و واجبست
بیرون آوردن حرفهای قراءت و ذکرهای نماز از مخرجهای ایشان چنانکه منقول است از قاریان
قرآن. **این فصل** در بیان احکام خواندن قرآن و آموختن و یاد دادن آنست. بدانکه واجب کفایی است

یاد دادن قرآن و آموختن آن. و سنت و پسندیده است که هر کس بعینه خودش یاد دهد و یاد گیرد
قرآن را. و واجبست یاد دادن و یاد گرفتن قدری که واجبست از قرآن در نماز بر هر کس بعینه. و واجبست
اکرام و حرمت داشتن قرآن و تعظیم و گرامی نمودن کسانیکه قرآن دانند و عمل بآن نمایند. و حرامست
بیحرمتی و بی عزتی کردن بقرآن یا بکسانیکه قرآن دانند بسبب آن. و واجبست قصد نمودن محض
رضا جویی خدای تعالی در آموختن و یاد دادن قرآن و تلاوت و خواندن آن. و حرامست ریا
کردن بخواندن قرآن و دیدن و شنوانیدن آن بمردم بطمع عزت یافتن یا چیزی گرفتن از ایشان.
و جایز نیست ترک نمودن قرآن خواندن از روی بی پروائی کردن آن تا بحدی که قرآن را فراموش نماید.
و سزاوار آنست که قرآن را بسیار بخوانند و همیشه تلاوت نماید در خانه در همه حال خصوصاً در ماه مبارک رمضان
بیشتر از همه وقت بخوانند. و حرامست خواندن قرآن با غنا و سرود. و واجبست پرهیز کردن از غلط خواندن
در قرآن بهر قدری که ممکن باشد. و واجبست سجدهٔ تلاوت قرآن در خواندن چهار سوره سجده هم
بر خواننده و هم بر شنونده هر چند که مکرر بخواند آیهٔ سجده را در یک موضع نه کسی که بشنود آیهٔ سجده را
بی قصد شنیدن. **این فصل** در بیان قنوت نماز است بدانکه سنت و پسندیده است خواندن قنوت
در نمازها و در حدیثی منقول است که خواندن قنوت در نماز واجبست. و سزاوار نیست ترک خواندن
قنوت در نماز دانسته بی تقیه خصوصاً در نمازیکه بلند باید خواند قراءت را. و محل قنوت خواندن در
رکعت دویم هر نماز است بعد از فارغ شدن حمد و سوره پیش از رفتن برکوع مگر در نماز جمعه و اگر
قنوت در محلش فوت شود بجا می آورد بعد از رکوع کردن. **این فصل** در بیان احکام رکوع نماز است
بدانکه رکوع تمام کردن در نماز واجبست در هر رکعتی یکبار و در نماز آیات در هر رکعتی پنج بار. و
واجبست خم شدن برای رکوع کردن تا حدیکه برسد کف دستهای او بزانوهای او. و واجبست ذکر

گفتن در رکوع و ذکر رکوع این است سُبحانَ رَبِّیَ العَظیمِ وَبِحَمدِهِ یکبار یا سُبحانَ الله سه بار یا مطلق
ذکر هر ذکری که باشد بگوید و واجب است آرام گرفتن بقدر ذکر گفتن در رکوع و هیچ قرائتی
نیست در رکوع و نه در سجود و کسی که ترک کند رکوع را دانسته یا بفراموشی تا بسجده رود واجب است
بر او که بار دیگر نماز را از سر گیرد و اگر بیادش آید پیش از سجده کردن واجب است که رکوع را بجای
آورد و باطل نمیشود نمازش اگر رکوع را واگذاشته باشد و خم شده باشد تا نزدیک زمین بفراموشی
و کسی که شک نماید در حالتی که ایستاده است آیا رکوع کرده است یا نه واجب است بر او که رکوع کند و واجب است
نماز را بار دیگر کردن بر کسی که ترک کرده باشد ذکر رکوع را دانسته نه بفراموشی و واجب است
سر برداشتن از رکوع و راست ایستادن و آرام گرفتن در ایستادن و ذکر را بزبان عربی گفتن
نیز جایز نیست بغیر عربی گفتن ذکر در وقت اختیار این فصل در بیان احکام سجود نماز است
بدانکه سجده کردن در نماز واجب است در هر رکعتی دو بار و واجب است سجده کردن بر هفت عضو
پیشانی و دو کف دستها و دو زانوها و دو انگشت شصت هر دو پا و واجب است گذاشتن
پیشانی بر چیزی که درست باشد سجده کردن بر آن و واجب است برداشتن سر در میان دو
سجده و نشستن و آرام گرفتن و کسی که برسد پیشانی او بجائی که ناهموار باشد یا جائی که جایز
نباشد سجده کردن بر آن واجب است که بکشد پیشانی را بجای دیگر و اگر ممکن نباشد کشیدن
پیشانی جایز است که بردارد پیشانی را اندکی بعد از آن بگذارد پیشانی را و جایز نیست سجده
کردن بر حایل مثل مندیل و کافی و بس است همین قدر در سجده از پیشانی که بخاک برسد که نام سجده
شود که پیشانی بخاک رسیده و بهتر آنست که کمتر از مقدار درهم بغلی نباشد و جایز نیست
پست تر بودن جای سجده از محل ایستاده زیاده از قدر خشتی و نه بالاتر بودن از آن و جایز نیست

زیاده بر دو سجده کردن در یک رکعت دانسته و نه کم کردن یکی از دو سجده و کسی که بوده باشد
در پیشانی او دملی یا مانند دمل جراحتی واجب است بر او که بکند گوی تا واقع شود آنچه سلامت است
از پیشانی او بر زمین و اگر این نیز ممکن نباشد واجب است که سجده کند بر یکی از دو جانب پیشانی
و اگر این نیز ممکن نباشد سجده کند بر زنخدان خود و کسی که فراموش کند یکسجده را از نماز واجب است
که بجای آورد آنرا اگر بیادش آید پیش از رکوع رفتن و اگر پیش از رکوع بیادش نیاید پس هیچ چیز نیست
بر او بلکه قضا میکند آن سجده را بعد از فارغ شدن از نماز و کسی که شک نماید در سجده در محلش
واجب است که بجای آورد سجده را نه بعد از برخاستن ایستادن در نماز و واجب است آرام گرفتن در سجده
بقدر ذکر گفتن واجب و ذکر واجب آنست که بگوید سُبحانَ رَبِّیَ الأعلی وَبِحَمدِهِ یکبار یا
سُبحانَ الله سه بار یا مطلق ذکر بگوید مثل الله اکبر و الحمد لله و لا اله الا الله و واجب است که
ذکر بزبان عربی باشد و جایز نیست که ترجمه و معنی آنرا بگوید در محل اختیار و حرام است سجده
کردن برای غیر خدای تعالی و واجب است سجده تلاوت قرآن در چهار سوره عزیمه و کسی که
ترک نماید یکسجده را از نماز دانسته یا دو سجده را از یک رکعت هرچند بفراموشی باشد واجب است
بر او که نماز را بار دیگر بکند این فصل در بیان احکام تشهد نماز است بدانکه واجب است
تشهد خواندن در نماز دو رکعتی یکبار و در غیر نماز دو رکعتی دو بار و واجب است در تشهد
گفتن شهادتین و صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد و نشستن از برای خواندن تشهد
و آرام گرفتن بقدر تشهد خواندن و بعربی خواندن تشهد و بترتیب بجای آوردن تشهد و
و جایز است تشهد خواندن ایستاده در حالت تقیه و ضرورت مثل کسی که نماز کند در میان آب
یا در میان گل و جایز نیست ترجمه و معنی گفتن تشهد با قدرت بر عربی یاد گرفتن تشهد و کسی که
ترک نماید تشهد را دانسته باطل میشود نمازش و کسی که ترک نماید آنرا بفراموشی تا وقتی که برود برکوع

یا سلام دهد باطل نمیشود نمازش و واجبست قضا کند تشهد را بعد از سلام دادن نماز. پس اگر یاد اید پیش از رکوع رفتن واجبست که بنشیند و تشهد خواندن. این فصل در بیان احکام سلام نماز است بدانکه واجبست سلام دادن در اخر نماز. و کافیست که بیکی از این دو عبارت سلام دهد در اخر نماز یا بگوید السَّلامُ عَلَیْنَا وَعَلَی عِبَادِ اللهِ الصَّالِحِینَ یا بگوید السَّلامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَکَاتُهُ و کسی که فراموش کند سلام دادن نماز را تمام است نمازش. و واجبست نشستن در محل سلام نماز دادن مگر برای ضرورتی که نتواند نشستن. و واجبست ارام گرفتن در نشستن بقدر سلام دادن و واجبست بعربی گفتن سلام نماز مگر با عاجز بودن از ان. و واجبست که سلام نماز بعد از تمام شدن تشهد خواندن نماز باشد. این فصل در بیان تعقیب و دعا خواندن بعد از نماز است بدانکه سزاوار است که بعد از تعقیب و دعا بخوانند و بنشینند بعد از فارغ شدن از نماز برای دعا و ذکر خدای تعالی و مداومت کردن بر تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلم و ان سی و چهار بار الله اکبرست و سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار سبحان الله. و سزاوار است بسیار دعا کردن و مطلب از خدا طلبیدن. و بسیار گفتن سبحان الله و بسیار استغفار کردن و بسیار خواندن قران. و سزاوار است بعد از هر نماز اقرار کردن بشهادتین و اقرار بامامت دوازده امام علیهم السلم. و صلوات بر محمد و ال محمد فرستادن و لعنت بر دشمنان دین کردن. و دو سجده شکر بجای اوردن. و دو گونه روی خود را بر خاک مالیدن میانه دو سجده شکر. و طلبیدن مطلبها در این دو سجده. و حرام است سرکشیدن از دعا و از طلبیدن حاجت از خدا. و دعا را برای ریا خواندن. و طلبیدن چیزیکه حرام باشد از خدا. و ناامید شدن در وقتی که دیرتر حاجت بر اید و گمان بد بخدا کردن. و در روایت شده است که واجب است که گفته شود پیش از بر امدن افتاب و پیش از فرو رفتن ان لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ یُحْیِی وَیُمِیتُ وَهُوَ حَیٌّ لَا یَمُوتُ بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَهُوَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ.

و نیز بگوید أَعُوذُ بِاللهِ السَّمِیعِ الْعَلِیمِ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّیَاطِینِ وَأَعُوذُ بِکَ رَبِّ أَنْ یَحْضُرُونِ إِنَّ اللهَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ ده بار پس اگر فوت شود گفتن اینها در این دو وقت بجا می اورد هرگاه بیادش اید و حرام است نفرین کردن مومن بناحق. و واجبست ترک کردن دعا کننده گناه کردن و ستم کردن را و واجبست حمد و ثنا کردن خدا و شکر خدای بجای اوردن در وقت رسیدن نعمت باینکس و اظهار نعمت خدا کردن اگر نعمت از خدا برسد باینکس. و واجبست صلوات فرستادن بر حضرت رسول صلی الله علیه و اله و ال انحضرت هرگاه انحضرت نام برده شود یا یاد کرده شود. و واجبست طلب امرزش گناهان از خدا هرگاه بیاد اینکس بیاید انها. این فصل در بیان چیزهائیست که قطع کننده و باطل نماینده نماز است و سبب از سر گرفتن نماز است. و ان چیزها ترک کردن طهارتست برای نماز هر چند بفراموشی باشد. و شکستن طهارتست در اثنای نماز. و پشت کردن بقبله است در اثنای نماز. و گریه کردن برای مرده و خنده کردن در اثنای نماز که با قهقهه باشد نه تبسم. و سلام کردن عمدا نه. و حرف زدن در نماز که نه قران باشد و نه دعا باشد بفراموشی. و دانسته ناله کردن در اثنای نماز. و انچیزهای که می اید در بحث خلل و نقصان بنماز رسانیدن بعد از این. و بجای نماز پیش از وقت نماز. و ترک پرهیز کردن از نجاست در نماز. و جایز نیست گذاشتن یکی از دو دست در اثنای نماز بر روی یکدیگر بی تقیه. و جایز نیست فعل کثیر در اثنای نماز کردن. این فصل در بیان احکام نماز جمعه است بدانکه واجبست نماز جمعه بخصوصه و بعینه نه نماز ظهر بر هر عاقلی و بالغی که بر مسلمان و بنده و زن و بیمار و کور و مرد پیری که بسیار مشقت و تعب کشد برای حاضر شدن در نماز جمعه. و کسی که بر سر دو فرسخی باشد شرطهای بجماعت کردن. و دو خطبه خواندن و حاضر شدن هفت کس و بروایتی پنج کس میسر باشد. و واجبست نماز جمعه بر مردم شهرها و دهها و غیر انها. و واجبست حاضر شدن کسی که بوده باشد جائی او از جائی که نماز کرده میشود کمتر از دو فرسخ. و نماز جمعه دو رکعتست

پیش از آن دو رکعت دو خطبه خواندنست • و واجب است که بوده باشد فاصله میانه دو نماز جمعه که
کرده میشود مقدار سه میل یا بیشتر و کافیست و کیست نماز جمعه از نماز ظهر روز جمعه • و واجب است شنیدن
دو خطبه که پیش از نماز جمعه خوانده میشود • و حرام است حرف زدن در وقت خطبه خواندن • و واجب است خواندن
دو خطبه پیش از نماز جمعه کردن • و بر پا ایستادن خطیب در وقتی که دو خطبه را می خواند مگر آنکه عذری
و مانعی داشته باشد • و کسی را که مانع شود بسیاری مردم در نماز جمعه یا در غیر نماز جمعه از رکوع رفتن
و سجود کردن واجب است که بجای آورد رکوع و سجود خود را بعد از پیشنماز بعد از آن برساند خود را به
پیشنماز • و واجب است نماز جمعه بر بنده و بر مسافر و بر زن هر گاه حاضر شوند بنماز جمعه • و ناچار است
در خطبه اولی از دو خطبه نماز جمعه بر اینکه بوده باشد بر حمد و ثنای الهی و صلوات فرستادن بر
حضرت رسالت پناهی و بر آل طاهرین آنحضرت • و وصیت کردن و سفارش نمودن مردم بترسیدن
از جناب قدس الهی • و پند دادن • و نصیحت نمودن ایشان را از پیروی هوا و هوس و آگاه ساختن
ایشان از شرها و ضررهای شیطان و فریبهای دنیا و اهل آن • و خواندن سوره کوچکی کوتاهی
• و زیاده نماید در خطبه دوم بر آنها که گفته شد ذکر کردن دوازده امام را علیهم السلام نام بنام و
• بطلبد از خدا تعجیل ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام را و دعا کند که بزودی زود خداتعالی
آنحضرت را رخصت بیرون آمدن دهد تا دنیا را از داد و عدل بیارآید • و واجب است نماز جمعه بر کسی که
دریابد دو خطبه را بلکه واجب است بر کسی که دریابد از رکعت آخر نماز یک رکعت را بلکه بر کسی که دریابد
از رکعت آخر رکوع را • و بس است او را همین رکوع تنها در یافتن • و جایز نیست اقتدا کردن در نماز
جمعه بکسی که فاسق و فاجر باشد • و نه بکسی که مشخص نباشد عدالت او و پرهیزکاری او و بر اینکس
• و واجب است عزت داشتن و حرمت نگاه داشتن روز جمعه • و جایز نیست اذان سیم گفتن در روز
جمعه و نه نماز گذاردن در حالتی که پیشنماز خطبه میخوانده باشد در روز جمعه • این فصل در بیان

احکام نماز عید • بدانکه نماز گذاردن واجب است در عید ماه رمضان و عید قربان با جماعت بشرطی که حاضر
باشند پنج نفر پس اگر فوت شود نماز عید از اینکس پس قضا لازم نیست • و واجب است دو رکعت و جایز نیست
اذان گفتن و اقامت گفتن از برای نماز گذاردن عید رمضان و عید قربان • و وقت نماز عید میانه
برآمدن آفتابست تا وقت پیشین روز عید • و واجب نیست نماز عید بر کسی که مسافر باشد • و ناچار است
در نماز عید از گفتن پنج تکبیر بعد از خواندن حمد و سوره پیش از رکوع رفتن در رکعت اولی و
گفتن چهار تکبیر در رکعت دوم پیش از رکوع رفتن و بعد از خواندن حمد و سوره • و خواندن قنوت
بعد از گفتن هر تکبیری • و خواندن خطبه بعد از نماز عید است • و خواندن خطبه پیش از نماز عید بدعت و
ناشروع است • این فصل در بیان احکام نماز آفتاب گرفت و ماه گرفت و نماز زلزله و لرزیدن زمین
و باد تیره و تاریک کننده هوا و باقی ترسها و هولهای آسمانیست • بدانکه وقت گذاردن
این نمازها از ابتدای وقت شروع بلا گرفتن است تا آخر وقت روشن شدن و برطرف شدن
آن بلا • پس اگر اتفاق افتد این بلا در وقت یکی از نمازهای واجبی پنجگانه اختیار دارد که پیش
وقت نماز هر کدام را که خواهد بگذارد • و این نماز دو رکعت است در هر رکعتی پنج رکوع است
و پنج بار قرائت است و دو سجده است • و واجب است مکرر خواندن الحمد اگر تمام خوانده باشد سوره را
• و واجب نیست که پاره پاره کند سوره را • و واجب است که قضا کند نماز را اگر ترک کرده باشد آنرا
یا دانسته سبب نماز با گرفتن تمام قرص آفتاب یا ماه • این فصل در بیان خللها و نقصانها است
که در نماز بهم رسد • بدانکه واجب است از سر گرفتن نماز بر کسی که شک نماید در عدد و شماره دو رکعت
اول هر نمازی که باشد • یا کسی که شک کند در نماز شام • یا کسی که کم کرده باشد از نماز یک رکعت
و نیت نکرده باشد • یا کسی که نداند که چند رکعت نماز گذارده است • یا کسی که نداند که نماز کرده است یا نه

تا آنکه وقت نماز باقی باشد یا کسی که ترک کند رکوع نماز را یا دو سجده را از یک رکعت یا تکبیر الاحرام را
یا برپا ایستادن در نماز را. وکسی که حرف زند در اثنای نماز بفراموشی یا بگمان فارغ شدن از نماز
واجبست بر او که دو سجده سهو بکند. و واجبست عمل کردن بگمان خود بهر طرف که گمانش در نزد شک
کردن در عدد و شمار رکعتهای نماز واجبی بیشتر. وتمام کردن آنچیزیکه گمان دارد که از نمازش کم
کرده است. و واجبست از سر کردن نماز اصل بعد از گذاردن نماز احتیاط هر چند که یقین او شود که
نماز اصل کم نبوده است. پس کسی که شک کند میان دو و سه بعد از تمام شدن دو سجده واجبست که بنا گذارد بر
سه و تمام کند نماز را. و بگذارد یک رکعت نماز احتیاط بعد از سلام دادن ایستاده یا دو رکعت
نماز احتیاط نشسته. وکسی که شک کند میانه سه و چهار پس بنا گذارد بر چهار و سلام دهد
و بعد از سلام دادن یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بگذارد. وکسی که شک کند
میانه دو و چهار بنا گذارد بر چهار و بگذارد دو رکعت نماز احتیاط ایستاده. و همچنین کند یعنی بنا
بر چهار گذارد کسی که شک کند میانه دو و سه و چهار پس بنا میگذارد بر چهار و دو رکعت نماز
احتیاط ایستاده و دو رکعت نشسته و دو سجده سهو میکند بر هر زیادتی و کمی که در نماز اصل
اصل هرسد که آن زیادتی و کمی باطل کننده نماز اصل نباشد. و شک کردن میانه چهار و پنج پس
بنا گذارد بر چهار و دو سجده سهو کند. و واجبست از سر کردن نماز اصل بر کسی که زیاده کرده
باشد یک رکعت یا بیشتر هر بفراموشی کرده باشد مگر آنکه نشسته باشد بعد از رکعت چهارم بقدر
تشهد خواندن یا شک داشته باشد در اینکه در عقب رکعت چهارم بقدر تشهد خواندن نشسته است
یا نه و بگوید در هر سجده از دو سجده سهو این ذکر را بسم الله وبالله وصلى الله على محمد
وآل محمد یا بگوید بسم الله وبالله السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته. و واجبست

نگاهداری و ضبط خود در نماز از سهو و فراموشی بقدر میسر شدن. و نیست سهوی که در اثنای
سهو کردن. و نیست حکم سهو بر کسی که بسیار کند سهو کردن را. و نیست حکم سهو بر پیشنماز
هرگاه پیشنماز بیادش باشد یا بعکس باشد. و نیست حکم سهو بر کسی که شک کند بعد از
فارغ شدن از نماز. وکسی که شک کند در کاری از کارهای نماز و هنوز وقت آن باشد
که آن شک کرده را بجای آورد واجبست که بجای آورد آنرا و اگر محلش گذشته باشد واجب نیست
و محل بجای آوردن چیزیکه شک کرده باشد در آن تا وقتی است که در چیزی دیگری هنوز داخل
باشد. و اگر از آن گذشته باشد و در چیزی دیگر داخل شده باشد نمیتواند که برگردد بلکه نماز را تمام
نه تلافی و نه احتیاط و نه سجده سهو میکند. فصل در بیان قضا کردن نماز است بدانکه واجبست
قضا کردن نماز واجبی هرگاه فوت شود دانسته یا بفراموشی هر چند که بسبب خواب ماندن و نیافتن
آب برای وضو و غسل و نیافتن خاک برای تیمم کردن باشد. و واجب نیست قضا کردن نمازیکه
فوت شده باشد بسبب کوچکی یا دیوانگی یا کافر بودن اصلی یا خون حیض دیدن یا خون دیدن
بعد از زائیدن. و واجبست قضا کردن نماز بترتیبی که فوت شده است. و واجب نیست بر کسی که بیهوش
شده باشد قضا کردن نمازیکه در بیهوشی او فوت شده باشد مگر آن نمازیکه بهوش آمده باشد
در وقت ادای آن نماز بمقدار گذاردن آن نماز. یا در آخر وقت آن نماز هر چند که بمقدار طهارت
کردن و یک رکعت گذاردن در وقت آن نماز بهوش آمده باشد. و واجبست قضا کردن آن نمازیکه
فوت شده باشد در سفر دو رکعتی هر چند که در حال حضر و در شهر و منزل خود میگذارده باشد و واجبست
قضا کردن آن نمازیکه فوت شده باشد در حضر و شهر خود چهار رکعتی هر چند در حال سفر و در سفر میگذارده
باشد. و جایز نیست قضا کردن نماز واجبی در حال سواری بی ضرورت. وکسی که فوت شود از وی نماز

واجبی از پنج نماز شبانه روزی و نداند که کدام نماز است واجبست بر او گذاردن نماز دو رکعتی و
نماز سه رکعتی و نماز چهار رکعتی. و کسی که فوت شود از وی چند نماز و نداند که عدد آنها چند است واجبست
که چندان نماز قضا بگذارد که گمانش شود که دیگر چیزی از قضا نمانده است

این فصل در بیان احکام نماز بجماعت گذاردنست بدانکه نماز بجماعت گذاردن سنت مؤکد است. و واجبست بجماعت گذاردن نماز
جمعه و نماز هر دو عید. و جایز نیست اقتدا کردن به پیشنمازیکه مخالف اهل حق باشد و نه بکسی که نداند
حال او را و اعتقاد او را. و نه بکسی که فاسق و گناه پیشه باشد و نه کسی که ختنه نکرده باشد و نه بکسی که
فرزند زنا باشد و نه بکسی که نه بالغ و نه عاقل باشد. و اگر اقتدا کند مسافری بکسی که حاضر باشد یا بعکس
واجبست اگر رعایت کند هر یکی از ایشان عدد نماز خود را. و جایز نیست پیش ایستادن زنان بر مردان
در نماز جماعت. و جایز نیست بجماعت گذاردن نماز نافله و سنتی مگر نماز طلب باران و نماز عید رمضان
و عید قربان. و نمازیکه یکبار کرده باشد تنها و باز خواهد که با جماعت بگذارد و مانند اینها و کسیکه
نماز میگذارده باشد در پی پیشنماز مخالف مذهبی بتقیه واجبست بر او که بخواند حمد و سوره را برای خود و در
نیت بلند خواندن قراءت حمد و سوره. و ساقط است از وی آن چیزیکه میسرش نشود از خواندن حمد و سوره
و واجبست بر پیشنماز بجا آوردن همه واجبهای نماز را مگر خواندن حمد و سوره. و جایز نیست خواندن
حمد و سوره بر پسنمازیکه پی پیشنماز عادل اقتدا کرده باشد در نمازیکه بلند خوانده میشود حمد و سوره
هرگاه بشنود صدای پیشنماز را هر چند که همهمه باشد. و هرگاه ظاهر شود بودن پیشنماز که بی طهارت است
واجبست از سر کردن نماز بر پیشنماز نه بر پسنماز. و همچنین است هرگاه ظاهر شود که پیشنماز نیت ناکرده
شروع در نماز کرده است یا پشت بقبله کرده است در نماز. و همچنین است که از سر نکند پسنماز نماز خود را
اگر ظاهر شود بر او بعد از نماز فاسق بودن یا کافر بودن پیشنماز. و کسی که بپیشنماز پیش از وی شروع در نماز

کرده باشد واجبست که بگرداند و حساب کند آنچیز را که دریافته از نماز پیشنماز اول نماز خود. پس تشهد میخواند
در رکعت دوم خود و تمام کند نماز خود را بعد از سلام کردن پیشنماز. و واجبست پیروی کردن پسنماز
پیشنماز را در جمیع کارها. و در می یابد تمام رکعت را بدریافتن پسنماز پیشنماز را در حال رکوع کردن
پیشنماز. و جایز نیست اقتدا کردن با وجود حایلی که پیشنماز را نه بیند مگر ستونها و پایهها باشد
و مگر آنکه پیشنماز زن باشد نه مرد. و جایز نیست اقتدا کردن با دور بودن میانه پیشنماز و پسنماز
و نه با وجود بلند بودن جای پیشنماز از جای پسنماز با نحویکه بسیار باشد مانند سکو و تیه دکان

این فصل در بیان احکام قصر کردن نماز است در محل ترس و در هر سفر. بدانکه واجبست قصر کردن
نماز واجبی بسبب ترسیدن از دزد یا از سیل یا از درنده یا از خصم خواه در سفر باشد و خواه در حضر.
و ساقط میشود واجب بودن چیزهای که در نماز واجبست آنچیزیکه میسر نشود از واجبهای نماز پس
و واجبست قصر کردن نماز بسبب سفر کردن با وجود شش شرط. و امین بودن در سفر بشرطیکه دراز سفر
قصدش هشت فرسخ باشد رفتن یا چهار رفتن یا چهار آمدن باشد یا بیشتر. و پنهان شدن
دیوارها یا آنکه صدای اذان محله اش را نشنود. و نبودن قصد تا شروع در این سفر. و نه برای
بازی و شکار باشد. و نه بسیار سفر کننده باشد. و نه قصد ماندن ده روز کرده باشد یا گذشته
باشد یکماه در این مطلقا یا برسد بملکش که ششماه توطن در آن ملک کرده باشد. پس واجبست
که قصر کند در نماز چهار رکعتی در غیر مکانهای چهارگانه. و معتبر در قصر کردن نماز وقت ادای نماز است
نه وقت وجوب آن نماز. و باید که تسبیحات اربعه را بعد از هر نمازی که قصر کرده میشود سی بار گ

کتاب الزکوة این کتاب در بیان احکام زکوة طلا و نقره و جو و گندم و مویز و خرما و شتر
و گاو و گوسفند است. بدانکه زکوة دادن واجبست. و کافر میشود کسی که منکر واجب بودن زکوة

باشد و واجبست که زود بدهد زکوة را ونگاه ندارد در پیش خود مگر انکه انتظار اسدن مستحق کشد و حرامست ندادن زکوة و هر حقی مالی که از کسی باز خدا تعالی در کردن انکس باشد مثل جنس یا نذر یا قرض یا تاوانی که شرعی باشد و منقولست از اهل البیت علیهم السلم کردن کار رهای خوب و مهربانی کردن باخویشان و نیکی کردن با برادران دینی از غیر مال زکوة و حمل کرده شده است بر سنت بودن انها بر دفع ناچاریهای مؤمن فصل در بیان خبرهاست که زکوة در انها واجبست بدانکه واجبست زکوة دادن در نه چیز در غیر انها طلاست و نقره است و شترست و گاوست و گوسفندست و گندمست و جوست و خرماست و مویزاست بشرط بالغ بودن و عاقل بودن و ازاد بودن و صاحب بودن و قادر بودن از تصرف نمودن در همه انها و واجبست زکوة دادن مالی که بقرض گرفته باشد بر کسی که قرض گرفته است نه بر کسی که قرض داده است با وجود شرطهای که گذشت و خواهد امد و واجبست زکوة دادن هر چند باشد بر کردن حساب زکوة قرضی نقد مال زکوة با بیشتر هم و سنت است زکوة دادن در باقی غلها و دانها همچنانکه در چهار غله زکوة میدهند و سنت است زکوة دادن در مالی که تجارت و خرید و فروش در ان میکرده باشد و سنت است زکوة دادن اسبی که مادیان باشد و بسر خود میچریده باشد و از هر سری که اصیل باشد یعنی پدر و مادر شعربی باشد دو اشرفی بدهد در هر سالی و از هر سری که اصیل نباشد یعنی از جانب پدر یا مادر عربی نباشد هر سال یک اشرفی بدهد بشرطی که تمام سال بسر خود بچرد و در تصرف انکس باشد فصل در بیان نصابست یعنی حدیکه مال باین حد میرسد زکوة دادن واجب میشود بدانکه شرطست در شتر و گاو و گوسفند رسیدن بحد نصاب پس واجبست میشود در انوقت که باین حد رسید زکوة دادن نه در انچیزیکه کمتر از حد نصاب باشد پس واجب نیست زکوة

25

دادن در انچیزیکه کمتر باشد از پنج نفر شتر پس هرگاه تمام باشد پنج نفر شتر پس در ان پنج نفر شتر یک گوسفند زکوة واجب میشود بعد از ان در ده نفر شتر دو گوسفند واجب میشود بعد از ان در پانزده نفر شتر سه گوسفند واجب میشود بعد از ان در بیست نفر شتر چهار گوسفند واجب میشود بعد از ان در بیست و پنج نفر شتر پنج گوسفند واجب میشود بعد از ان در بیست و شش نفر یکنفر شتر ماده که داخل شده باشد در سال دوم واجب میشود بعد از ان در سی و شش نفر شتر یکنفر شتر ماده که داخل شده باشد در سال سیم واجب میشود بعد از ان در چهل و شش نفر شتر یکنفر شتر ماده که داخل شده باشد در سال چهارم واجب میشود بعد از ان در شصت و یک نفر شتر یکنفر شتر ماده که داخل شده باشد در سال پنجم واجب میشود بعد از ان در هفتاد و شش نفر شتر دو نفر شتر ماده که داخل شده باشد در سال سیم واجب میشود بعد از ان در نود و یکنفر شتر دو نفر شتر ماده که داخل شده باشد در سال چهارم واجب میشود بعد از ان هرگاه برسد شماره شتر بصد و بیست و یک نفر شتر پس در چهل نفر شتر یکنفر شتر ماده که داخل شده باشد در سال سیم یا در هر پنجاه نفر شتر یکنفر شتر ماده که داخل شده باشد در سال چهارم زکوة میدهد و واجبست زکوة دادن در شتر خواه در شترهای که عربی باشد مثل عراب خواه شترهای خراسانی باشد مثل بختی بی تفاوت و واجب نیست زکوة دادن در گاو تا برسد بسی عدد پس واجبست در ان سی گاو یک گاو ماده یا نری که داخل شده باشد در سال دوم پس هرگاه برسد بچهل گاو واجبست در ان یک گاو ماده که داخل شده باشد در سال سیم و واجب نیست زکوة دادن در گوسفند تا برسد بچهل گوسفند پس واجب میشود در چهل گوسفند یک گوسفند بعد از ان در صد و بیست و یک دو گوسفند بعد از ان در دویست و یک گوسفند سه گوسفند بعد از ان در سیصد و یک

یک گوسفند چهار گوسفند. بعد از آن در چهارصد گوسفند یا بیشتر در هر صد گوسفند یک گوسفند
زکوة واجبست و شرط کرده شده است در واجب بودن زکوة گذشتن سال. و بسر است اینکه دیده شود
ماه دوازدهم همینکه ماه دوازدهم داخل شد زکوة بر آنها قرار میگیرد. و دیگر شرط شده است در واجب
بودن زکوة موجود بودن حد نصاب در تمام سال. و همچنین چریدن آنها در صحرا بسر خود. و اینکه آنها را بار نکنند
و سوار نشوند در عرض سال. و واجبست زکوة دادن مالی را که مال یک کس باشد هر چند آن مال جدا جدا
باشد و یکجا نباشد. نه در مالی که از چند کس باشد هر چند آن مال در یکجا باشد بلکه شرط کرده شده است
رسیدن هر حصه از آن مال بحد نصاب رسیده بوده بعد از گذشتن سال بر آن. و پیش از بیرون کردن
زکوة آن واجبست زکوة دادن آن مال بر خریدار و بر میگرداند زکوة را بر فروشنده آن مال مگر آنکه
فروشنده خود زکوة آنرا داده باشد. و واجبست بر کسی که مال زکوة را میچیند و یکجا جمع میکند
قبول کردن گفتن صاحب مال. و اختیار دادنست بصاحب مال در برچیدن و گرفتن مال. و واجبست
بر جمع کننده مال زکوة نرمی کردن و هموار نمودن بحیوانات و نگاهداری آنها کردن و رسانیدن
آنها بمستحق یا نزد امام. و واجبست زکوة دادن چهارپایان در هر سال هر چند باقی باشد همان
مال بخصوصه. **این فصل** در بیان شرطهای زکوة طلا و نقره است بدانکه شرط کرده شده است در
واجب بودن زکوة طلا و نقره رسیدن آنها بحد نصاب پس واجب نیست زکوة در آن چیزیکه کمتر
از حد نصاب باشد دیگر از شرطهای زکوة طلا و نقره گذشتن سال است. و بودن طلا اشرفی
باشد و نقره درهم و زری باشد که سکه دار باشد خواه داد و ستد کنند و خواه نکنند. و شرط است
موجود بودن قدر نصاب در عرض تمام سال یعنی در تمام سال آنقدر یکه از طلا و نقره سکه معامله
داشته باشد بحال خود باشد. و عوض نکنند نه بطلا و نقره و نه بغیرش. و شرط است که آنقدر

نصاب بملک او باشد یعنی از مال اوست و بیرون نرفته باشد و میسرش نباشد از تصرف کردن
در تمام سال. و بسر است در گذشتن سال اینکه دیده شود ماه دوازدهم نه تمام شدن آن ماه. اگر
برسد طلا و نقره به بیست مثقال واجب میشود در آنوقت زکوة دادن نیم مثقال. بعد از آن هر چند
زیاده شود بر بیست مثقال چهار مثقال واجبست در آن چهار مثقال ده یک مثقال. و هرگاه برسد
نقره بدویست درهم واجبست در آن دویست درهم نقره پنج درهم نقره زکوة دادن. بعد از آن
هر چند زیاده شود چهل درهم نقره واجبست در آن چهل درهم نقره یک درهم نقره زکوة دادن. و واجبست
دادن زکوة طلا و نقره در هر سال هر چند که باقی باشد همان مال بجنسه. و هر چند بوده باشد
بر ذمه صاحب آن مال قرضی بقدر همان مال یا زیاده از آن هم. و هر چند که بوده باشد همان مال قرض
و کسی که بگذارد برای اهل و عیال خود خرجی بقدری که بنصاب شرعی برسد یا زیاده از آن واجبست
بر آنکس دادن زکوة آن قدری که مانده است با وجود حاضر شدن آنکس نه غایب بودن آنکس. **این فصل**
در بیان زکوة چهار غله است که آن گندم و جو و خرما و مویز و انگور است بدانکه واجبست
دادن زکوة جنسهای چهارگانه یعنی گندم و جو و خرما و مویز و انگور و شرط نیست در اینها
گذشتن سال. و واجب نیست زکوة این چهار جنس هر سال. و شرط است که بنصاب برسد و آن
پنج وسق است و هر وسقی شصت صاع است. و واجبست دادن زکوة در انگور در وقت
تخمین کردن و ضبط کردن که بنصاب برسد. و شرط است برسیدن هر جنس غله بحد نصاب پس اگر
غله از نصاب کم باشد ضم کرده نمیشود با غله دیگر. و قدر زکوة واجب در این چهار جنس غله ده یک است
و اگر آب داده باشد باب روان یا آب باران یا از ریشه خود آب بخورد. و نصف ده یک است یعنی بیست یک
اگر آب داده شود با دولابها و دلوها. و واجبست در این چهار غله پنجیک دادن نیز هرگاه زیاده باشد

از خرج سال • و آنچه از غلات آب داده باشد بآب باران یا آب روان و یا به دلوها بیشتر را اعتبار باید
کرد • پس اگر هر دو برابر باشد واجبست که در نصف آن غله ده یک بدهد و در نصف دیگرش نصف
ده یک • و واجبست زکوة در حصهٔ عامل یعنی برزگر و باغبان در مزارعات و باغات با شرطها که میان ایشان
و همچنین واجبست زکوة در حصهٔ مالک تنها و حصهٔ عامل و مالک را برهم نباید گذاشت و ساقط
میشود زکوة در حصه که سلطان میگیرد از جهة غله • پس واجب نیست بر غیر صاحب ملک • و کافیست
قیمت در غله و حیوان و در طلا و نقره و کافیست تخمین کردن در غله • و شرط است در دادن زکوة
غله اینکه صاحب زراعت خود شریک باشد یا صاحب شود در حالی که دانه نه بسته باشد
در باب مستحقین زکوة • بدانکه واجبست دادن زکوة بمستحقان زکوة و ایشان فقرا اند و مسکینانند
و جمع کنندهای مالهای زکوة اند و قرضداران اند و بندگان اند که در دست آقای خود در مشقت
واقع باشند و در راه خدا تعالی از جهاد و بانی خیرات و یاری حاجیان و زایران امامان و بنای
مسجدها و پلها و مثل اینها و جماعتی که در سفر باشد در سفر حلال و خرجی نداشته باشند
که بوطن خود برسند • و ساقط است حصهٔ جماعت مؤلفه در این زمانیکه امام علیه السلام غایبست
و واجبست که زکوة را بر هر طایفه مستحقان بسویت نمایند • و قبول کرده میشود دعوای مستحق
بودن کسی که با ظاهر نبودن دروغ گویی آنکس و کسی که داده باشد زکوة خود را بکسی که مستحق نباشد
واجبست بر او که بیرون کند آنرا یکبار دیگر از مال خود مگر آنکه تفحص نموده باشد در طلب
مستحق • و کسی که ترک دادن زکوة کرده باشد واجبست بر او که بدهد آنرا هرچند که عمدا
باشد واجب بودن زکوة را • و هرگاه شیعه شود مخالف دین واجب نیست بر او قضا کردن عبادت
خود را مگر زکوة را اگر داده باشد آنرا بغیر مستحق • و شرط است در مستحق زکوة اقرار داشتن بکلمه

شهادتین و اقرار بائمه معصومین علیهم السلام در غیر طفل و بندهٔ مسلمان • و جایز نیست دادن زکوة بکسی که
سنی باشد در مذهب مگر در حال ضرورت و فرستادن زکوة بجایی که مقدور نباشد • و جایز است انتظار
کشیدن در چنین وقتی تا پیدا شود مؤمن مستحق • و جایز است دادن بطفلان مؤمنان از زکوة و خریدن
آنچه بکار احتیاج داشته باشند بآن از جهة زکوة • و جایز نیست دادن زکوة بکسی که مخالف مذهب
باشد از جماعتی که خدا را جسم میدانند یا کسی که جبری مذهب باشد یا کسی که دشمنی با ائمه علیهم السلام
یا دوستان ایشان داشته باشد • و شرطست در فقیر و مسکین اینکه صاحب خرج و اخراجات سال
خود و عیال خود نباشد حالا یا قدرت بر کسب پیدا کردن نداشته باشد بعد از بین ماند صاحب
هنری که پیدا کند که او وفا نکند بخرج او • و مانع زکوة گرفتن نمیشود ملک داشتن مستحق مثل
خدمتکار داشتن یا چهارپا داشتن یا خانه داشتن بقدر حاجت نه زیاده • و جایز نیست دادن
دادن زکوة بکسی که واجب باشد خرج کشیدن او بر مالک و ایشان پدر و مادر و اولاد و زنها و بندها
او نیند مگر برای ادای قرض ایشان یا برای وسعت دادن بر ایشان و مانند این هر دو از
چیزهای که واجب نیست بر مالک آنها • و جایز است دادن زکوة بباقی خویشان اگر مؤمن باشند
و اگر مؤمن نباشد دادن زکوة بایشان جایز نیست • و جایز نیست دادن زکوة بکسی که شارب خمر
باشد • و شرط نیست که مستحق عادل باشد لیکن بهتر است میتوان داد بقدر دیگر بیشتر • و جایز است خریدن
بندهای که بنده باشد از وجه زکوة و آزاد کردن او • و جایز نیست دادن زکوة بظالم در حال اختیار و کسی که
بر ذمهٔ او زکوة باشد واجبست که بدهد آنرا در حال و اگر نزدیک باشد مرگ او واجبست که
وصیت کند آنرا • و واجبست بیرون کردن زکوة از اصل مال میت خواه وصیت کرده باشد آنرا
و خواه نکرده باشد • و حرام است دادن زکوة واجبی و بس بر بنی هاشم مگر با ضرورت ایشان

زکوة دهند از جملهٔ ایشان باشد. یا آنکه بوده باشد نسبت ایشان بهاشم از جانب مادر نیز روا

فرستادن زکوة با نایافت بودن مستحق در اینجا پس اگر بفرستد زکوة را با وجود یافت شدن مستحق

در همانجا و برطرف شود در راه ضامنست که نوبت دیگر بدهد. واگر یافت نمیشده باشد و بفرستد و

نابود شود ضامن نیست. وجایز است خریدن بنده از مال زکوة و آزاد کردن او هرگاه یافت نشود مستحق

دیگر. واگر بنده در زحمت و آزار باشد جایز است خریدن و آزاد کردن او با یافت شدن مستحق دیگر

نیز. پس اگر بمیرد و نباشد وارث او وارث او مستحقان زکوة اند. وجایز است ادای قرض مؤمن

از مال زکوة خواه زنده باشد و خواه مرده باشد. وجایز است کفن کردن میت از مال زکوة.

و واجبست نیت کردن در وقت دادن زکوة و وقت واجب شدن زکوة غلها وقتیست که پاک کرده شود

در غیر غلها بعد از گردیدن سالست برای مال و آن وقتیست که نو شود ماه دوازدهم **ابن فضل**

در بیان زکوة فطرهٔ ماه رمضانست بدانکه واجبست فطره دادن ماه رمضان بر هر بالغی و عاقلی که صاحب

خرج سال خود و عیال خود باشد. و واجبست که بیرون کند از سر خود و از سر هر کس که عیال او باشد از

کوچک و بزرگ و مالدار و بی مال و بنده و مرد و زن و مسلمان و کافر و مهمان از هر سر یک صاع

از هر جنس خوردنی که بیشتر اوقات خود و عیال می خورده باشد بیرون میکند و صاعی نه رطل

عراقیست که وزن آن هزار و صد و هفتاد درهم بوده باشد. و بیرون کرده میشود از هر چیزی که

بیشتر اوقات خوراک باشد. و کافیست قیمت دادن. و واجبست فطره دادن بر کسی که بهم رسد برای او

فرزندی یا مسلمان شود پیش از دیدن ماه نه بعد از دیدن ماه. و وقت واجب شدن فطره وقتیست

که دیده شود ماه شوال پیش از نماز عید کردن روز عید رمضان. و جایز نیست پس انداختن

عید کردن فطره پس اگر نه دهد و پس اندازد از کردن او و میافتد. و واجبست جدا کردن فطره

از مال خود با نایافت بودن مستحق و حاضر نبودن او و مستحقان زکوة فطره فقرا اند و مسکینانند

و باقی مستحقان زکوة مال که از جماعت دوستداران اهل البیت علیهم السلام باشند. و جایز نیست دادن

زکوة فطره بکسی که در مذهب سست اعتقاد باشد مگر وقتی که ضرور باشد. و جایز نیست دادن

زکوة فطره بکسی که دشمنی با اهل البیت علیهم السلام داشته باشد. و سزاوار نیست دادن زکوة فطره بمستحقی

کمتر از یک صاع بمقدار صاع. و واجبست دادن فطرهٔ بندهای که در میان چند کس باشد هرگاه تمام حصه شود بر

هر شریکی یک سر بنده نه کمتر **ابن فضل** در بیان احکام تصدق دادن و خیراتست بدانکه سنتست

تصدق دادن و خیر کردن خصوصا در وقتهای متبرکه. و جایز نیست تصدق دادن بکافر و کسی که

دشمن اهل دین باشد مگر در محل ضرورت و ترس. و جایز نیست باز پس گرفتن صدقه و خیرات

و حرامست طلب کردن بی احتیاج داشتن بآن. و واجبست طلب کردن در محل ضرورت و احتیاج

و حرامست منت گذاشتن بعد از تصدق کردن. و وصیت کردن در محل صدقه دادن. و سر زنش

کردن فقیر و مساکین. و خیرات کردن مالی که از حرام بهم رسیده باشد هرگاه داند و شناسد صاحب

آن مال را که کیست نیز حرامست. و واجبست خیر کردن بکسی که مؤمن باشد در محل ضرورت او

و حرامست مانع شدن غیر و ندادن مال خیرات در وقت احتیاج داشتن او و مضطر شدن او

و واجبست تصدق دادن بسبب نذر کردن یا عهد کردن یا سوگند خوردن. و جایز نیست

خیرات کردن از مال یتیم. و از مال مسلمانان بی رخصت او **ابن فضل** در بیان احکام

خمس دادنست بدانکه واجبست دادن خمس در مالهای غنیمت که در جنگ کافران بدست مسلمانان

افتد. و در مال کافر حربی که بی جنگ بدست مسلمانان افتد. یا از مال دشمن اهل دین بدست مسلمانان

افتد. و در حاصل کانها و معدنها همه از طلا و نقره و مس و آهن و ارزیز و نمک زار و گوگرد

و نفط و غیر اینها. و شرط شده است در واجب شدن خمس که برسد قیمت معدن به بیست مثقال طلا

یا بیشتر • و همچنین است حکم گنج هم • و واجبست دادن خمس از هر چیزی که از دریا بشناوری بیرون آید
بشرطی که برسد آنچیز بیک مثقال طلا یا بیشتر خواه از مروارید باشد و خواه از یاقوت باشد و خواه
از زبرجد و خواه از عنبر باشد و خواه غیر اینها از هر چیز باشد • و واجبست خمس در هر چیز که زیاد
آید از خرج سالیانه آنکس و عیالش از نفعها و سود کردهای سوداها و کسبها و زراعتها و غیر اینها
• و واجبست خمس در زمینی که یهودی یا نصرانی یا کبری از مسلمانی بخرد • و واجبست خمس در مال
حلالی که بیامیزد با مال حرام و از هم شناخته نشود حرام و دانسته نشود مقدار مال حرام و نه صاحبش
• و قسمت کرده میشود خمس نصف آن از امام است و نصف آن از یتیمان سادات است و مسکینان سادات است
و راه گذریان سادات است از کسانیکه نسبت سیادت ایشان ثابت باشد نسبتشان بهاشم از راه پدر
بشرط احتیاج داشتن ایشان به خمس • و قسمت کرده میشود خمس بر سادات بقدریکه کافی باشد ایشان را
برای اخراجات سالیانه ایشان از مال حصه امام • و واجبست دادن خمس امام علیه السلم نیز با سادات با
احتیاج داشتن ایشان • و واجبست خمس دادن یکمرتبه در هر سال

کتاب الصوم

این کتابیست
در بیان احکام روزه داشتن بدانکه روزه داشتن واجبست بر هر بالغی و عاقلی در ماه رمضان مگر زن
حیض دار و زنیکه تازه زاییده باشد و مانند ایشان و کسی که حلال داند ترک روزه را کافر است
• و واجبست نیت روزه داشتن در شب پس کسی که ترک نیت کند در شب واجبست که تازه کند
نیت را پیش از پیشین هرگاه چیزی نخورده باشد • و جایز نیست چیزی خوردن در روزه قضای ماه
رمضان بعد از پیشین • و جایز است چیزی خوردن پیش از پیشین مگر آنکه تنگ شده باشد
وقت قضا کردن روزه • و جایز نیست روزه داشتن روز یوم الشک به نیت روزه ماه
رمضان

فصل

در بیان چیزهای که واجبست روزه دار که خود را نگاهدارد از آنها تا روزه
اش درست باشد بدانکه واجبست نگاهداری کردن روزه دار از چیزی خوردن و آشامیدن
و از دروغ بستن بر خدا و بر رسول خدا و بر ائمه هدی علیهم السلم • و از سر بآب فرو بردن
• و از مجامعت کردن در فرج پیش زن • و از بیرون آوردن منی بدست بازی کردن • و از دست مالیدن
بر ذکر تا منی بیرون آید و مانند اینها و از حقنه کردن بچیزهای که روان باشد • و کسی که روزه اش
باطل کند در ماه رمضان دانسته و قصدا واجبست بر او که هم قضا بجا آورد بگیرد و هم کفاره بدهد
و کفاره آن بنده است که آزاد کند • یا دو ماه پی یکدیگر روزه بگیرد • یا طعام بدهد بشصت مسکین
• و مخیر است در اینها آنچه تواند • و اگر از روی فراموشی یا نادانی روزه را باطل کرده قضای
آن روز را میگیرد و کفاره بر او لازم نیست • و واجبست بسبب باطل کردن روزه
روزه با چیزیکه حلال باشد یک کفاره • و بسبب چیزیکه حرام باشد کفاره جمع • و واجب میشود
مکرر دادن کفاره بسبب مکرر کردن مجامعت در یک روز نه بسبب مکرر چیزی خوردن و آشامیدن
و کسی که بزور با زنش مجامعت کند در روز ماه رمضان باطل میشود روزه آن مرد نه زن • و واجب
میشود برای مرد کفاره دادن • و سیاست کردن پس اگر زنش نیز راضی بوده واجب میشود بر هر
کدامی از ایشان کفاره علیحده و سیاست کردن هر دو • و کسی که جنب شود در شب ماه
رمضان بعد از آن بخواب رود تا آنکه صبح بر آید واجب میشود بر آنکس قضای آن روز را داشتن
پس اگر بیدار شود و غسل نکند و باز بخواب رود تا آنکه صبح بر آید واجب میشود بر آنکس
مرتبه سیم واجب میشود بر آنکس قضای آن روز و هم کفاره دادن • و حرام است دانسته باقی
ماندن بر حالت جنابت در ماه رمضان تا بر آمدن صبح با وجود واجب بودن
روزه اش پس اگر چنین کاری کند واجب میشود بر او هم قضای آن روز و هم کفاره
دادن • و کسی که فراموش کند غسل جنابت را تا آنکه بیرون رود ماه رمضان • یا
بگذرد از آن چند روزی واجب میشود بر آنکس هم قضای نماز کردن و هم قضای روزه

داشتن از روزهای گذشته و کسی که بصباح آورد روز را در حالتی که جنب باشد جایز نیست
برای او روزه داشتن از روز بجای قضا از رمضان • و جایز است روزه سنتی گرفتن آن روز و
واجب است غسل کردن بر زن حیض دار هرگاه پاک شود از حیض پیش از برآمدن صبح پس اگر ترک غسل
کند او روزه با ممکن بودن غسل کردن واجب میشود بر او که قضای آن روز را بگیرد باطل میشود روزه
• و واجب میگردد قضا گرفتن و کفاره دادن بسبب نشتر رسانیدن آب بحلق یا گردی که غلیظ
و تند باشد • و واجب است قضا گرفتن روزه بسبب رسانیدن آب بحلق بعبث و بیجا یا بسبب وضوی
نافله • و واجب است قضا گرفتن روزه بسبب داشتن قی کردن • و کسی که بیرون آورد منی را بدست
بازی یا بدست کشیدن بر ذکر تا منی آید واجب است بر آنکس هم قضای روزه گرفتن و هم کفاره دادن

این فصل در بیان چیزهاییست که در شرع منع از آنها در روزه واقع شده • بدانکه واجب نیست
نگاه داشتن روزه دار خود را از چیزهای که باطل میکند روزه را پیش از برآمدن صبح دوم که بعد از
مشخص شدن صبح صادق است یا بعد از گفتن اذان مردی که اعتماد تمام بر او باشد • و صاحب عادت باشد در
گفتن اذان خود بعد از برآمدن صبح صادق • و حرام است مجامعت کردن وقتی که مانده باشد به برآمدن
صبح صادق آن مقدار که چون مجامعت کند غسل توان کرد • و کسی که چیزی خورد بی آنکه ملاحظه صبح کند
پس اتفاق افتد چیز خوردن او بعد از صبح شدن واجب است بر او که تمام آن روز را تا شام چیزی نخورد
و قضای آن روز را بگیرد • و همچنین است حکم کسی که راست داند خبر دهنده را که باقیست شب پس چیزی خورد
بعد از آن ظاهر شود دروغگویی او • و همچنین است حکم کسی که گمان دروغ گفتن بخبر دهنده که
برآمدن صبح داشته باشد پس چیزی خورده باشد • بعد از آن ظاهر شود راستگویی او • و همچنین است
حکم کسی که افطار کند بسبب تاریکی که توهم داخل شدن شب نماید بعد از آن ظاهر شود خلاف آن مگر آنکه
غالب شود گمانش • و جایز نیست افطار نمودن و خوردن روزه پیش از برطرف شدن سرخی جانب شرق

• و واجب است افطار نمودن و خوردن بعد از برطرف شدن آن سرخی • و جایز نیست پس انداختن افطار
نمودن تا بسحر • و واجب است قضا گرفتن و کفاره دادن بسبب خوردن باطل کننده روزه در ماه
رمضان • و روزه قضای ماه رمضان بعد از پیشین • و روزه نذری که معین کرده باشد زمانش
یا مکانش را • و جایز است خوردن بسبب تقیه کردن و ترسیدن از کشته شدن • و واجب است که قضای
آن روز را بگیرد • و کسی که از او بپرسند که آیا روزه داری تو جایز نیست و را دروغ گفتن

این فصل در بیان احکام روزه داشتن در سفر و غیر آن • بدانکه واجب است خوردن روزه در سفر بر کسی که
سفری باشد در ماه رمضان با وجود شرطهای جایز بودن خوردن روزه در آن سفر • و اگر چه
قدرت داشته باشد بر روزه گرفتن • و واجب است قضای روزه ماه رمضان بر مسافر و اگر چه
روزه گرفته باشد مگر آنکه نادان باشد واجب بودن خوردن روزه ماه رمضان در سفر پس نیست
هیچ قضای بر او و شرط کرده شده است در واجب بودن خوردن روزه در سفر • با شرطهای که
در قصر کردن نماز گذشت • و زیاده میشود شرط دیگر که شب در خاطر داشته باشد که صباح بسفر
خواهم رفت هر چند که بعد از پیشین بیرون رود یا بیرون رفتن از منزل خود پیش از پیشین
شده هر چند که شب بخاطرش نبوده • و هرگاه داخل شود مسافر بمنزل خود پیش از گذشتن
پیشین و چیزی نخورده باشد واجب است بر او روزه آن روز • و کافیست همین روزه • و اگر
چیزی خورده باشد سنت است مسافر را که چیزی نخورد تا شام شود • و واجب است بر او قضا گرفتن
بجای آن روز • و جایز نیست قضای روزه ماه رمضان در سفر و نه روزه کفاره • و نه روزه
سنتی گرفتن برای کسی که بوده باشد بر ذمه او روزه واجبی • و جایز نیست روزه نذر گرفتن
در سفر و نه در بیماری مگر روزه که معین کرده باشد که هم در سفر و هم در حضر و هم در سکنی متی

وهم در بیماری روزه بگیرد هرچند که معین کردن روزه بهمان نیت دل باشد • و مردی که بسیار
پیر باشد یا زنی که بسیار پیر باشد • و کسی که صاحب علت عطاش باشد • و عاجز باشند
از روزه گرفتن واجبست بر ایشان که بعوض هر روزی یکمد از جنس خوردنی خیر کنند
و همچنین است حکم زنیکه آبستن باشد و نزدیک زاییدنش باشد • و همچنین است حکم زنیکه شیر
دهنده طفلی باشد و کم شیر باشد • و واجبست بر این دو زن که قضای آن روزیکه از ماه رمضان را
خورده اند نیز بگیرند هرگاه که مانع خوردن روزه برطرف شود • و واجبست روزه خوردن
بر بیماری که ضرر کند گرفتن روزه او را در ماه رمضان • و واجبست بر او قضا گرفتن بجای آن
و رجوع میکند در ضرر بسوی نفس پس اگر روزه با بیم ضرر بسبب روزه گرفتن جایز نیست و واجبست
بر او قضا گرفتن بجای آن روز • و واجبست روزه خوردن بر زن حیض دار • و زنیکه تازه زاییده
باشد • و واجبست بر ایشان قضا گرفتن بجای آن • و واجبست روزه گرفتن زن استحاضه دار
و واجبست بر او غسل کردن در شب ماه رمضان آخر شب • و هرگاه پاک شود زن حیض دار
در اثنای روزه چیزی بخورد بعد از آن از روی سنت • و واجبست بر او قضا گرفتن بجای
آن • این فصل در بیان احکام روزه ماه رمضانست • بدانکه واجبست روزه ماه رمضان
بر کسی که عقل داشته باشد و بحد بلوغ شرعی رسیده باشد • نه از جمله کسانی باشد که گذشت
پیش از این که نماز و روزه بر ایشان واجب نیست • پس اگر روزه ماه رمضان را بخورد • و حال آنکه
حلال داند روزه خوردن را بی آنکه عذری داشته باشد • واجبست کشتن او • و اگر حلال نداند
روزه خوردن را و بخورد ادب کرده میشود یکبار و دو بار و کشته میشود در بار سیم • و واجب نیست
روزه گرفتن به نیت ماه رمضان مگر بدیدن ماه رمضان یا بگذشتن سی روز از دیدن ماه

شعبان • و واجب نیست خوردن روزه بجهت عید کردن مگر بدیدن ماه شوال یا بگذشتن سی روز
از ماه رمضان بلکه واجبست که همچنان به نیت روزه ماه رمضان باشد تا آنکه مشخص شود یکی از این
دو چیز که گذشت • و واجبست عمل کردن در گرفتن روزه ماه رمضان و در عید کردن آن در آخر
بیقین خود نه بحدس و گمان از اول روزه بگیرد و در آخر عید کند • و کسی که صباح کند روز سی ام
ماه رمضان را در حالتی که نیت روزه داشته باشد بعد از آن گواهی دهند دو عادل بدیدن ماه
شوال واجبست بر او خوردن روزه هرچند که گواهی آن دو عادل بعد از گذشتن پیشین باشد
و جایز نیست روزه داشتن خوردن بسبب دیدن ماه پیشتر از پیشین • و واجب نیست روزه داشتن
هم بسبب دیدن ماه پیشتر از پیشین در اول ماه رمضان • و واجبست بر کسی که اسیر دست کسی باشد یا
دشمنی شده باشد • و بر کسی که در زندان گرفتار باشد • و نداند حساب و شمار ماهها را روزه
بگیرد ماهی را که اختیار نماید و بخاطرش رسد که این ماه رمضانست پس اگر موافق افتد با ماه
رمضان یا بعد از ماه رمضان باشد یا اصلا معلوم او نشود که روزه او در کدام ماه اتفاق افتاده
و بر اشتباه خود باقی باشد کافیست همان روزه ماهی که گرفته است • و اگر پیشتر از رمضان روزه
یکماه گرفته باشد واجبست بر او که قضا بجای روزه رمضان بگیرد • و ثابت میشود گرفتن روزه
ماه رمضان بدیدن دو مرد عادل نه بگواهی دادن زنان هرگاه هوا صاف باشد و ابر نباشد
و با اختلاف بعضی گویند که ماه را دیده ایم و بعضی گویند که ما ندیده ایم هرچند بسیار ملاحظه
نمودیم • ثابت میشود ماه رمضان بدیدن پنجاه نفر نه کمتر • و همچنین ثابت میشود ماه رمضان
بشیاع رسیدن و مشهور شدن دیدن ماه رمضان میان مردمان • و همچنین ثابت میشود بسبب دیدن
ماه رمضان در شهری که نزدیک باشد باین شهری که ماه را ندیده اند • و جایز نیست عمل کردن

کواهی دادن کواهان

دریدن ماه بگفتهٔ مخالفان مثل سنیان و صوفیان و مانند ایشان هرگاه پیدا نباشد قرینه که دلالت کند
بر اینکه ایشان راست میگفته‌اند که ماه را دیده‌اند. و جایز نیست عمل کردن بگفتهٔ منجمان و جدول‌های
ایشان که فلان روز غرهٔ ماه رمضان است. و هرگاه بحسب دیدن ماه رمضان بیست و هشت روز
باشد واجب است قضا کرفتن بجای یکروز از ماه رمضان. و واجب است بر پسر بزرکتر قضای آن روزه
که پدر نگرفته باشد از ماه رمضان اگر ممکن بوده بگیرد آن روزه را. **این فصل** در بیان اقسام
روزهای واجبی و احکام آنهاست. بدانکه واجب است روزهٔ ماه رمضان. و روزهٔ کفارها. و
روزهٔ بدل قربانی حج. و روزهٔ نذر کردن و عهد کردن و سوکند خوردن. و روزهٔ اعتکاف که
واجب باشد آن اعتکاف. و واجب است پی در پی کرفتن روزه بی فاصله در روزهٔ کفارهٔ سوکند خوردن
و کفارهٔ ظهار و در روزهٔ کفارهٔ خون ناحق و روزهٔ کفارهٔ خوردن ماه رمضان. و خوردن روزه
عوض قربانی حج. و واجب میشود پی در پی کرفتن روزه بسبب نذر کردن یا عهد کردن یا سوکند
خوردن. و کسی که نذر کند که روزه بدارد تا ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام واجب است که همیشه روزه
بدارد مگر روزهای که حرام است روزه داشتن در آنها و در حال سفر و در حال بیماری. و کسی که نذر
کند که روزه بدارد مدتی را واجب است بر او که روزه بدارد شش ماه. و کسی که نذر کند که روزه
بدارد زمانی را واجب است بر او پانزده ماه روزه بدارد. و کسی که نذر کند روزهٔ معینی را
پس عاجز شود از داشتن آن واجب است که خیر کند بعوض هر روزی یک مد از جنس خوردنی هر چه باشد
این فصل در بیان اقسام روزهای حرام است. بدانکه حرام است روزه داشتن روز
نهم و دهم از محرم بقصد تیمن و تبرک نه از روی دلگیری. و همچنین است روزهٔ روز دوشنبه از
هفته. و حرام است روزهٔ روز عید ماه رمضان و عید قربان. و روزهٔ سه روز بعد از عید قربان

برای کسی که باشد در منی نه غیر منی. و روزهٔ یوم الشک بقصد آنکه از ماه رمضانست. و حرام است
روزهٔ وصال و روزهٔ وصال آنست که شام کردن را بسحر اندازد یا روزه بگیرد دو روز یا بیشتر
چیزی نخورد در میان دو روز. و حرام است روزهٔ صمت. و حرام است روزهٔ نذر معصیت و
حرام است همیشه روزه داشتن حتی آنکه روزهای که حرام است نیز روزه بدارد. و حرام است
روزه داشتن کسی که در سفر باشد و کسی که بیمار باشد مگر آنچه که استثنا شده است در شرع که در سفر
بگیرند. و حرام است روزه داشتن زن حایض در روزیکه تا زن زاییده. و در احادیث اهل البیت
منقولست که بنده روزه و فرزند روزهٔ سنتی نگیرند بی رخصت آقای خود. و زن بی رخصت شوهر
و فرزند بی رخصت پدر خود. **این فصل** در بیان احکام اعتکاف کردنست. واجب نیست
اعتکاف کردن مگر بسبب نذر کردن یا عهد کردن یا سوکند خوردن یا بگذشتن دو روز
پس واجب میشود روز سیم. و جایز نیست اعتکاف کردن مگر با روزه داشتن. و جایز نیست
اعتکاف کردن در مکانی که غیر مسجد الحرام یا مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله یا مسجد کوفه
یا مسجد بصره یا مسجد جامع آن شهر باشد. و جایز نیست اعتکاف کردن در زمانیکه کمتر باشد
از سه روز و هرگاه دو روز بگذرد واجب میشود روز سیم. و حرام است بر کسی که در اعتکاف می‌نشیند
نزدیکی کردن با زن. و واجب میشود بسبب آن کفارهٔ روزه خوردن ماه رمضان که بنده آزاد کند یا
دو ماه پی در پی روزه بگیرد یا شصت مسکین را طعام دهد. و اگر این کار در شب صادر شود و اگر در روز
صادر شود واجب میشود بر او دو کفاره بدهد. و جایز نیست که او را بیرون آمدن از مسجد مگر
برای حاجتی که ناچار باشد از آن یا برای برآوردن حاجت مؤمنی یا بیماری یا حیض هم رساند پس اگر
بیرون آید جایز نیست در آن نشستن و نه راه رفتن در سایه در حالت اختیار و نه نماز کردن در غیر

مسجد که خود اعتکاف در آن کرده است مگر در مکهٔ معظمه و حرام است بر او بوی خوش بکار بردن و ریحان بوییدن
و جدل و نزاع کردن و خرید و فروش کردن

کتاب الحج

این کتاب در بیان احکام و آداب
حج است بدانکه رفتن بحج واجب است بر کسی که تواند که بحج رود و آزاد باشد و بالغ باشد و عاقل
باشد و بر هر کسی که بعینه بر خود شد در عمرش یکبار واجب است و واجب کفائیست بر تمام مردمان که در هر
سال بحج روند پس جایز نیست که معطل گذارند خانهٔ کعبه را از رفتن بحج و واجب است جبر کردن حاکم
شرع مردمان را بر حج کردن و بر زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ساکن شدن در مکه حرم
خدا و حرم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و واجب است خرج کشیدن ایشان از مال خیرات اگر نباشد
ایشان را مالی از خود و داخل میشود واجب عینی و واجب کفائی هر دو با یکدیگر و واجب است رفتن
بحج در حال در همان سال که قدرت و مکنت بهم رسد و حرام است تا رفتن و وا پس انداختن
و کسی که ترک رفتن حج کند از راه انکار بحج یا از راه سبک شمردن و سهل انگاری کافر و مرتد
میگردد و شرط شده است در واجب بودن حج توانائی بحج رفتن و بودن خرجی راه و سواری اگر
محتاج باشد زیاده بر قدر قرض و آنچه ناچار باشد او را از آنچیزیکه در کار است و راه
امن باشد و قدرت بر رفتن داشته باشد و بر آنچیزیکه رفتن بحج ممکن باشد مثل تندرستی
و وجود رفیق و واجب است خریدن آنچیزیکه احتیاج بآن میباشد در سفر و ناچار است که از
خرجی بس باشد عیال او را تا برگردد بسوی ایشان و واجب است حج رفتن بر کسی که داده شود
باو خرجی و سواری اگر چه خرجی باشد اگر چه شرط نماید و واجب است قبول کردن و واجب است حج
بر کسی که تاب راه رفتن پیاده گی داشته باشد پس جای زیاده از حد و بنده که توانائی حج
داشته باشد وقتی که آزاد کرده شود واجب است بر او حج کردن مگر آنکه دریابد یکی از عرفات را

یا مشعر الحرام را با آزادی پس کافیست از حج الاسلام او را و واجب نیست از سر کردن بار دیگر حج را
کسی که مخالف شیعهٔ دوازده امامی باشد وقتی که شیعه شود و واجب است نایب گرفتن کسی که مال
مالدار باشد در حجة الاسلام وقتی که میسر نباشد که خود بحج برود از جهة بیماری یا پیری یا
وجود دشمنی و واجب است بیرون کردن حجة الاسلام از اصل مال و حجی که نذر کرده باشد از
یک مال میت و کسی که وصیت کند بحج کردن و بنده آزاد کردن و خیرات کردن واجب است
که اول اجرة حج را از سر یک مالش بیرون کنند و بعد از آن هر چه از آن سه یک باقی باشد بنده
بخرند و آزاد کنند و خیرات کنند و کسی که نذر کند که پیاده یا با پای برهنه حج کند واجب است
که چنان کند و همچنین است حکم کسی که واجب کند بر خود بسبب عهد کردن یا سوگند خوردن و کسی که
نذر کند که پیاده حج کند جایز است که سوار شود بعد از انداختن سنگها سه میل که در منی است و وقتی که
برسد بکشتی واجب است بر او که بر پا بایستد در آن و واجب است در حج که بقصد رضای الهی بجای آورد
و حرام است که ریا و قصد دیدن مردم کند و جایز نیست شوهر و مصلحت کردن با کسی ترک
حج کردن و نه لیل انداختن بحج رفتن و نه استخاره کردن بحج رفتن و واجب است که خرجی
حج از حلال باشد نه از حرام و شبهه و شرط کرده شده است در حج کردن زن ایمن بودن بر نفس آن
زن و اگر چه با نامحرمی باشد و شرط است رخصت شوهر در حج سنتی نه حج واجبی و جایز نیست زن را
که بحج سنتی بی رخصت شوهر برود و نه در عدهٔ رجعیه **این فصل** در بیان احکام نایب گرفتن
برای حج کسی است که بمیرد و حج واجبی بر گردن او باشد بدانکه واجب است که نایب بگیرند
در حجی که واجب باشد خواه میت وصیت کرده باشد و خواه نکرده باشد از شهری که مرده
باشد پس اگر نرسد میراث مرده پس نایب بگیرند از جائی که برسد اگر چه از احرامگاه باشد

وکسی که بمیرد در اثنای راه حج واجبست که بجا آورده شود حج بنیابت او از مکانی که فوت شده است

وکسی که وصیت کند که حج کنند از برای او و تعیین نشود از کفتن او و مکرر حج کردن واجبست که

حج کنند از برای او بقدر یکه سر یک ثلث خرج حج شود و تمام شود • و شرط کرده شده است در نایب

حج آنکه نبوده باشد بر کردن خود شرح حج واجبی • وکسی که بسپارد مالی را و بر آنکس باشد حج واجب

پس بمیرد واجبست بر آنکس که نزد اوست آن مال سپرده آنکه حج بکرد یا خودش یا به نیابت آنکس حج

رود پس دهد باقی را بورثه • وکسی که بمیرد بعد از احرام بستن و داخل شدن بحرم مجزا است

از حج او را و اگر نه واجبست قضا کردن آن • وجایز نیست نایب شدن از جانب کسی که حاضر باشد در

مکه برای طواف کردن • وجایز است از جانب غایبانی مکه اگرچه بمقدار ده میل دور باشد • وجایز

کرفتن نایب دو حج را در یکسال • وجایز نیست حج کردن بنیابت کسی که دشمن دین و اهل بیت

باشد مگر آنکه آنشخص پدر اینکس باشد • وجایز نیست که حج بجای آورد با دشمن دین و اهل

دین • وواجبست آنکه وصیت نماید کسی که ترسد از مرگ بحجی که واجب باشد بر کردن او

این فصل در بیان اقسام حجهای واجبست بدانکه اقسام حج سه است حج تمتع و حج قران

و حج افراد • وواجبست حج تمتع خصوصًا بر کسی که نباشد اهل و عیال او از ساکنان

مسجد الحرام • وواجبست حج قران و حج افراد بر اهل مکه معظمه و بر کسی که بوده باشد میان او

و مکه معظمه کمتر از چهل و هشت میل از هر طرفی پس جایز نیست او را حج تمتع کردن • وهمچنین

حکم کسی که مجاور باشد در مکه دو سال و بعد از آن قدرت و توانائی بحج کردن هم رساند • وواجبست

مقدم داشتن عمرهٔ تمتع بر حج تمتع • و پس انداختن عمره از حج قران و افراد • وواجبست

بودن احرام بستن بعمرهٔ حج تمتع • و هر حجی که باشد در ماههای که حج میکنند • وماههای حج

شوال است و ذی قعده و ذی حجه لیکن آنکه تواند یافت واجب را • وواجبست قربانی کردن بر کسی که

حج تمتع کند و بس • وجایز نیست مقدم کردن طواف حج تمتع و سعی بر وقوف عرفات و مشعر الحرام

مگر برای کسی که طاقت نداشته باشد بخلاف کسی که حج قران و حج افراد کند • وجایز نیست که کسی بیک

احرام بستن هم حج را و هم عمره را بجای آورد باهم • وجایز نیست که کسی پیش از تمام کردن عمره و

بجای آوردن آن احرام بحج بر بندد • وواجبست بر کشتن از احرام بعمرهٔ حج تمتع بسوی حج افراد با

ضرورتی مثل تنگ بودن وقت عمره و حج کردن هر دو باهم • ومثل آمدن حیض زن پس واجب

نخواهد بود قربانی کردن یا بر کشتن از نیت عمره حج تمتع • وواجبست بجای آوردن عمرهٔ حج

تمتع و حج تمتع باهم در یکسال • وجایز نیست بیرون آمدن از شهر مکه بعد از عمره تا آنکه احرام بحج تمتع

ببندد و با وجود ترس از فوت شدن حج تمتع پس اگر چنین کاری کند و از مکه بیرون رود

بعد از گذشتن یکماه واجبست بر او که یک عمره دیگر بجای آورد و حج تمتع را با آن عمره بجای آورد

• وواجبست در عمرهٔ تمتع بستن احرام و کردن طواف است و کردن دو رکعت نماز طواف است

و بجای آوردن سعی صفا و مروه است • و گرفتن شارب یا ناخن و ذیادتی که در عمرهٔ حج

افراد است کردن طواف نسا است که در عمرهٔ حج تمتع نبود • وواجب در بستن احرام است و رفتن بعرفات

و ماندن در آن و در مشعر الحرام است • و انداختن سنگها است بر میل و قربانی کردنست و تراشیدن

سر است یا گرفتن شارب و ناخن و کردن طواف است • و بجای آوردن دو رکعت نماز طواف است

و بجای آوردن سعی است • و کردن طواف نسا است • و بجای آوردن دو رکعت نماز طواف نسا است

• و انداختن سنگها است بمیل و شب را بروز آوردن در منی است در شب یازدهم و دوازدهم

و سیزدهم • اما واجب بودن ذبح قربانی مخصوص حاجی است که حج تمتع بجای آورد • وکسی که حج قران

و حج افراد بجای آورد ذبح قربانی بر او واجب نیست **این فصل** در بیان احرام بستن حاجیان

از احرام گاهها است. بدانکه جایز نیست احرام بستن پیش از رسیدن باحرام گاه مگر برای کسی که نذر
کرده باشد که پیش از احرام گاه احرام به بندد یا کسی که میخواسته که عمره بجا آورد در آخر ماه رجب و ترسد
از فوت شدن. و احرام گاههای که جایز نیست احرام بستن مگر از انجاهای که مقرر است. برای مردم عراق
احرامگاه عقیق است از مسلخ تا ذات عرق. و برای اهل مدینه احرامگاه ذوالحلیفه است و آن مسجد شجره است
و در وقت ضرورت احرامگاه جحفه است. و برای اهل شام و اهل مغرب احرامگاه جحفه است و
برای اهل یمن احرامگاه یلملم است. و برای اهل طایف قرن منازل است. و کسی که باشد منزلش
نزدیکتر بحرم از احرامگاه پس احرامگاه منزلش خواهد بود. و جایز نیست گذشتن از احرامگاه
بی احرام بستن. پس کسی که از احرام گاه بی احرام بستن داخل حرم شود اگر چه از روی فراموشی یا از
روی نادانی واجب است بر او که برگردد پس اگر میسر نباشد پس از جای که بیرون حرم باشد
و نزدیکتر باشد بحرم نسبت بجاهای دیگر پس اگر ممکن نباشد بیرون آمدن از حرم پس احرام بندد
از جای خودش. و هر کسی که بگذرد باحرام گاه واجب است بر او که احرام بندد از آن احرامگاه و اگر
ممکن نباشد پس از جای که ممکن باشد اگر چه از داخل حرم باشد. و واجب است بیرون آمدن
کسی که در شهر مکه معظمه ساکن میباشد بسوی یکی از احرام گاهها. پس وقتی که واجب باشد
بر او عمره حج تمتع پس اگر ممکنش نباشد بیرون آمدن بسوی احرام گاه پس بیرون آید بسوی
نزدیکترین جاهای که بحرم میباشد. و واجب است احرام بستن بحج تمتع از مکه نه از احرامگاه
این فصل در بیان اقسام سفر کردن و احکام است. بدانکه حرام است سفر کردن در غیر
طاعتها و چیزهای که حلال باشد. و واجب میشود سفر کردن بجهة امری که واجب میشود باشد
مثل سفر کردن بجهة حج رفتن و جهاد رفتن و بطلب علم بواجبات. و حرامهای شرعی و کسبهای
حلال برای دفع ضرورت خود و عیال. و جایز نیست عمل کردن در سفر رفتن و نه در غیر

سفر بعلم نجوم. و حرام است آموختن علم نجوم مگر بقدری که راه یابد یا قبله شود در بیابان یا در دریا. و واجب است
حذر کردن از چیزهای که ترسناک و خطرناک باشد همراهی رفیقان خوب و اسباب خوب و مانند آن و
واجب است دفع ضرر از خود و از مومن دیگر با احتیاج هر چند بکشتن در زدن و مانند آن باشد. و واجب است
دفع کردن ضرر از مومن بقدری که ممکن باشد. و حرام است اسراف کردن و خرج کردن بیجا مگر در راه حج
و عمره. و جایز نیست رجوع کردن بزینت کردن زن حیض دار و از استر کردن او و تا آنکه پاک شود از حیض
و بجای او در جمیع کارهای حج را. و واجب است برداشتن چیزی که احتیاج بآن باشد در سفر و موقوف
بان باشد سفر واجب **این فصل** در بیان آداب نگاه داشتن چهار پایان است. بدانکه واجب است نگاه
داشتن چهار پایان بقدر دفع ضرورتها از خود بقدری که واجبها را کردن آنکس بفهمد. و واجب است
خرج آنها را کشیدن بر کسی که صاحب آنها باشد یا فروختن آنها یا ذبح کردن آنها اگر خرج آنها را
نداشته باشد اگر گوشت آنها خوردنی باشد. و جایز نیست بار کردن چهار پایان چندانکه
نتوانند برداشت آنرا. و جایز نیست تفریق کردن حیوانات چهار پا و نر زدن آنهای آنکه در کار باشد
و جایز نیست سواری کردن بر چهارپای که زنگ بر آن بسته باشند و صدا میکرده باشد و جایز
نیست خوانندگی کردن در حالت سواری و نه در غیر سواری **این فصل** در بیان آداب معاشرت
و سلوک کردن و زندگی نمودن با مردم است. بدانکه واجب است نشستن و برخاستن کردن با مردم
در سفر و غیر سفر حتی با سنیان و مخالفان مذهب نیز باین طریق که ادا کند. و پس دهد امانت ایشان را
و بدهد گواهی که داشته باشد. و حرام است گفتن و نمی بخشاید کسی بناحق. و بجای آورد حقهای مومن
و تقیه کردن از کسی که برخلاف مذهب حق باشد و حرام است دشمنی کردن با مومن و خوار کردانیدن
او. و اظهار کردن عیبهای او بمردم. و بازی دادن او و مدد نکردن در حالت ضرورت او. و جایز نیست

اختلاط کردن با کسی که فاسق باشد یا بخیل باشد یا احمق باشد یا قطع صلهٔ رحم باشد و هر کسی که
مانند اینها باشد بی ضرورتی و بی تقیه و حرام است همنشینی کردن با اهل بدعت و صحبت داشتن و آشنایی
کردن با ایشان و واجب است انکار مذمت ایشان و رد بر ایشان بقدر امکان و واجب است بر دادن
جواب سلام و سنت است ابتدا کردن بسلام دادن و حرام است سلام کردن بر مرد فقیر نادار بخلاف سلامی که
بر مرد غنی مالدار میکند بلکه واجب است مساوی و برابر دانستن هر دوی ایشان و واجب است
بلند بر دادن جواب سلام بمقداری بشنود سلام دهنده و هر گاه دهد یکنفر از میان جمعی کافی نیست
از همهٔ ایشان اگر یکنفر جواب سلام را بر دهد از میان جمعی کافی نیست از همهٔ ایشان و حرام است
سلام کردن بر کافران و بر کسانیکه مشغول ساز نواختن و بازی کردن باشند و مانند ایشان
مگر از راه ضرورتی و جایز نیست داخل شدن در خانهٔ کسی بی رخصت او و واجب است نگاه داشتن
عزت و حرمت مومن و حرام است بی عزتی و بیحرمتی کردن بمومن و کسی که بسپارد بکسی حرفی را
جایز نیست نقل کردن آن حرف بدیگری مگر برخصت آنکس یا بکسی که اعتماد تمام داشته باشد یا
ذکر خیر آنکس باشد یا شهادتی و گواهی داشته باشد و واجب است نگاهداری خود که آزاری
از و بمسلمانان نرسد خصوصاً همسایگان و واجب است واپس نوشتن جواب کتابت کسی که بکسی
بنویسد و جایز نیست سوختن کاغذها باتش هر گاه قرآن یا اسم الهی بر آن نوشته باشد مگر ضرورتی
روی دهد یا از کسی بترسد که اگر نسوزد کشته میشود و واجب است راست گفتن در حرف زدن
و حرام است دروغ گفتن مگر برای دفع ضرر از خود یا از دیگری کردن و واجب است نگاهداشتن
زبان خود از حرفی که حلال نباشد گفتن آن از غیبت کسی کردن و بدگویی کسی گفتن و سخن چینی
کردن و مانند اینها و حرام است پنهان شدن از مومن و ندادن رخصت دیدن او و حسد بردن و سخن

بکسی بردن و خیانت در امانات کسی کردن و حرام است دروغ گوی خواه بجد باشد و خواه بشوخی
و خواه دروغ بزرگ باشد و خواه کوچک مگر دروغی که برای مصلحتی باشد و حرام است راست گفتن
در محلی که فتنه و فسادی از آن پیدا شود و جایز نیست که کسی بمومن گوید که دعوای باطلی یا گمان
باطلی کرده یا میکنی و جایز نیست که نام کسی را یا لقب کسی را بیدی ببرد که صاحبش آنرا ناخوش آید
و حرام است که بوده باشد آدمی دو روی یا دو زبان مگر برای اصلاح کردن میان دو مسلمان و
حرام است دوری کردن از مومن بی سبب شرعی و حرام است اف گفتن در روی مومنی و خفت
رسانیدن باو و کندن پدر و مادر و بریدن صلهٔ رحم از خویشان و بخاطر نگاهداشتن لغزشهای
مومنی که روزی سرزنش او کند بانها و حرام است غیبت کسی کردن مگر که فاسق مشهور باشد یا
چیزی چندی که ظاهر و هویدا باشد در او مانند خونی بودن یا کسی در کارها تشار کننده باشد
یا از اهل بدعت در دین باشد یا ترک کنندهٔ نماز جماعت باشد بی عذر شرعی و واجب است کفارهٔ
غیبت دادن به حلالی خواستن از آنکسی که غیبت او کرده یا استغفار نمودن از برای آنکس و واجب است
منع کردن از غیبت کردن مومن و حرام است شنیدن آن بدون آنکه منع نماید و جایز نیست فاش
کردن سر مومنی و نه نقل کردن چیزهایی که عیب او باشد و نه دشنام دادن او و نه طعنه زدن بر او و نه
بخاطر نگاهداشتن بدیها او برای طعنه زدن او روزی و نه نفرین کردن او بناحق و نه بدگمان بودن
در حق او و نه یاری کردن کسی بر آزار رسانیدن باو اگر چه بنصف کلمه باشد و نه تقلید کردن او

این فصل در بیان آداب احرام بستن است بدانکه واجب است احرام بستن بحج و عمره و سنت است
غسل کردن بجهت بستن احرام و پاکیزه ساختن خود از بوهای ناخوش و گذاشتن موی سر را که
دراز شود و واجب است نیت کردن در محل احرام بستن و بعد از آن شروع در تلبیه گفتن کردن
یا زخم کردن پشت شتر برای که قربانی خواهد کرد یا آویختن نعل در گردن شتر یا گاو و یا

یا گوسفند یا بز که قربانی خواهد کرد • و حرام نمیشود چیزهای که بر حاجی حرام میشود مگر از یکی از سه چیز که
گفته شد • و واجب است که در وقت احرام بستن قصد کند که هر چیزیکه در حج یا در عمره بجای اورد
ان لازم است همه را بجای خواهد اوردن همه را برای رضای خدا بجای اورد نه بقصد شهرت و ریا
• و واجب نیست که اینها بر زبان اورد بلکه گذرانیدن بدل کافیست • و واجب است پوشیدن دو جامه احرام
• و جایز است پوشیدن جامه احرام زیاده بر دو و تا و عوض کردن انها • و جایز نیست احرام بستن در جامه
ابریشمی محض • و نه در جامه که درست نباشد نماز کردن در ان • و واجب است احرام بستن بر زن حیض
دار • و زنیکه تازه زائیده باشد چنانکه غیر ایشان احرام می بندد • فاما بی نماز احرام احرام بر بندد
• و واجب است احرام بستن بر زنیکه استحاضه داشته باشد چنانکه احرام می بندد زنیکه پاک شود
• و جایز نیست داخل شدن مکه بی احرام بستن مگر برای کسی که بیمار باشد • و برای کسی که بیرون رود
از مکه • و بعد از ان باز داخل مکه شود پیش از گذشتن یکماه از وقت احرام بستن او • و برای کسی که
ماننده هیزم کش باشد **ابن فصل** در بیان چیزهاست که کردن انها حرام است از وقت احرام
بستن تا فارغ شدن از احرام بدانکه حرام است بر کسی که احرام بسته باشد شکار کردن و برداشتن
جوجه و تخم خواه خودش بدست خود بکند و خواه بلدی کند بدیگری و خواه اشارت نماید بجانب
انها و خواه در ببندد بر روی شکار یکه در پای باشد • و حلال نیست برای کسی که احرام بسته
باشد خوردن از شکار یکه در خشکی کرده باشند هر چند ان شکار را کسی کرده باشد که احرام نه بسته
باشد • و حرام است خوردن شکار یکه در حرم کرده باشند هم بر کسی که احرام نه بسته باشد و هم
بر کسی که احرام بسته باشد هم بر کسی که در بیرون حرم باشد • و هم بر کسی که در اندرون حرم باشد
• و همچنین است حکم شکار یکه در بیرون حرم کرده باشند هرگاه ذبح در حرم کنند • و حرام است
بر کسی که احرام بسته باشد کشتن ملخ و خوردن ان • و هرگاه کسی احرام بسته باشد ذبح نماید شکار را

بی

پس گوشت ان شکار حکم مینه دارد • هم بر کسی که احرام بسته و بر کسی که احرام نه بسته خوردن ان حرام است
• و حرام است بر کسی که احرام بسته نزدیکی کردن با زن • و حرام است بر زن گذاشتن شوهر که با او
نزدیکی کند • و حرام است در محلی که احرام دارند دست بازی کردن • و طلبیدن و وا داشتن بنزدیکی
نزدیکی کردن حتی نظر کردن بزن از روی خواهش هم • و حرام است زن خواستن برای خود یا وکالت
دیگری و عقد کردن برای خود یا برای دیگری و گواه شدن بر عقد نکاح • و اینکه زنی بدهد زنی را
بشوهری خواه ان شوهر احرام بسته باشد و خواه نه بسته باشد • پس هرگاه بزن بخواهد زنی را
کسی که احرام بسته باشد دانسته و فهمیده واجب است بر او که جدا شود از ان زن • و دیگر حلال نمیشود
برای انکس ان زن هرگز مگر انکه انمرد نادان باشد باین حکم • و حرام است بر کسی که احرام بسته بوی
خوش و ان مشک است و عنبر و زعفران و روغن گل پس اگر محتاج شود ببوی خوش جایز است بوی
خوش بکار بردن و بر او است کفاره دادن مگر بوی خوش بازار عطاران که در ما بین صفا و مروه
می باشد در وقت سعی صفا و مروه کردن بدماغ کسی برسد و بوی خلوقی که بر خانه کعبه و بر
قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله می مالند • و جایز نیست که بینی خود را بگیرد از بوی ناخوش و
جایز نیست که روغن بخود بمالد • و حرام است بر کسی که احرام بسته باشد گفتن نه والله
و گفتن بلی والله • و سرمه کشیدن بسیاهی بقصد زینت کردن • و بچیزیکه در ان بوی خوش
باشد • و نظر کردن در اینه برای زینت • و انگشترین در دست کردن برای زینت • و پوشیدن
جامه مخیط • و پوشیدن مرد احرام بسته پیراهن را یا جامه که دکمه دار باشد • و پوشیدن
قبا و ارخالق و پیراهن که بند دار باشد و بندش بر بندد • و حرام است پوشیدن موزها
و جورابها • و حرام است پوشیدن زن احرام بسته نقاب و برقع را • و پوشانیدن روی خود را
• و جایز است انداختن جامه بر روی خود با احتیاج • و حرام است پوشیدن زینت و زر بود

بر زن در محل احرام داشتن مگر آنچه همیشه در سر و بر بوده باشد و جایز نیست و آنکه ظاهر کردن زینت خود را برای شوهر خود و حرام است بر کسی که احرام بسته باشد پوشیدن سر خود و گوشهای وگره زدن بر جامه خود مگر با ضرورت و فرو بردن سر خود بزیر آب و حجامت کردن مگر با ضرورت وگرفتن از موی حتی موی محل نیز و سایه کردن برای مرد احرام بسته در حالت راه رفتن محل اختیار و بیرون آوردن خون و ناخنها را چیدن و کشتن جانوران بدن و کشتن جنبندگان زمین مگر چیزیکه استثنا شده و حرام نیست بر کسی که احرام بسته شکافتن سینه شتر قربانی و ذبح کردن گاو و گوسفند قربانی و حرام است بریدن درخت و علف از حرم مکه مگر آنچه استثنا شده است و بریدن درختی که بیخش در بیرون حرم باشد و شاخهایش در حرم باشد یا عکس باشد

یعنی اگر بیخش در حرم باشد و شاخهایش در بیرون یا بعکس

فصل در بیان کفارهای شکار کردنست در محل احرام داشتن بدانکه واجبست بر کسی که احرام بسته باشد بسبب کشتن شترمرغ یک نفر شتر ماده و در کشتن خر وحشی یک گاو یا گاوی و در کشتن آهو یک گوسفند و در کشتن روباه و خرگوش یک گوسفند و در کشتن سیاه‌سینه و کبک ماده و تیهوج و مانند اینها یک بره که واشده باشد از شیر خوردن و میچریده باشد خود سر و در کشتن موش دشتی و خارپشت و سوسمار یک بزغاله و در قمل و صعوه و گنجشک یک مدی از جنس خوردنی و در کشتن ملخ یک کف از چیز خوردنی و در کشتن زنبوری که قصد کشتن او نداشته یک قدری از چیز خوردنی و در کشتن کبوتر و مانندان از پرنده‌ها یک گوسفندی و در کشتن جوجه حیوانی یک بره یا یک بزغاله و در برداشتن تخم مرغی یک درهمی اگر بحرکت نیامده باشد و اگر بحرکت آمده باشد یک بره کفاره باید داد و واجبست بر کسی که احرام نبسته باشد بسبب کشتن کبوتر در حرم یک درهم و در جوجه نیم درهم و در تخم چهار یک و واجبست بر کسی که احرام بسته باشد در حرم

دو کفاره دادن مگر این دو کفاره بیشتر از شتر نبوده باشد و کسی که داخل سازد با خود شکاری بحرم واجبست سر دادن آن پس اگر نگاه دارد و سر نهد هذا بنا و ضایع شود واجبست بر او عوض آن و حرام است بیرون آوردن شکار حرم از حرم و واجبست کفاره دادن بسبب دستن بر روی شکار یا ضایع شدن آن و بسبب نشان دادن یا اشاره کردن بشکار اگر کشته شود و هرگاه شریک شوند و کشتن که احرام بسته باشند یا زیاده در یک شکار واجب میشود بر هر یک از ایشان عوض تمام آن شکار و همچنین است حکم اگر بقصد شکار کردن روشن کنند آتشی پس بیفتد در آن آتش پرنده واجب میشود بر هر یک از ایشان عوض تمام آن و اگر قصد شکار کردن نداشته باشند میشود بر همه ایشان عوض آن و هرگاه تیری بیندازند دو نفر که هر دو احرام بسته باشند بطرف شکاری پس بخورد یا بان شکار تیر یکی از ایشان بر هر یک واجب میشود عوض آن و واجبست خریدن دانه برای کبوتر حرم به قیمت کبوتر حرم یا خبر کردن آن و واجب میشود خبر کردن قیمتی که شکار کرده میشود از غیر حرم و کسی که احرام بسته باشد هرگاه بشکند تخم شترمرغ را که هنوز حرکت نکرده باشد در آن جوجه واجبست بر او کشیدن شتر نر جوان بر ماده بشماره تخمها پس آنچه هم رسد از آنها خواهد بود قربانی برای خانه کعبه معظمه و در تخم سیاه‌سینه واجبست بر او کشیدن قوچ نر جوان در میان گوسفندان ماده بشماره تخمها چنانکه گفته شد و اگر جوجه در تخم حرکت کرده بوده پس برای هر تخم شترمرغی شتر جوانی و برای هر تخم سیاه‌سینه گوسفند جوانی یا بز جوانی و در تخم کبوتر حرم قیمت آن و اگر حرکت کرده باشد جوجه آن پس برای هر تخمی گوسفندی یا بره یا بزغاله و اگر تیری اندازد کسی که احرام بسته باشد بشکاری پس برود و از نظر گم شود و نداند که چه آمد بر سر آن لازم است بر او قیمت آن بدهد بتمام و اگر بشکند دست آن را یا پای آن را

پس چهار یک قیمت آنرا بدهد اگر راه رود بعد ازان · و در شکستن شاخ آهو چهار یک قیمت آهو · و در
حدیثی منقول است که در شکستن دست آهو نصف قیمت آنرا بدهد · و حرام است تیر انداختن
بشکاری در وقتی که آن اراده حرم کرده باشد · و واجب است عوض آن اگر بکشد آنرا · و واجب است
کفارهٔ آن شکار را دادن و بر خواه دانسته شکار کرده باشد و خواه بفراموشی و خواه دانا بحکم
بوده و خواه نادان · و واجب است در هر ملخی که بکشد یک کف از جنس خوردنی خیر کردن · و اگر بوده
باشد بسیار پس خیر کردن یک گوسفندی لازم است مگر آنکه مقدور نباشد پرهیز کردن
· و کسی که بکشد شیر را در حرم و حال آنکه آن شیر قصد او نداشته واجب است بر او قوچی · و هرگاه ناچار
شود کسی که احرام بسته شکار کردن و مردار خوردن واجب است که اختیار نماید شکار را بر مردار
پس بخورد ازان شکار و قیمت آنرا بدهد · و هرگاه مکرر واقع شده باشد شکار کردن از کسی که
احرام بسته باشد دانسته واجب نیست بر او عوض شکاری که کرده مگر عوض شکاری که اول
مرتبه کرده باشد پس اگر مکرر شکار کردن از او سر زده باشد نادانسته بی قصد واجب است
بر او که در هر مرتبه عوض آن شکار را بدهد · و واجب است ذبح کردن عوض شکار را در
منی اگر باشد شکار در احرام حج و در شهر مکه ذبح کردن اگر باشد در احرام عمره و عوض
غیر شکار در هر جایی که خواهد · و هرگاه بدوشد کسی که احرام بسته باشد آهوی
ماده را و بیاشامد شیر آنرا واجب است بر او خونی · و اگر باشد در حرم پس قیمت دادن
آن شیر نیز واجب است · و اگر بخورد از گوشت شکاری که ندانسته و نشناخته باشد که آن
از شکار است واجب است بر او گوسفندی · و واجب است در زیر خاک پنهان کردن شکار
پس اگر بیندازد یا بخورد آنرا واجب است بر او عوض دادن دیگری · و اگر احرام بندد بنده

ذکر.

برخصت آقای خود پس شکار کند آن بنده واجب است بر آقا عوض دادن شکار بندهٔ خود
این فصل در بیان احکام نزدیکی کردن بزن است کسی که احرام بسته باشد بدانکه
واجب است بر کسی که احرام بسته باشد بسبب نزدیکی با زن دانسته پیش از آنکه بمشعر الحرام رسد
و آنجا بایستد یک شتر و باز حج را سال دیگر بجا آوردن خواه مرد باشد و خواه زن پس اگر
عاجز و ناتوان باشد از شتر پس گوسفندی · و واجب است که از هم جدا شوند از جایی که این کار
شده تا محلی که هر دو از کارهای حج فارغ شوند و باز کردند بهمانجا پس آن مرد و زن با یکدیگر
نه نشینند مگر که همراه ایشان آدمی باشد که سیمی و باشد · و اگر خواهند که بر گردند از راه دیگر
غیر آن راهی که آن کار را کرده اند واجب نخواهد بود جدائی کردن ایشان از یکدیگر بعد از بجا
آوردن کارهای حج · و هرگاه بزور مرد احرام بسته بزن خود نزدیکی کند پس واجب است بر او دو
شتر و حج کردن در سال آینده · و واجب نیست بر آن زن چیزی · و اگر نزدیکی کند بزن خود بزور
که آن زن نخواهد بعد از فارغ شدن یکی از ایشان از سعی صفا و مروه پیش از فارغ شدن
آن دیگری واجب میشود بر مرد یک شتر · و هرگاه نزدیکی کند بعد از ایستادن مشعر الحرام واجب است
بر مرد یک شتر ماده و حج کردن در سال آینده · و همچنین است حکم کسی که نزدیکی کند با زن خود در غیر
راه پیش زن · پس اگر با زن زور کرده باشد واجب میشود بر آن مرد دو شتر ماده · و کسی که احرام
نه بسته باشد هرگاه نزدیکی کند با کنیز خود که احرام بسته باشد برخصت او دانسته و فهمیده واجب
میشود بر آن مرد یک شتر ماده یا یک گاو یا یک گوسفند · و اگر نادار باشد واجب میشود بر او یک
گوسفند یا روزه داشتن یا خیر کردن · و اگر نزدیکی کند با زن خود بعد از ایستادن عرفات
و مشعر الحرام پیش از کردن طواف زیارت خانهٔ کعبه لازم است و را یک شتر بزرگی پس اگر
نتواند پس گاوی یا گوسفندی · پس اگر نزدیکی کند با زن خود بعد از ایستادن عرفات و

وشعر الحرام وطواف زیارت بیش از طواف نسا واجب میشود براو یک شتر ماده اگر مالدار باشد و یک گاوی اگر حالش میانه باشد. و یک گوسفندی اگر حالش پریشان باشد. وهمچنین است حکم هرگاه نظر کسی که احرام بسته باشد بیفتد بر زنی که اهل او نباشد پس بیاید منی او. وکسی که احرام عمره بسته باشد وهرگاه نزدیکی کند بزن خود بعد از انکه سعی صفا و مروه را تمام کرده باشد وهنوز از شارب نگرفته باشد وناخن نچیده باشد حکمش همین است. پس اگر نزدیکی کند پیش از تمام کردن سعی صفا و مروه واجب میشود براو یک شتر ماده وبجا آوردن عمره از سر. پس اگر بپوشد زن خود را بعد از تمام شدن سعی صفا و مروه وشارب گرفتن وناخن چیدن واجب میشود براو یک گوسفند. وکسی که دست بازی کند با اهل خود در حالتی که احرام بسته تا آنکه منی از و بیرون آید واجب میشود براو یک شتر ماده وحج کردن در سال اینده. وهمچنین است حکم کسی که بازی کند با آلت خود تا آنکه منی از و بیرون آید وهرگاه دست بمالد بزن خود از روی خواهش یا ببوسد او را واجب میشود بر آن کس خون کردن یک گوسفند. پس اگر دست بمالد بزن از روی خواهش پس بیرون آید منی او واجب میشود براو یک شتر ماده وهرگاه بجا آورند کارهای را که واجب است در حج در حالت حیض خود واجب میشود براو یک شتر وحج کردن در سال آینده. وهرگاه زن بخواهد کسی که احرام بسته و نزدیکی با زن کند دانسته واجب میشود براو یک شتر. وهمچنین است حکم زنی که احرام بسته باشد و دانا باشد باحرام بستن مرد. وکسی که عقد بسته باشد برای دیگری هر چند که او احرام نه بسته باشد

فصل

در بیان احکام نزاع وخصومت کردن در وقت احرام داشتن. بدانکه واجب است بر کسی که احرام بسته در خصومت کردن سه بار براستی یا یکبار بدروغ یک گوسفند و در سه بار بدروغ یک شتر بزرگ یا شتر ماده واجب میشود بر آنکس هرگاه دانسته دشنام دهد یا خصومت نماید یک گاو. و واجب میشود در بوی خوش یک گوسفند. و در پوشیدن سر دانسته چیزی خوردنی دادن بیک مسکینی. و در سایه کردن

۴۰

اگر چه برای علتی ومانعی باشد یک گوسفند. و در خوردن آنچه که حرام باشد براو. و پوشیدن آنچه که حرام باشد براو دانسته خون کردن یک گوسفند. واگر بپوشد چند نوع از جامها را واجب میشود براو که برای هر نوعی فدایی وعوضی بدهد هر چند ناچار بوده باشد. وهرگاه بکند موی زیر هر دو بغل خود را دانسته لازم است او را خون کردن گوسفندی. واگر بکند موی یکی از آنها را لازم است او را چیزی خورانیدن بده مسکین. واگر دانسته ناخن ها را بچیند لازم است او را برای هر ناخنی یک مد از چیز خوردنی دادن. وهرگاه برسد به ده ناخن واجب است براو گوسفندی. وهمچنین است حکم بیست ناخن چیدن در یک نشستن. واگر بچیند در دو نشستن واجب است براو دو گوسفند خون کردن. وهرگاه فتوی داده باشد باو فتوی دهنده بناخن چیدن پس خونی کند واجب است بر فتوی دهنده گوسفندی. وهرگاه بتراشد سر خود را دانسته هر چند بجهت آزار کشیدن باشد واجب است براو گوسفندی وچیزی خورانیدن بشش مسکین هر مسکینی دو مد. وهرگاه بیندازد شپش را یا بکشد آنرا و آن شپش آزار نکرده باشد واجب است براو یک مشت از چیز خوردنی دادن. وهمچنین است حکم اگر دست بکشد بموی خود بیکار پس بیفتد از مویش چیزی. وهرگاه کسی بگریزد و نفر که احرام بسته باشد واجب است بر هر یک خون کردن گوسفندی. وهرگاه بکند دندان خود را واجب است براو خون کردن گوسفندی. وکسی که بکند درخت بزرگی را از اصل حرم واجب است براو گاوی واگر باشد آن درخت کوچک واجب است اخیر کردن بهای آن درخت مگر آنچه که استثنا شده

فصل

در بیان احکام چیزهای است که بسبب نرفتن و نرسیدن بحج میشود. بدانکه از احرام حج بدر می آید کسی که در راه حج راهش بند شود یا کسی که بدست دشمنی گرفتار گردد. و زن احرام بسته از احرام حج بدر می آید اگر راهش بند شود. نه آنکه بدست کسی گرفتار گردد مگر بعد از طواف نسا. و واجب است بر کسی که

بدست دشمن گرفتار کرد و فرستادن شتر یا گاو و یا گوسفندی که اراده قربانی کردن انرا داشته بمنی یا مکه و حلال نیست و را از احرام بدر امدن تا برسد شتر یا گاو او و یا گوسفند او بجایی که قربانی میکنند و واجبست بر او حج کردن در سال اینده و عمره را بجای اوردن اگر نتواند و اگر ذبح کرده نشود یا شتر یا گاو و یا گوسفند او که برای قربانی فرستاده بوده واجبست که بفرستد شتر یا گاو و یا گوسفند را سال اینده و هرگاه برطرف شود ان عذری که بهم رسیده بود که نمیتوانست بحج رفتن و واجبست هم بر کسی که راهش بند شده بوده و هم بر کسی که بدست دشمن گرفتار گردیده بوده که هر دو خود را انجا بجا برسانند با گمان رسیدن پس اگر از دستش برود نرسیدن واجبست که از احرام بدر اید ببجا اوردن عمره و قضا نماید حج واجبی خود را هر وقت بایدش پس اگر بمیرد واجبست که قضا نمایند حج او را از مال او و کسی که حج قران نموده بوده بعد از ان در راه گرفتار شده جایز نیست که حج کند سال اینده مگر حج قران و همچنین است حکم کسی که اراده حج افراد داشته باشد یا اراده تمتع داشته باشد و واجبست بر کسی که بدست دشمن گرفتار گردد در راه حج روزه داشتن بعوض فرستادن شتر یا گاو و یا گوسفند برای قربانی کردن هرگاه نیابد انها را و نه بهای انرا این فصل در بیان عزت و احترام داشتن خانه کعبه است و فضیلت بنا و تعمیر کردن ان بدانکه واجبست و ساختن خانه کعبه از سر نو خانه کعبه را اگر خراب شود و واجبست عزت و حرمت نگاه داشتن حرم خدای تعالی و حرامست برداشتن چیزی از خاک خانه کعبه یا خاک مسجد الحرام یا برداشتن سنگ ریزه ان و کسی که برداشته باشد انها چیزی را واجبست که برگرداند انرا بمحل خود و جایز نیست حد زدن بر کسی که بحرم پناه اورده شده باشد و نه قصاص کردن کسی که در حرم خدای تعالی مگر انکه این کارها کرده باشد در حرم و واجبست انکه تنگ بگیرند بر کسی که چنین کاری در بیرون حرم کرده و بپناه بحرم برده باشد تا انکه

بیرون اید و جایز نیست پنهان شدن و پناه بردن صاحب تقصیر بحرم و حرامست خراب نمودن خانه کعبه و ازار دادن و رنجانیدن کسانیکه انجا ساکن و مجاور شده اند و خوردن مال کعبه و انچه بعنوان هدیه و پیش کشی فرستاده میشود بانجا یا وصیت کرده میشود که انرا بکعبه برند و واجبست خرج و صرف انها در مکه رسانیدن بحال محتاجان و پریشانان از جماعت حاجیان و جایز نیست دادن انها بجماعت خدمتکاران کعبه و نه تصرف کردن در زینتهای کعبه و نه کفن کردن مرده بجامه کعبه و جایز نیست برداشتن چیزی که در حرم گم شده باشد مگر برای کسی که خواهد تعریف کند و بصاحبش رساند و واجبست ختنه نمودن مرد پیش از بجا اوردن کارهای حج یا طواف کردن خانه کعبه اگر نباشد ختنه کرده و حرامست بول و نجاست کردن در خانه کعبه و در مسجد الحرام دانستن و واجبست کشتن اولی و ادب کردن دومی این فصل در بیان احکام طواف کردن خانه کعبه است بدانکه واجبست طواف حج و طواف عمره و طواف نسا و واجب میشود کردن طواف نیز بسبب نذر کردن و عهد کردن و قسم خوردن و واجبست کردن طواف نسا بر مرد و بر زن و بر خواجه سرا و غیر ایشان در حج و در عمره حج افراد و در عمره حج تمتع و جایز نیست لذت یافتن از زن هیچکدام از ایشان را پیش از بجا اوردن طواف نسا و نه گذاشتن زن که لذت از او برند و واجبست گذاردن دو رکعت نماز طواف نسا که واجب باشد و واجبست نیت کردن در اول شروع کردن در طواف و معین کردن طواف و واجبست که طواف هفت دور باشد و ابتدای دور در طواف از رکن حجر الاسود باشد و اخر ختم دور هفتم بحجر الاسود شود و واجبست بجا اوردن طواف پیش از نماز طواف گذاردن و شماره دورها نگاه داشتن و گردانیدن خانه کعبه در وقت طواف کردن از دست چپ خود و بودن طواف

میانه خانه کعبه و مقام حضرت ابراهیم علیه السلم • و جایز نیست دور شدن از خانه کعبه وقت طواف کردن
بیشتر از دوری که میان خانه کعبه و مقام حضرت ابراهیم علیه السلم است از همه چهار طرف خانه کعبه در
محل اختیار • و واجبست داخل کردانیدن حجر حضرت اسمعیل علیه السلم در طواف و شادروان
هم باینکه راه رود در بیرون حجر و شادروان • و کسی که مختصر سازد طواف واجبی را و راه
رود در محل طواف کردن در حجر اسمعیل علیه السلم واجبست که از سر کیرد طواف خود را • و همچنین
حکم کسی که کم سازد یک دور یا زیاده • و کسی که فراموش کند یکدوری را از دورهای طواف واجبست
بجا آوردن آن در چند در اثنای سعی بخاطرش رسد • و واجبست که نایب بکیرد بجهت آن دور
فراموش شده یا میسر نشدن که خود بجای آورد • و کسی که شک کند در عدد دورهای طواف پیش
از تمام کردن طواف که هفت دور است یا کمتر واجبست براو از سر کرفتن طواف • و کسی که زیاده
کند یکدوری در طواف حج واجبی دانسته واجبست از سر کرفتن طواف • و اکر بخاطرش رسد
پیش از رسیدن برکن حجر الاسود ببرد آن دور را و تمام نکند آن دور را • و کسی که شک کند در عدد
هفت دور یا بالاتر از هفت دور واجبست که بنا کذارد بر هفت • و واجبست
طهارت کردن بجهت طواف واجبی و بس • و اکر طواف واجبی را بی طهارت بجا آورده باشد
واجبست از سر کرفتن آن • و همچنینست حکم اکر حدثی از و ظاهر شود در اثنای طواف واجبی
پیش از کذشتن از نصف هفت دور نه بعد از آن • و همچنینست حکم اکر ببرد طواف را پیش از
کذشتن نصف هر چند بسبب بیماری باشد • و اکر بعد از کذشتن نصف طواف ببرد واجبست
همان طواف را تمام کردن نه از سر کرفتن • و واجبست طواف داده شود کسی که ناتوان باشد
از طواف کردن بخودی خود • و کافیست از بردارنده و از کسی که برداشته اند با نیت کردن

هر دو

هر دو • و همچنینست حکم در سعی صفا و مروه هم • و جایز نیست طواف کردن بنیابت کسی که حاضر باشد
در مکه معظمه • و جایز است از نیابت کسی که غایب باشد و شرط است پاک بودن جامه و بدن
از نجاست در محل طواف واجبی کردن و پوشیدن پیش پس خود • و کسی که ترک نماید طواف را
دانسته باطل است حج او • و واجبست براو شتری که کفاره بدهد هر چند نادان باشد
و کسی که فراموش کند طواف نسا را تا وقتی که برکردد باهل خود و جماع کند واجبست
که بفرستد کوسفندی را بمکه مکر اینکه کذشته باشد از نصف طواف و باقی باشد کمتر از
نصف • و واجبست بجا آوردن طواف پیش از سعی کردن صفا و مروه • پس اکر برخلاف
این کند از سر کیرد سعی صفا و مروه را • و جایز نیست کسی را که حج تمتع میکند بجای آوردن
طواف و سعی صفا و مروه پیش از رفتن بعرفات و مشعر مکر برای ضرورتی مانند ترسیدن
از آمدن خون حیض • و واجبست پس انداختن طواف نسا بعد از سعی کردن صفا و مروه
و کسی که نذر کند بجای آوردن طواف نسا را بر چهار دست و پا طواف میکند چهار دو طواف
و واجبست کذاردن دو رکعت نماز طواف واجبی در پس مقام حضرت ابراهیم علیه السلم یا
در یکی از دو طرف آن در حالی که مقام آنحضرت در این زمان آنجاست پس اکر بکذارد این دو رکعت
نماز را در غیر مقام آنحضرت واجبست از سر کذاردن • و اکر فراموش کند کذاردن این نماز را
در آن مقام تا بیرون رود واجبست براو برکشتن بمقام اکر ممکن باشد • و اکر ممکن نباشد
برکشتن بمقام واجبست نایب فرستادن بمقام بجهت دو رکعت نماز طواف • و واجبست
کذاردن این دو رکعت نماز طواف پیش از سعی کردن صفا و مروه • و حرام است طواف
کردن بر زنیکه حیض دارد یا نفاس دار باشد پس اکر تنک باشد وقت ایستادن عرفات

یعنی هرکاه زن حیض یا نفاس داشته باشد و نتواند که بعد از پاک شدن طواف را بجا آرد و وقت رفتن بعرفات تنک شده [illegible] حج افراد بکرداند و طواف را بعد از پاک شدن از حیض و نفاس بجا آرد [illegible]

وشعر واجبست بر ایشان عدول کردن از عمرهٔ تمتع بسوی حج افراد و طواف کردن بعد از
پاک شدن از حیض و نفاس • و اگر حیض ظاهر شود زن را پیش از گذشتن نصف طواف واجبست
بر او بریدن طواف • و از سر گرفتن هرگاه پاک شود از حیض • و اگر حیض بیند بعد از گذشتن
نصف طواف قطع میکند طواف را پس بعد از آن کافیست او را تمام کردن طواف • و جایزست
زن حیض دار را که سعی صفا و مروه بکند در حالت حیض **این فصل** در بیان سعی کردن
میان صفا و مروه است بدانکه واجبست سعی کردن میان صفا و مروه بعد از تمام کردن طواف هفت
شوط واجبی بجز دو دو رکعت نماز و ماندن مگر طواف نسا • و واجبست در سعی صفا و مروه
نیت کردن و بودن سعی هفت شوط و ابتدا کردن بصفا یک شوط دیگر و ختم کردن بمروه
و شمردن رفتن از صفا تا مروه یک شوط • و برگشتن از مروه بصفا یک شوط دیگر و شمار شوطها
نگاه داشتن • و کسی که ترک نماید سعی کردن میان صفا و مروه را در حج دانسته واجبست
بر او حج کردن در سال آینده • و کسی که فراموش کند سعی را واجبست بر او سعی کردن و اگر بیرون
آید از سعی واجبست که برگردد باینجا که باید سعی نمودن • و اگر ممکن نباشد برگشتن واجبست
نایب گرفتن برای سعی کردن • و کسی که ابتدا کند در سعی کردن بمروه پیش از صفا واجبست
که از سر گیرد و ابتدا از صفا کند • و همچنین از سر گیرد سعی کردن را اگر زیاده کند از هفت شوط
دانسته نه بفراموشی • و کسی که گمان کند تمام شدن سعی را پس کوتاه کند موی شارب را
یا بچیند ناخن را بعد از آن بخاطرش آید کم بودن آن را هرچند یک شوط باشد واجبست بر او
تمام کردن سعی و قربانی کردن گاوی که ذبح کند گوشت آن را **این فصل** در بیان جدا کردن
چیزی از موی یا ناخن است از خود بدانکه واجبست جدا کردن موی یا ناخن در عمرهٔ حج

تمتع و عمرهٔ حج افراد بعد از فارغ شدن از سعی صفا و مروه • و واجبست در این وقت جدا کردن
چیزی از موی خود یا ناخن خود اگر اندکی باشد • و واجبست نیت کردن در آن و بس است تراشیدن سر
در عمرهٔ حج افراد بلکه تراشیدن سر بهتر است در عمرهٔ حج افراد • و حرام است تراشیدن سر در عمرهٔ
حج تمتع بر مرد • و حرام است تراشیدن سر در عمرهٔ حج تمتع و حج افراد و در حج هم بر زن • و کسی که
دانسته ترک نماید موی کم کردن یا ناخن چیدن را بعد از سعی صفا و مروه تا وقتی که احرام بحج بندد
باطل میشود عمرهٔ او و میگردد این عمرهٔ حج افراد • و جایز نیست برای کسی که عمرهٔ حج تمتع بجای آورده
باشد بیرون رفتن از شهر مکهٔ معظمه تا وقتیکه احرام بر بندد بحج تمتع یا بیم فوت شدن حج • و حلال
نیست برای کسی که حج تمتع بجای آورده نزدیکی کردن با زنان پیش از کم کردن موی یا ناخن پس
اگر نزدیکی کند با ایشان واجب میشود کفاره دادن **این فصل** در بیان بودن عرفاتست
بدانکه واجبست بودن در عرفات بر حج کننده بعد از احرام بستن بحج در روز نهم ذی حجه
و حد عرفات میانهٔ عرنه و ثویه و نمره و ذی المجاز و اراک است • و جایز نیست بودن در این
حدهای که گفته شد • و بودن در عرفات در روز نهم ذی حجه واجبست • و کسی که ترک نماید بودن
در عرفات را در روزیکه گفته شد دانسته باطل میشود حج او • و واجبست نیت کردن بودن
در عرفات هرچند نشسته باشد یا سواره باشد از اول پیشین تا وقت فرو رفتن آفتاب که
دانسته شود به برطرف شدن سرخی جانب مشرق • و کسی که برود از عرفات دانسته پیش از برطرف
شدن سرخی جانب مشرق واجبست بر او که شتر بکشد آن را روز عید قربان پس اگر عاجز شود از آن
واجبست بر او روزه هجده روز در هر جایی که خواهد بگیرد • و واجبست عمل کردن در مشخص کردن
روز نهم ذی حجه بدیدن ماه ذی حجه یا گذشتن سی روز از ماه ذی قعده • و کسی که فوت شود از وی

در عرفات روز نهم ذی حجه تا بر طرف شدن سرخی از جانب مشرق واجب است بر او بودن در عرفات
در عرفات شب عید قربان **فصل** در بیان بودن در مشعر الحرام بدانکه واجب است
بودن در مشعر الحرام بر کسی که حج کننده باشد بعد از بودن عرفات و کسی که از او فوت شده باشد بودن
در عرفات کافیست او را بودن در مشعر الحرام و واجب است نیت بودن در مشعر و بودن در مشعر الحرام
از طلوع صبح صادق تا بیرون آمدن آفتاب روز عید قربان و جایز نیست گذشتن از مشعر الحرام
پیش از طلوع کردن صبح صادق مگر برای ضرورتی مثل ترسیدن پس کافیست بودن در مشعر در شب
و کسی که فوت شود از او بودن اختیاری و اضطراری اول مشعر کافیست او را بودن در قسم دوم و آن
میانه بیرون آمدن آفتاب و پیشین روز عید است و کسی که بیرون آید از مشعر الحرام پیش از بر آمدن
آفتاب واجب است که برگردد بسوی مشعر و باشد در آنجا و اگر چه بعد از بر آمدن آفتاب باشد و کسی که
فوت شود از او بودن در عرفه روز نهم ذی الحجه واجب است بر او آمدن بعرفات در شب عید قربان
و بودن در آنجا پس اگر نرسد که اگر بعرفات رود در شب عید فوت شود وقت اختیاری مشعر الحرام
(این را وقت اضطراری عرفات میگویند)
واجب است اختیار کردن وقت اختیاری مشعر الحرام بر وقت اضطراری عرفات و کافیست دریافتن
وقت اختیاری عرفات و وقت اختیاری مشعر الحرام و دریافتن وقت اضطراری عرفات و وقت
اضطراری مشعر الحرام و دریافتن وقت اختیاری عرفات و وقت اضطراری مشعر الحرام با هم
و دریافتن وقت اضطراری مشعر الحرام بتنهائی و کسی که فوت شود از او بودن عرفات و مشعر الحرام
هر دو و اگر چه بفراموشی باشد باطل میشود حج او و واجب میشود بر او محل شدن بعمره و کسی که فوت
شود از او یکی از این دو تا دانسته باطل میشود حج او و لازم میشود بر او شتر کفاره دادن **فصل**
در بیان سنت انداختن جمره عقبه بدانکه واجب است انداختن سنگ بجمره عقبه و پس در روز عید

۴۴

قربان و جایز نیست انداختن غیر سنگ و نه سنگی که غیر سنگ حرم مکه باشد و نه سنگی که انداخته
باشند آنرا و واجب است نیت کردن در اول سنگ انداختن و واجب است انداختن هفت سنگ
ریزه و رسانیدن سنگها بجمره بانداختن خود و وقت انداختن سنگها از وقت بر آمدن آفتاب است
تا وقت فرو رفتن آن بمغرب و جایز نیست انداختن سنگها در شب مگر برای ضرورتی و کسی که
از او فوت شود انداختن سنگها در روزی واجب است بر او قضای آن در روز دیگر و واجب است
که خود بیندازد سنگها را پس جایز نیست نایب گرفتن مگر برای ضرورتی مثل بیمار و مانند آن
فصل در بیان ذبح کردن قربانی و احکام آنست بدانکه واجب است ذبح کردن گوسفند
قربانی بر کسی که حج تمتع میگذارد و پس و کافیست او را ذبح کردن یک گوسفند و واجب است قربانی
کردن در حج بر کسی که آزاد باشد و اختیار دارد آقای بنده میانه آنکه قربانی کند از جهت بنده خود
یا بفرماید آن بنده را که روزه بدارد بعوض قربانی ده روز پس اگر آزاد شود بنده پیش از عرفات یا مشعر
بآزاد شدن کافیست این حج او از حج اسلام و واجب میشود بر او که خود برای خود قربانی کند اگر باشد
حج او حج تمتع و کسی که حج بفرماید طفلی را واجب است بر او که بنیابت او قربانی کند از خود و اگر
نباشد آن طفل را گوسفندی و یا عاجز بودن از قربانی واجب است که روزه بدارد از نیابت او
و واجب است نحر کردن شتر یا ذبح کردن گوسفند در منی در روز عید قربان یا دو روز بعد از آن
و واجب است بودن قربانی که از شتر باشد یا گاو باشد یا گوسفند یا بز باشد و کافی نیست گاو
یا بز کوهی در قربانی کردن و کمترین آنچه کافیست برای قربانی کردن بره هفت ماهه است از میش و بز
یکساله است از بز و گوساله یکساله است از گاو و کافی نیست قربانی کردن حیوانی که از اصل خلقت
آن چیزی کم باشد و نه آنکه خصی کرده باشد و نه آنکه شاخش شکسته باشد و نه آنکه بسیار لاغر باشد

یعنی مرید که بزند آن سنگ را خودش تا این نزدیک برسد

بعضی از علما گوسفند یکساله را برای قربانی کردن گفته اند و این باحتیاط نزدیکتر است
و بعضی از علما بز دو ساله را برای قربانی کردن گفته اند و بز باحتیاط نزدیکتر است

چنانکه پیشتر در کرده هایش باشد مکر انکه حریص باشد بکمال انکه زیباست و لاغر بیرون اید وکسی که
بیابد کوسفند کم شدهٔ قربانی را واجب است بر او که تعریف کند او را سه روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم
پس اکر بیابد صاحب انرا واجب است که ذبح کند انرا به نیت صاحبش وهرکاه بزاید کوسفند یا شتر یا کاو
قربانی واجب است ذبح کردن کوسفند و کاو و نحر کردن شتر و ناچار است که در وقت ذبح کردن و نحر
کردن کفتن بسم الله و رو بقبله کردن ان و واجب نیست بر صاحب قربانی که خود ذبح کند قربانی خود را و
می باید که نایب مسلمان باشد و بر نحر کردن شتر را و ذبح کردن کوسفند را و واجب است اول هفت سنک بجمره
عقبه زدن و بعد از ان ذبح کردن کوسفند قربانی و بعد از ان سر تراشیدن پس اکر خلاف این ترتیب کند
باطل نمیشود حج او هرچند ترک واجب کرده است و واجب است خوردن خود از کوشت قربانی و فرستادن
برای اشنایان و خورانیدن بدرویشان وکسی که نیابد کوسفند یا کاو یا شتر برای قربانی کردن و بیابد
بهای انرا واجب است که بکذارد بهای انرا نزد کسی که اعتمادی باشد که بخرد به نیت او و قربانی کند در ماه
ذی حجه و اکر مقدور نشود پس در سال اینده قربانی کند وکسی که بیابد بهای قربانی را بعد از کذشتن روزهای
که قربانی میکنند دروزه میکیرد و همچنین است حکم کسی که نیابد بهای قربانی را پیش از روزهای قربانی
کردن و واجب است روزه کرفتن بعوض قربانی کردن ده روز سه روز پی هم در ماه ذی حجه اکر چه در
اول ذی حجه باشد و هفت روز در وقتی که بر کردد بسوی اهل خود یا بکذرد انمقدار که تواند رسید
باهل خود یا بکذرد یکماه هرکاه بماند در مکه وکسی که فوت شود از و روزه سه روز در ماه ذی حجه واجب است
بر او کوسفندی کفاره دادن و بس نیست او را روزه کرفتن وکسی که بمیرد پیش از روزه کرفتن واجب است
که نایب او روزه بکیرد ولی او ان سه روز را و پس نه هفت روز را وکسی که روزه بکیرد دو روز
هشتم را و روز نهم را پس واجب است او را روزه داشتن یکروز دیکر بعد از کذشتن یازدهم و دوازدهم

و سیزدهم

و سیزدهم پس اکر روزه دارد یکروز و داخل شود روز عید قربان از سر کیرد روزه را بعد از کذشتن
یازدهم و دوازدهم و سیزدهم وکسی که واجب شود بر او شتری کفاره دادن پس عاجز شود از ان پس واجب است
او را هفت کوسفند کفاره دادن پس اکر عاجز شود از هفت کوسفند پس واجب است او را روزه داشتن هیجده
و واجب نیست فروختن جامهای زینت خود در بهای قربانی وکسی که نذر کند قربانی کردن را و معین کند جای او را
واجب است که چنان کند و اکر معین نکرده باشد واجب است که انرا در مکه معظمه بکشد و جایز نیست خورانیدن
مسکینان از کوشتهای قربانی از عوض کفاره دادن سوکند خوردن **این فصل** در بیان سر تراشیدن یا
موی کوتاه کردن است در حج بدانکه واجب است سر تراشیدن یا موی کوتاه کردن بر حج کننده بعد از ذبح
کردن قربانی پس اکر زیارت کند خانه کعبه را پیش از یکی از این دو چیز که کفته شد دانسته واجب میشود
بر او خون کردن یک کوسفند و از سر کیرد طواف صفا و مروه را اکر پیشتر از سر تراشی یا کوتاه کردن موی
بجای اورده باشد وکسی که ترک کند سر تراشی یا کوتاه کردن موی را تا انکه بیرون اید از منی واجب است
بر او بر کشتن بمنی اکر مقدور باشد[3] و حرام است تراشیدن سر برزن و ناچار است سر تراشی برای کسی که
نو حاجی باشد یا کسی که صمغ عربی و عسل را بر سر خود مالیده باشد بجهت ازاری و حلال نیست برای
مرد نیز برای زن که فایده بردارد از زن خود یا زن از مرد خود پیش از طواف نسا کردن و نیز بوی خوش بکار
بردن پیش از طواف حج برای کسی که حج تمتع میکذارد و پیش از سر تراشیدن برای کسی که حج تمتع نمیکذارد
و نیز باقی چیزهای که حرام است بر حج کذارنده پیش از تراشیدن سر و نیز شکار کردن تا مادامی که در حرم
خدا تعالی باشد **این فصل** در بیان طواف حج کردن است بدانکه واجب است طواف کردن در حج بعد
سر تراشیدن اکر طواف نکرده باشد پیش از بودن در عرفات و مشعر الحرام و بعد از طواف کردن
دو رکعت نماز طواف کذاردن و بعد از دو رکعت نماز طواف نسا بجای اوردن روز عید قربان یا فردای

[3] یعنی هرگاه مقدور نشد سر تراشیدن باید در بمنی رود و سر خود یا موی خود را در آنجا کوتاه نماید متن

یعنی هم اینها را خواه در روز عید قربان بجا آورد و خواه در روز یازدهم بعد از عید متن

روز عید قربان. و واجب است برگردیدن بمنی برای سنگ انداختن بمیلهای که در منی است. و گذرانیدن
شب تا بروز در آنجا. و جایز نیست گذرانیدن شب در غیر منی در شب یازدهم و دوازدهم و سیزدهم. لیکن اگر
بگذراند شبی را در غیر منی لازم است او را عوض هر شبی از این شبها که در غیر منی گذرانیده است کفاره دادن
یک گوسفند مگر آنکه گذرانیده باشد در مکه معظمه و مشغول عبادت باشد تا بیرون آید از منی
بعد از گذشتن نصف شب. و کسی که فراموش کند که سنگ بزند بآن سه میل که در منی است تا آنکه
بیرون رود از منی واجب است بر او برگشتن بمنی و انداختن سنگها بآن میلها. پس اگر مقدورش
نشود برگشتن بمنی واجب است بر او نایب گرفتن هر چند در سال آینده باشد. و واجب است سنگ زدن
بر میل اولی بعد از آن بر میل وسطی بعد از آن بر میل عقبه هر کدام هفت سنگ در حالتی که نیت کرده باشد
و ترتیبی که گفته شد. پس اگر بعکس این کند از سر گیرد بآن طریق که ترتیب بعمل آید و مشخص شود ترتیب
بچهار سنگ که بران بخورد. و کسی که فراموش کند یکی را از جمله هفت سنگ بیندازد آن یکی را
بمیل. پس اگر نداند که آن یکی سنگی که مانده از کدام میل است واجب است که سنگ بزند هر میلی یکی
جایز نیست کوچ کردن از منی روز دوازدهم مگر بعد از پیشین. و جایز است کوچ کردن از منی در روز
سیزدهم پیش از پیشین. و اختیار دارد در کوچ کردن میانه دوازدهم و سیزدهم کسی که پرهیز کرده
باشد از شکار کردن و نزدیکی کردن با زنان در حال احرام خود و بس. و اگر از این دو چیز پرهیز نکرده باشد
در احرام خود پس کوچ میکند در روز سیزدهم **این فصل** در بیان عمره بجای آوردن است بدانکه واجب است
عمره بجای آوردن بر کسی که تواند بجای آورد. و کافی است عمره تمتع از عمره که در عمر یکمرتبه واجب است
بر کسی که تواند بجای آورد. و واجب است که پیش از حج عمره حج تمتع بجای آورد. و بعد از حج عمره حج افراد
و قران را بجای آورد. و جایز نیست بجای آوردن عمره حج تمتع در غیر ماههای حج. و واجب است بجای

آوردن

آوردن عمره بسبب نذر کردن و عهد کردن و سوگند خوردن. و بتحقیق که گذشت تفصیل کارهای عمره
و حکمهای آن پیش از این. **این فصل** در بیان آداب زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرات
ائمه معصومین علیهم السلام است بدانکه واجب کفائی نیست زیارت کردن حضرت رسول و ائمه هدی علیهم السلام و واجب است
حرمت داشتن مکه مشرفه و جاهای که شریف و عزیز است بسبب دفن دوازده امام علیهم السلام در آنجا و واجب است
آباد کردن و عزیز داشتن مکانهای شریف. و حرم مدینه طیبه از غایر تا وعیر. جایز نیست که بریده شود
درختان و نه شکار کردن از شکار آن در میان آن سنگستانها. و واجب است داشتن روز غدیر خم روز عید
و روایت شده است که واجب است زیارت حضرت امام حسین علیه السلام و باقی امامان دین علیهم السلام. و حرام است
بیحرمتی کردن بخاک امام حسین ع و سهل و سبک شمردن آن. و واجب است حرمت داشتن آن. و روایت کرده
شده است که جایز نیست فروختن خاک امام حسین ع. و حرام است خوردن هر گلی مگر گل قبر امام حسین ع بقدر
نخودی از برای طلب شفا و دفع ترس و مانند اینها. و روایت کرده شده است که جایز نیست سفر کردن برای
زیارت قبرها مگر قبرهای دوازده امام علیهم السلام. و جایز نیست دور قبرها گشتن بقصد طواف کردن و نه
سجده کردن برای غیر خدا **کتاب الجهاد** این کتابیست در بیان احکام جهاد کردن با کافران
و جهاد کردن با نفس خود. بدانکه جنگ کردن با کافران و مخالفان دین واجب است با وجود قدرت داشتن بر آن
و محتاج بودن بآن بشرط بالغ بودن و عاقل بودن و مرد بودن و آزاد بودن و رخصت دادن امام
و امر کردن او علیه السلام. و حرام است جنگ کردن از جانب ظالم مگر برای دفع ضرر از خود یا از مومنی
دیگر. و جایز نیست خروج کردن و بیرون آمدن با شمشیر در زمانیکه امام زمان از مردم غایب است. و جایز نیست
کشتن کسی از اهل جنگ زنان را و نه کسانی را که بحد تکلیف نرسیده باشند مگر بجهت دفع ایشان. و کسی که
بدهد کافر را امان واجب است بر آنکس و بر باقی مسلمانان وفا کردن بآن. و حرام است فریب دادن دشمن

ومدد کسی که ذریه هند باشد • وحرامست جنگ کردن در ماههای حرام مگر کسی که حرمت
انها را نگاه ندارد • وحرامست گریختن از لشکر اسلام مگر انکه زیاده باشد عدد لشکر دشمن
از عدد لشکر اسلام دو برابر یا در حالتی که راست وکج شود برای جنگ کردن • یا در جایی که
پناه برد بلشکری که مدد او کند • وحرامست بادیه وصحرانشین شدن بعد از انکه بشهر
اسلام امده باشد • وحرامست ساکن شدن مسلمان در میان کافران حربی مگر از
برای ناچاری • وواجبست دفع کردن دشمن از خود واز عیال خود واز سر مومن دیگر هرچند
که بترسد از کشته شدن خود یا دشمن • وواجب نیست دفع کردن دشمن از سر مال خود هرچند که
جایز است • وواجبست جنگ کردن با کسانیکه اهل کتابند تا انکه مسلمان شوند یا انکه
قبول جزیه نمایند با شرطهای که میباشد در جزیه دادن یا انکه کشته شوند • وواجبست
جنگ کردن با کسانیکه غیر اهل کتابند تا انکه مسلمان شوند یا انکه کشته شوند • وحرامست
مسلمانان اگر خود را مانند کافران شبیه سازند در پوشیدنها ومانند ان • وهرگاه دانسته
نشود در جنگگاه که طفل بالغ کیست ونابالغ کیست • واجبست متفحص کردن بروییدن موی
در پشت عانه ایشان • این فصل در بیان جنگ کردن با نفس امارهٔ خود است
بدانکه واجبست جهاد کردن وجنگ کردن ادمی با نفس اماره خود باینکه منع کند نفس خود را
از حرامهای شرعی • وجبر کند از بجا اوردن واجبهای شرعی خصوصا بجای اوردن چیزهای
که واجبست بر عضوهای ادمی • وادا کردن حقهای که واجبست بجهت مومنان • ویاد گرفتن
بواجبات ومحرمات شریعت حضرت رسول صلی الله علیه واله • ولهم رسانیدن یقین • وتوکل واعتماد کردن
برخدای تعالی • وامید داشتن باو در همه چیزها • وترسیدن ازو در اشکار ونهان • وگمان خوب داشتن باو

وفرمان برداری خدای تعالی • وترک نافرمانیهای او • وهمیشه پارسا بودن • وپاکدامن بودن • واختیار
نمودن رضای الهی بر رضای نفس • وفکر کردن در عاقبت کارهای که میکند • وپسندیدن برای مردم
انچه برای خود می پسندد • ونپسندیدن برای ایشان انچه برای خود نمی پسندد • وباعدالت با
ایشان سر کردن • واصلاح نفس اماره کردن • ودوری کردن از گناهان • واز لذتهای که حرامست
• واز کوچک شمردن گناهان در پیش خود • واز کفر نعمت کردن • وواجبست پرهیز کردن از گناهان
بزرگ وانها بسیار است بلکه همه گناهان بزرگست وگناه کوچکی نیست در میان گناهان مگر گناهی نسبت
بگناهی دیگر که از ان بزرگتر است • واز بزرگترین گناهان شرک اوردنست بخدای تعالی • وناامید شدن
از رحمت الهیست • وایمن بودن از غضب اوست • وگریختن ورنجانیدن پدر ومادر است • وکشتن کسی
بناحق • ودشنام دادن کسی بزنا واغلام ومانند انها • وخوردن سود • ودادن سود وگرفتن سود
وخریدن وفروختن ونوشتن کاغذ سود • وگواه شدن بران • وسعی کردن دران • وزنا کردن • وسحر
کردن • وندادن زکوة • وگواهی دادن ناحق • ودزدی کردن • وشراب خوردن • وقمار باختن • واغلام
کردن • ودروغ گفتن بی ضرورت • وازار کردن • وندادن حق بصاحبش • ومشغول بودن ببازیها
وپیوسته گناه کردن • وواجبست توبه کردن • وپشیمان شدن از جمیع گناهان • وحرامست طلبیدن سر کردگی
وریش سفیدی در کارهای دنیا • وحرامست اختیار کردن دنیا بر دین • وواجبست فرو نشانیدن
غضب از کردن کار حرام • وحسد بردن حرامست نه ارزو کردن ومانند ان برای خود • وجایز نیست طرف
داری نمودن جانب باطل ونه بزرگی بر خود بستن • وگردن کشی از حق نمودن • وحقیر وسهل شمردن اهل حق
ونه دوستی دنیای که حرام باشد • ونه حرص داشتن بران • ونه بدخلقی کردن • وفحش گفتن • وبدزبان
بودن • وازار مردم کردن • ونه دشمنی با اهل حق کردن • ونه ستم بر کسی کردن • وواجبست توبه وبازگشت کردن

هم بخدای تعالی از ین و شرط کرده شده است در توبه بر وا پس دادن چیزهائی که بظلم و ستم گرفته باشد بصاحبانش
پس اگر نتواند که پس دهد طلب آمرزش نماید برای ایشان و کسی که گمراه کرده باشد مردم را واجبست بر او
توبه کردن و باز گشت کردن و شرط کرده شده است در قبول توبه او بر گردانیدن مردمانی که گمراه کرده بسوی حق
و جایز نیست راضی بودن بظلم و ستم کردن ظالمان و نه مدد کردن ایشان بظلم کردن مسلمانان و واجبست
اقرار کردن بگناهان خود نزد خدای تعالی و شمردن آنها یکیک پیش خدای تعالی و پشیمانی از آنها و بجد بودن
بر ناکردن آنها دیگر بعد از ین هرگز و طلبیدن آمرزش از خدای تعالی که از آنها در گذرد و اخلاص داشتن
در توبه خود و وا پس دادن حقهای مردم که بستم گرفته یا سود گرفتن یا رشوه گرفتن یا فریب داده
یا کم دادن در گز یا ترازو و از ایشان گرفته باشد و بجای آوردن هر حقی که فوت نموده باشد از
زکوة و خمس و حج و کفارت و مانند آنها و واجبست تازه کردن توبه هر گاه که بشکند توبه را و در
توبه او که در آخر عمر خود توبه کند از فسق کردن یا کافر بودن بشرطی که پیش از ظاهر شدن احوال مرگ باشد
و واجبست حساب عمر گذشته از نفس خود گرفتن هر روزی و زبروز تلافی کردن هر چیزی که فوت شده
از و از عبادتها و طاعتها و خوب نگاهداری کردن خود از بدیها وقتی که زیاد شود عمر او خصوصا بعد از
چهل سالگی رسد **کتاب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر** این کتابیست در بیان امر
کردن بخوبی و منع کردن از بدی بدانکه امر کردن مردمان بخوبیها و منع کردن از بدیها واجبست بشرطی
آنکس بداند خوبی و بدی آنچیز را و بداند که حرف او اثر میکند در آنکس و ایمن باشد از ضرر رسانیدن
باو و واجبست امر کردن بواجبها و منع کردن از بدیها و بدی اول بدل بعد از آن بزبان و بعد از آن
بدست و واجبست باز داشتن عامیها علما را و همچنین علما عامیها را از کارهای بد و حرامست
ترک کردن امر بمعروف و نهی منکر و راضی بودن بدان بدیها و واجبست اول ترش روی کردن برای

بدی و کننده بدی و دوری کردن از آنکسی که بدی میکند و واجبست سعی کردن بر بر طرف کردن بدی
هر چه مقدور او باشد و واجبست غضبناک شدن برای رضای خدای تعالی با چیزیکه غضبناک میشود
خدای تعالی برای خود و فرمودن باهل و عیال خود بخوب کردن و منع کردن ایشان از بدی کردن و اگر
مقدورش نباشد که ایشان را منع کند از بد کردن واجب نیست منع و واجبست اگر خود بکند آنچه که برو دیگر
میفرماید از واجبها و ترک کند آنچه که منع کند از آن از حرامها و حرامست بغضب آوردن خدای تعالی
بسبب راضی کردن خلق از خود حتی پدر و مادر و واجبست دوستی کردن بجهت رضای خدای تعالی و دشمنی
کردن برای خدای تعالی و دوست داشتن مؤمنی که فرمان برداری خدای تعالی مینموده باشد و دشمن داشتن
کافر و کسی که نافرمانی خدای تعالی میکرده باشد و سزاوارست امر کردن مردمان بکارهای سنتی و
منع کردن ایشان از کارهای مکروه و همواری و نرمی و خواندن مردمان بدین اسلام با وجود آمن
بودن از ضرر ایشان و اینها واجب نیست و واجبست تقیه کردن هم در عمل کردن و هم در فتوی دادن
برای دفع ضرر بقدر ضرورت در زمان غیبت بودن امام علیه السلم مگر در خوردن شراب و ناسزا گفتن بپیغمبران
و امامان دین علیهم السلم و بیزاری نمودن از ایشان و کشتن و زخم زدن کسی از مردمان و واجبست پنهان
دین خود از بی دینان بترس و بیم و جایز نیست نام بردن حضرت صاحب الزمان و نه غیر او از امامان
دین علیهم السلم با تقیه و ترس از مخالفان دین و جایز نیست همسایگی کردن با گناهکاران و نه اختلاط
کردن با ایشان در حال اختیار و نه در حال اضطراری و ناچاری و واجبست اظهار بیزاری کردن
از اهل بدعت در دین و لعنت کردن ایشان و ترسانیدن مردم از رفتن بنزد ایشان اگر مقدور باشد
این فصل در بیان احکام کردن کارهای نیکوست بدانکه سزاوارست نیکویی کردن همیشه و واجبست
نیکوئی کردن برای دفع ضرورت مؤمن و جایز نیست نیکوئی کردن در غیر جایی که شرعی باشد و حرامست

پوشیدن حق نعمت کسی که بکسی کرده باشد • و فراموش کردن حق نعمت آنکس • و واجبست قرض دادن بمؤمن با وجود ضرورت بقدری که ضرورت داشته باشد بآن اگر مقدورش باشد • و واجبست مهلت دادن قرضداری که پریشان باشد تا بهم رساند • و واجبست اظهار نعمت و شکر آن • و دادن حقهای که در نعمت میباشد مثل زکوة دادن و خمس دادن و حج کردن • و صلهٔ رحم بخویشان کردن • و رسیدن بحال برادران مؤمن بقدر مقدور و زیارت ایشان • و واجبست در غم کار مسلمانان بودن • و خیرخواهی ایشان کردن • و حرامست غش کردن و فریب دادن ایشان • و مدد ناکردن بحال و احوال ایشان با وجود ضرورت ایشان

کتاب التجارة

این کتاب در بیان احکام سودا و معامله کردن مردمست با یکدیگر و آنچه مناسب آنست بدانکه سودا و معامله کردن واجبست هرگاه موقوف و وابسته باشد بآن خرج ضروری آنکس خود و خرج ایشانی که واجب النفقهٔ آنکس باشند • و واجبست طلب روزی کردن بتجارت کردن • و خرید و فروخت کردن یا بغیر آن بقدر دفع ضرورتهای خود • و واجبست اجتناب و دست کشیدن بکارهای که در شرع حلال است نه بکارهای که حرام باشد • و واجبست خرج کشیدن کسانی که واجب النفقهٔ آنکس باشند از اهل و عیال از ممرّ حلال • و سنتست فراخ دستی کردن نه تنگ گرفتن اگر مقدور باشد

این فصل

در بیان کسبهای حلال و حرامست • بدانکه حرامست کسب کردن از ممرهای که در شرع حرام کرده شده است • و حلال نیست چیزی که خریده می شود بچیزهای که ممرّ آن حرام باشد اگر خریده شود بعین همان مال • و جایز نیست خرج کردن از مال حرام و نه خیرات کردن مال حرام در خیرات با وجود علم داشتن بصاحبان آن مال • و حرامست مزد دادن زنان زناکار • فروختن شراب و بوزه خواه که از خرما میگیرند و خواه بوزه که از شراب جو میگیرند و نوشیدن و خوردن و دادن آن بی ضرورت و بی سوزی کردن و حمل دادن از طالع مردان و زنان و مزد

کرفتن

کرفتن برای حکم کردن میان مردمان • و فروختن اسلحهٔ جنگ و دیگر آنها بدشمنان دین در حال جنگ • و فروختن سگها مگر سگ شکاری و سگ گله و سگی که نگاهداری باغها و محوطها میکند • و حرامست کسب کردن زنیکه خوانندگی میکند مگر برای عروسیها هرگاه داخل نشوند بر زنان مردان • و حرامست فروختن کنیزی که غنا و سرود میکند • و خریدن او • و شنیدن خوانندگی او • و یاد دادن خوانندگی باو • و حرامست کسب و کار نوحه گری بچیزیکه باطل باشد • و تدلیس و آراسته کردن زن مشاطه گر زنرا • و آموختن حکمهای ستاره که هر کدام چه اثر دارد • و یاد دادن بکسی و عمل کردن بعلم نجوم • و نگاه کردن در کتابهای اهل نجوم برای عمل کردن بآن • و آموختن علم سحر و یاد دادن آن بکسی و سحر کردن کسی • و کراهت گوی دانستن بوسون و طالع بین و منجم • و جمعی که بعلم قیافه عمل میکنند • و مزد گرفتن برای اذان و اقامت گفتن • و فروختن مصحف نه کاغذ و جلد آن • و قمار باختن و قمار بازی را کسب و کار خود کردن حتی جوز بازی و تخم بازی • و ربودن چیزی که نثار کرده میشود در عروسیها مگر با دانستن رخصت صاحب عروس • و فروختن میوه و غذره و نجاست آدمی • و فروختن چوب برای چلیپا و کلیسیا یا ساختن بت • و انگور را برای شراب کردن • و یاری کردن ظالم بر ظلم کردن • و مدح و ستایش کردن او • و دوست داشتن زندگی او • و صاحب منصب شدن از جانب او مگر برای دفع ضرورت • و نفع رسانیدن بمؤمنان • و عمل کردن بحق و راستی • و برای دفع کردن ظلم بالتمام یا کم کردن آن بقدریکه مقدور باشد • و واجبست واپس دادن چیزهائی که بظلم از کسی گرفته باشد بصاحبانش اگر شناسد ایشانرا • و اگر نشناسد صاحبانش را باید که خیر کند آنها را به نیابت صاحبانش • و واجبست بر حاکم که بحکم عدالت کند • و عمل بشریعت کند • و حرامست قبول کردن انعام و بخششها از ظالم اگر دانسته شود که بعینه آنها حرامست • و اگر نه حرام نیست • و حرامست فروختن اسلحه بر سر مسلمانان بیرحضک او و حرامست

خوردن شراب و خورانیدن آن و برداشتن و فروختن آن و یاری کردن بر خوردن آن • و حرام است فروختن شیرهٔ انگور که بجوش آید پیش از دو حصهٔ آن • و خوردن مال یتیم بناحق • و واجب است سپردن مال بر یتیم بعد از بالغ شدن و معلوم شدن رشد او • و واجب است ابرا و قبول کردن مال و جایز نیست تصرف کردن در مال مسلمان بی رخصت و بی رضای او • و حرام است غش کردن با مسلمان مثل آمیختن آب در شیر • و حرام است مانند کردن مردان خود را با زنان و زنان خود را مانند مردان سازند و کسی که صلح کند با حاکمی در سر شماری در جزیه جایز نیست و اگر بگیرد از رعیت زیاده از آن قدری که صلح کرده است از جزیه • و حرام است ساختن صورتهای جاندار • و صورت کشیدن صورت جاندار در پرده و دیوار • و حرام است فروختن اسیری یا دختری که در شهر اسلام بیابند • و حرام است غنا و خواننده کردن حتی در قرآن و یاد دادن و یاد گرفتن آن • و مزد گرفتن بجهت خواننده کردن • و شنیدن و حاضر شدن در مجلس خوانندگی • و حرام است غیبت کردن مؤمن مگر آنچه استثنا شده است • و حرام است سخن چینی کردن • و حرام است کار فرمودن اسباب بازیها و فروختن و خریدن آنها و شنیدن سازها و بازی کردن با شطرنج و نرد و حاضر شدن نزد بازی شطرنج و سلام کردن بیازی کنندهٔ آن • و فروختن و خریدن و خوردن و نگاهداشتن آن در خانه و نظر کردن و کرد آنیدن آن **این فصل** در بیان اقسام خریدن و فروختنهاست • بدانکه جایز نیست فروختن چیزیکه صاحب آن نباشد بی رخصت آن چیز مگر پدر و جد پدری و وصی در مال یتیم با وجود داشتن صرفهٔ صغیر و نه چیزیکه در میان آن کس و شخصی باشد • و روا است بصاحب بیع دادن چیزیکه خریده باشد بی رخصت صاحب آن هرگاه که صاحبش رخصت ندهد • و روا است واپس دادن نفعهای که بهم رسیده است از انتفاع یا آنچیز پس اگر بنا ندر درختی یا کاشته در زمین شخصی خائن واجب است او بر طرف کردن آن درخت و آن خانه • و جایز نیست فروختن چیزیکه بپیمانه میشود یا کشیدن میشود

بی پیمانه و بی کشیدن آنچیز • و جایز نیست کم پیمانه کردن و کم کشیدن • و جایز نیست فروختن آبنده که گریخته باشد تنها • و جایز نیست فروختن چیزیکه صیاد بدام خود در آورد و جایز نیست فروختن چیزیکه مشخص نباشد بی آنکه بجیبانند یا بچیز دیگری • و جایز نیست فروختن چیزیکه آن انتوان که اذن بخریدار • و شرط کرده شده است در فروشنده و خریدار بالغ بودن و عاقل بودن و رشد داشتن • و جایز نیست فروختن چیزیکه وقف باشد • و نه زمینی که مفتوح العنوه باشد • و نه راهی و نه مالی که فروشنده از خودش تنها نباشد و کسی که بفرماید دیگری را که بفروشد چیزی برای او جایز نیست که بخرد آن چیز را برای خودش • و حرام است سوگند خوردن بدروغ • و حرام است نگاهداشتن غله با ضرورت داشتن مسلمانان در گندم و جو و خرما و مویز و روغن و زیتون هرگاه یافت نشود فروشندهٔ غیر از او • و واجب است بر نگاهدارندهٔ غله فروختن غله • و جایز نیست قرار دادن نرخ بر او **این فصل** در بیان احکام خیار • و بر هم خوردن سودا میانهٔ فروشنده و خریدار • بدانکه برای هر یک از فروشنده و خریدار اختیار فسخ کردن و بر هم زدن خرید و فروش میان هم جایز است در همه موضعی که خرید و فروش میکنند تا وقتی که از هم جدا نشده باشند پس وقتی که بر هم زند یکی از ایشان واجب است بر دیگری قبول کردن این فسخ مگر آنکه شرط کنند که هیچکدام اختیار فسخ نداشته باشند • و اختیار فسخ در حیوان تا سه روز است برای خریدار تا وقتی که خریدار در آن حیوان تصرف نکرده باشد یا کاری نکرده باشد که اختیار فسخ نداشته باشد • و هرگاه شرط کنند خریدار و فروشنده اختیار داشتن فسخ کردن را با یکدیگر واجب میشود بر ایشان وفا کردن بشرطی که کرده اند با یکدیگر • و تأخیر از برای فروشنده بعد از سه روز اختیار در آن چیزیکه نابود میشود

از اول روز نمانده بشب تا شام شدن آن روز است. وخیار رؤیت بعد از دیدن انچیز است. وخیار
عیب بسبب ثابت شدن عیب متاع است. وخیار غبن بسبب ثابت شدن زیادتی یا کمی قیمت متاع
وبازی خوردن است. وجایز نیست فروختن چیزهایی که دیده میشود بدون دیدن مشتری انها را
ولی وصف که خاطرنشان مشتری شود. وجایز نیست نهان کردن عیب متاع وبازی دادن
مومن وغش کردن با مومن. **این فصل** در بیان احکام خرید و فروش نقد ونسیه است. بدانکه
هرگاه در خرید و فروش مشخص نشده باشد مدتی واجب میشود بر فروشنده که متاع خود را بر دارد
و بر خریدار که زر خود را بر دارد در هر حال وهرگاه فروشنده متاع را بمشتری داده باشد واجب
میشود بر او دیگر دادن قیمت آن در حال. وهرگاه در میان ایشان مدتی مشخص شود واجب میشود که
هر دو وفا بان نمایند. وجایز نیست پس انداختن وعده که رسیده باشد بزیاده کردن در
قیمت متاع. وجایز است زود گرفتن قیمت متاع بکم از قیمت کردن پیش از رسیدن وعده و بغیر
از کم کردن از قیمت هم. وجایز نیست که بفروشد دلال آنچیز را که بقیمت مشخصی با وگفته باشد که بفروشد
بفایده. وجایز نیست پس دادن متاع بکم کردن از انچه که خریده باشد. وواجب میشود ضامنی دلال
با تقصیر کردن در نگاهداری آن یا شرط کرده باشد بر او ضامنی را. وکسی که بخرد چند متاع را بیک
دفعه وبیک صیغه جایز نیست او را فروختن بعضی از آنها بمرابحه مگر انکه خبر دهد بان. وواجب میشود
دانستن فروشنده وخریدار مقدار متاع وبها را. وپس دادن آنچیز زیاده از حق یکدیگر باشد
بان دیگری مگر انکه راضی باشد دهنده آن زیادتی. وحساب کردن بیعانه از قیمت متاع خود
وکسی که بفرماید بکسی که بخرد برای او متاعی را جایز نیست او را که بخرد برای خود بعد از ان بفروشد
باو. وباو بگوید که چنین کرده ام وهر شرط جایزی که در میان عقد آن مقید نمایند واجب میشود

واجب میشود وفا بان شرط. وجایز نیست فروشنده را که رشوه دهد وکیل خریدار را که کمتر از حق وکیل
کننده خود بگیرد. **این فصل** در بیان احکام خرید کنیزان وظاهر شدن عیبهای انست. بدانکه کسی
بخرد کنیزی را وبا او دخول کند بعد از ان ظاهر شود در ان کنیز عیبی جایز نیست او را پس دادن ان کنیز بلکه
او را تفاوت گرفتن میرسد مگر انکه عیبش آبستنی باشد پس اگر پس دهد ان کنیز را بسبب آبستنی او
واجب است که بدهد با کنیز بصاحبش ده یک قیمت او را اگر ان کنیز بکر باشد وبیست یک قیمت او را اگر [illegible]
باشد. وجایز نیست پس دادن کنیز بصاحبش بسبب گفتن صاحب کنیز بخریدار با کل عیب بتو میفروشم
ونه بسبب خریدار ان عیب را ونه بعد از راضی شدن خریدار بعیب. **این فصل** در بیان احکام ربا وسود
خوردن است. بدانکه سود خوردن حرام است وان فروختن دو چیز مثل هم است که بپیمانه در آید یا بوزن
در آید بزیادتی دادن یا بنسیه دادن. وقرض دادن بشرط نفع گرفتن اگرچه ان نفع در صفت آنچیز باشد
وگندم وجو یکجنسند در اینجا جایز نیست دادن یکی از انها را بدیگری بزیادتی. وحرام است گرفتن
سود ودادن سود وچیزی نوشتن آن وگواه شدن بر آن. وواجب میشود پس دادن انچه گرفته باشد از سود
بصاحبش اگر میدانسته که سود خوردن حرام است. واگر نمیدانسته واجب نیست. وجایز نیست فروختن
خرمای خشک بخرمای تر ومویز بانگور. وجایز نیست زیادتی گرفتن در چیزیکه سود در آن رود
هر چند که یکی از آن دو چیز بهتر از دیگری باشد. وکسی که خواسته باشد که سود وزیادتی بگیرد در چیزیکه
سود در آن میرود واجب است که بگذارد با کم کردن آنچیز از غیر جنس آنچیز کم. **این فصل** در بیان احکام
فروختن طلا بطلا ونقره بنقره بمثل ایشان. وجایز است برابر بودن در وزن ایشان.
وواجب است گرفتن وتصرف کردن طلا ونقره در همان مجلس خرید وفروش. واگر نگیرند در همان
مجلس بیع باطل میشود وبرهم میخورد. واگر زیادتی باشد در طلا ونقره واجب است ضم کردن چیزی

یا ان کمی از غیر جنس ان کم • و هرگاه جمع شوند طلا و نقره و دانسته نشود که چه قدر است طلا و چه قدر است نقره جایز نیست فروختن آنها بیکدیگر بلکه باید هر دو را باهم فروخت یا بغیر طلا و نقره فروخت • و هرگاه فروخته شد نقره غش دار بنقره خالص واجب است که زیاده سازند بهای نقره خالص را از جهة آنکه ان زیادتی در برابر ان غش دار افتد • و جایز نیست فروختن میوه درخت خرما بخرمایی که حاصل شود از همان درخت و این را مزابنه گویند • و نه فروختن زراعت بدانه که حاصل شود از همان زراعت و این را محاقله گویند • این فصل در بیان احکام خرید بنده و مادر و غیر ایشان است بدانکه مالک و صاحب نمیشود مرد کسی را که حرام باشد بر او عقد کردن و خواستن از زنان و نه بخشی و شیر دادن • و هرگاه مالک یکی از اینها شود آزاد میشود بر او • و مالک میشود هر که غیر اینها باشد غیر پدر و مادر و جد و جده پدری و مادری هر چند بالا روند • و زن مالک میشود هر کسی را غیر پدر و مادر او باشند و کسی که پدری و مادری بخرد کنیزی را واجب است بر آنکس که استبرا فرماید بیک حیض دیدن اگر آنکنیز حیض میدیده باشد • و اگر حیض نمیدیده باشد چهل و پنج روز استبرا فرماید • و واجب است استبرا فرمودن بر کسی که اراده فروختن کنیزی داشته باشد • و جایز نیست دخول کردن کنیز پیش از استبرا کردن مگر آنکه آن کنیز کوچک و نابالغ باشد یا از حیض دیدن نا امید شده باشد یا بکر باشد یا در میان حیض خریده باشد بکر بدهد روزهای که در حیض باشد یا خریده باشد از زنی یا از مرد اعتمادی و خبر دهد او را از استبرا فرمودن او • و جایز نیست دخول کردن خریدار کنیز را که آبستن خریده باشد یا بزاید یا بگذرد از آبستنی او چهار ماه و ده روز • و جایز نیست جدایی انداختن میان طفلان و مادر ایشان بفروختن تا بی نیاز شدن از مادران مگر برضای ایشان بجدا شدن • و واجب است بر خریدار وفا کردن بشرطهای که کرده باز فروشنده هرگاه شرط بر او کرده باشد که نفروشد و نه بخشد کنیز را نه میراث گذاشتن او را

و جایز نیست فروختن کنیز بکه فرزند از وداشته باشد در زندگی فرزندش مگر برای قیمت همان کنیز با وجود پریشانی آقای او • و جایز نیست فروختن مرد آزاد و زن آزاد • این فصل در بیان احکام بیع سلف و وعده است بدانکه واجب است در بیع سلف نام بردن آن جنسی که میفروشند • و تعریف کردن آن و معین کردن که کدام جنس خواهد بود • و بکدام رسوا خواهد شد • و مدتی که خواهد رسید که تسلیم صاحب شود یا قایم مقام او • و جایز نیست سلف فروختن و خریدن در چیزی که مشخص نتوان نمود بتعریف کردن از راه اختلاف آن جنس • و ناجایز است در درست بودن بیع سلف از گرفتن فروشنده قیمت را در روزی که میفروشد • و موجود بودن آنچیزی که میفروشد در زمان وعده که خواهد رسید در بیشتر اوقات • این فصل در بیان احکام قرض دادن و قرض گرفتن است • بدانکه واجب است قرض کردن در وقت ناچاری • و جایز نیست در وقتی که احتیاج بان نباشد یا وجه ادا کردن ان نداشته باشد • و واجب است ادا کردن قرض و در دل نیت ادا داشتن هرگاه بهم رسد یا عاجز بودن از ادا کردن • و واجب است دست بکاری و کسب کاری کردن تا قرض ادا شود • و ادا کردن مهر زن و حرام است واگذاشتن و پس انداختن قرض • و نگاه داشتن حقهای مردم را و ندادن آنها بصاحبان آنها • و واجب است فروختن آنچه زیاده باشد از قدر حاجت از خانه و غیر آن برای ادای قرض نه آنچه زیاده از حاجت نباشد • و جایز نیست فروختن طلب بطلب دیگری • و واجب است راضی کردن قرضخواه طلبکار بدادن طلبش یا بمهربانی کردن هرگاه دادن ممکن نباشد • و حرام است نفع گرفتن با شرط کردن در قرض نه بی شرط گرفتن • و کسی که باشد بر ذمه او قرضی از شخصی که حاضر نباشد واجب است بر او نیت ادا داشتن • و سعی کردن در پیدا کردن آنکس • و واجب است ادا کردن قرض کسی که کشته شده باشد بنا حق از همان خون بهای او اگر نگذاشته باشد میراثی یا وفا نکند میراثش

بقرض او. و واجبست مهلت دادن قرض داری که پریشان باشد بعد از انکه مشخص شود پریشانی او. وجایز نیست تنک کیری بر پریشان. و کسی که رخصت کرده باشد بندهٔ خود را در قرض کرفتن واجبست بر انکس ادا کردن قرض بنده. و اکر اقا رخصت نکرده بنده قرض کرفته واجب میشود بر بنده بعد از ازاد شدن بنده. **این فصل** در بیان احکام کرو کردن و کرو کرفتن است. بدانکه شرط کرده شده در کرو کرفتن بتصرف خود در اوردن کرو کیرنده وانچیز را که بکرو کرفته است. وجایز نیست تصرف کردن کرو کیرنده در انچیزیکه کرو کذاشته است بی رخصت کرو کیرنده. و هرکاه نابیدا باشد صاحب کرو جایز نیست فروختن کرو مکر انکه نشناسد صاحب کرو را. پس جایز خواهد بود که بفروشد کرو را بعد از تصرف کردن. و واجب میشود نکاهداشتن انچه زیاد باشد از حق کرو کیرنده. و هرکاه نابود شود کرو بسبب اهمال کردن کرو کیرنده واجبست تاوان دادن بصاحب کرو. و اکر تقصیری نکرده باشد تاوانی نیست. و واجبست پس دادن زیادتی از هر دو جانب در صورت تاوان کرفتن. و اکر برسد بکرو کیرنده چیزی از حاصل آن کرو و ماننده آن واجبست که حساب نماید انرا از حق خود اکر برخصت صاحب کرو آن حاصل را تصرف کرده باشد. و واجبست نکاهداری کردن کرو. و اکر چیزی بخرج کردن مال باشد و کم میکند از حساب یکدیکر اکر سوار شده باشد کرو کیرنده چهاروا را که کرو کرفته یا نفعی برده از کرو بغیر سواری. **این فصل** در بیان احکام مانع شدن حاکم شرع است کسانیرا که بیجا خرج نمایند یا قرض بسیار و مال کم دارند از تصرف کردن در مال خود و غیر ان. بدانکه جایز نیست تصرف کردن طفلان کوچک و دیوانکان بی عقل و سفیهان بی پروا در مالهای خود بلکه بر حاکم شرع واجبست منع کردن ایشان از مال و ندادن مال بدست ایشان تا صغیر کبیر شود و صاحب رشد کردد و دیوانه هشیار شود و سفیه نادان بی پروائی را ترک کردن. و همچنین است

حکم بنده تا آزاد نشود مکر برخصت اقا که میتواند خرج بسیار کند. و واجبست حصه کردن مال مفلس در میان قرضخواهان بقدر حصهٔ ایشان. پس اکر یافت شود متاعی قرضخواهی همان بعینه واجبست دادن همان متاع بهمانکس اکر کم نیاید مال مفلس از طلبهای ایشان. و واجبست ابکردن قرضدار بعد از ثابت شدن قرض او تا بدهد یا ظاهر کند پریشانی خود را. وجایز نیست بیمار را وصیت کردن بیشتر از سر یک مال خود. **این فصل** در بیان احکام ضامن شدن است. بدانکه واجب و لازم میکردد بر ذمهٔ ضامن انچه ضامن شده برضای انکسی که او را ضامنی داده. وجایز نیست بر کشتن ضامن بطلب انچه داده باشد از جانب کسی بی رضای انکس. و اکر بری الذمه سازند بعضی از وارثان مرده قرضداران مرده را از قرضی که نزد ایشان است. و ضامن شود راضی کردن باقی وارثان را. واجبست بر او راضی کردن ایشان. و شرط کرده شده است اما لدار بودن ضامن یا دانا بودن انکسی که ضامنی او را قبول مینماید بپریشانی او را. وجایز نیست ضامن را که بستاند از کسی که ضامن او شده بیشتر از آنچه بعلت او داده. و کسی ضامن تن کسی شود که حاضر سازد قرضدار را یا مانند آن واجبست که او را حاضر کند. و اکر حاضر نکند در سپیدکاهش میدارند تا حاضر کند او را یا بدهد انچه را که بر اوست. وجایز نیست باز کشتن از حواله که کرده شده بر حواله کننده بعد از راضی شدن بحواله. **این فصل** در بیان احکام صلح کردن است. بدانکه واجبست وفا کردن بصلح و شرط کرده است در صلح کردن راضی شدن هر دو و دانا بودن بحق یا نادان بودن هر دو بآن. وجایز نیست صلح کردن با وجود نادان بودن یکی از ایشان و بس. وجایز نیست صلح کردن بر قرضی که حالا باید داد بصاحب آن بزیادتی کردن در ان مقرر کردن مدتی. و واجبست صلح دادن میان مردمان و سنت است بر همه مردمان اصلاح کردن در میان مسلمانان. وجایز نیست منع کردن مسلمانان از آبی که مباح باشد

براى همه ايشان بيش از جمع كردن و حصا شدن آن • و جايز نيست منع كردن مسلمانان از راهى و از باقى چيزهايى كه همه مسلمانان شريكند در انها **اين فصل** در بيان احكام شراكت كردنست بدانكه جايز نيست تصرف كردن در مال شريك بى رخصت و بى رضاى او • و جايز نيست خيانت كردن در مال شريك و جايز نيست دخول كردن با كنيزكى كه ميانه چند نفر باشد • و واجبست نگاه داشتن حصه شريك و رسانيدن آن باو با وجود طلبيدن • و اگر شرط كرده شده باشد كه هر دو شريك تصرف باهم كنند واجبست وفا كردن بان • و همچنين است هر شرطى كه جايز باشد تا وقتى كه حصه نمايند • و جايز نيست حصه كردن قرضى كه شريك باشند باهم بيش از گرفتن ان بلكه آنچه هم رسد و بدست ايشان آيد حصه ميگيرند

اين فصل در بيان احكام مضاربه است بدانكه هرگاه مشخص كرده باشد صاحب مال نوعى از تصرف كردن را جايز عامل را كه خلاف حرف صاحب مال كند پس اگر خلاف حرف صاحب مال كند و نقصانى و زيادتى هم رسد يا تمام برطرف شود عامل ضامن است • و واجبست بر عامل دادن تاوان ان • و اگر نفعى كند خواهد بودن نفع ميان صاحب مال و عامل • و واجبست بر هر دو وفا كردن بشرطى كه در حصه كردن برده كرده اند و بباقى شرطهاى جايز در ميانه هم كرده باشند تا وقتى كه هر دو از هم جدا نشده باشند يا يكى ترك مضاربه نكند • و واجبست تاوان دادن عامل ايضا با وجود تقصيرى كه كرده باشد و بس • و هرگاه شرط كرده باشد صاحب بر عامل تاوان دادن را جايز نيست صاحب را كه چيزى از عامل بگيرد مگر اصل سرمايه كه باو داده باشد و جايز نيست مضاربه دادن قرضى كه بيش كسى دارد تا انرا بگيرد • و نه بمال يتيم مگر ولى كه مال دار باشد او

اين فصل در بيان احكام امانت سپردنست بدانكه واجبست رسانيدن امانتى كه سپرده باشد خواه نيكوكار باشد بسيار زن و خواه بدكار مگر انچه در شرع رخصت شده باشد كه پس نه دهد • و حرامست خيانت كردن در مالهاى مسلمانان و جهودان و ترسايان • و كسى كه تقصير نمايد در نگاهدارى كردن امانت واجب ميشود

براو تاوان ان اگر نابود شود يا نقصانى بان رسد • و اگر تقصير نكرده باشد تاوانى لازم نباشد و جايز نيست قرض برداشتن از مال سپرده شده مگر با وجود ناچارى • و جايز نيست سپردن و امين كردن كسى كه خيانت كننده باشد يا نابود كننده باشد • و جايز نيست نابود كردن و برطرف كردن مال و كسى كه بسپارد نزد كسى مالى را و داند كه انكس دزد است و ان مال از و نيست جايز نيست پس دادن ان بانكس با وجود خيانت بلكه ان مال حكم يافته شده دارد **اين فصل** در بيان احكام زراعت كردن و باغبانى كردنست بدانكه واجب كفايى نيست زراعت و كشت كردن و درخت نشانيدن • و سنتست بر همه مردمان زنان و شرط كرده شده است در بين هر دو بودن حاصلى كه هم رسد مشاع باشد ميان ايشان • و واجبست وفا كردن بهر چه كه شرط كرده شده ميانه صاحب ملك و عامل از شرطى كه جايز باشد در شرع • و واجبست كار كردن بر عامل نه تخم دادن و نه گاو دادن مگر با شرط كردن • و ناچار است در هر دو كار قرار دادن مدت زراعت كردن و باغبانى كردن • و هرگاه ضبط و تخمين نمايد حاصل را صاحب ملك بر دهقان و باغبان پس قبول كند ايشان واجب ميشود بر ايشان از قرار همان تخمين دادن خواه حاصل زياد آيد و خواه كم آيد • و واجب ميشود زكوة دادن بر هر كدام از ايشان در حصه خود با وجود شرطهاى زكوة دادن • و جايز نيست بيكار فرمودن مسلمانان مگر با وجود شرط كردن بر عامل • و جايز نيست ستم كردن زراعت كنندگان و نه غير ايشان **اين فصل** در بيان احكام عاريه دادنست بدانكه واجبست نگاهدارى كردن چيزيكه برسم عاريه گرفته باشد و نه پس دادن ان بى رضا پس اگر تقصير كرده باشد واجبست براو تاوان ان • و همچنين است حكم طلا و نقره هر چند شرط نشده باشد و همچنين حكم هرگاه شرط شده باشد تاوان و اگر چه تقصير نكرده باشد دران • و كسى كه بعاريه بگيرد چيزى را از غير صاحب آن چيز واجبست براو تاوان دادن انچيز • و ناچار است از بودن عاريه دهنده كه صاحب آن چيز باشد

وتصرف کردن او را در آنچیز روا باشد **فصل** در بیان احکام اجاره دادنست بدانکه جایز نیست
اجاره دادن کسی خود را برای کارهای که حرام باشد مانند خراب کردن مسجدها از روی بی
اعتقادی بدین یا ستم کردن بر خود وکشتن کسی بناحق وساختن بتان ونی‌های سازها
وغیر اینها هرچه حرام است در شرع وجایز نیست منع کردن مزدور از بجا آوردن واجبها مانند
نماز گذاردن وغیر آن وواجبست دادن مزد بمزدور بعد از تمام شدن از کاری که برای آنکار
بمزد گرفته باشند وجایز نیست برطرف کردن اجاره وبرهم زدن آن برای هیچکدام از اجاره گیرنده
واجاره دهنده بی رضای آن دیگری ولازم میگردد وفا کردن بهر شرطی که جایز باشد وحرامست
ندادن مزد بمزدور بعد از تمام کردن کار موافق قراری که کرده باشند وشرط کرده شده است
که هم اجاره گیرنده وهم اجاره دهنده هردو بحد بلوغ رسیده باشند وعاقل باشند ومشخص
نمودن آنچه که باجاره گیرند ودهند ومشخص نمودن مدت زمان اجاره ودوری راه که بآنجا
برند ومشخص نمودن کارهائی که باجاره دهند یا گیرند وجایز نیست برای اجاره گیرنده چهارپا
گذشتن از حدیکه مشخص کرده اند وضامن تاوان آنچهارپاست اگر پا برطرف شود وکرایه آن
زیادتی هم وواجبست دادن کرایه مدت گذشته اگرچه نفع نیافته باشد وجایز نیست که بکرایه
دهد جائی را بزیاده از آن کرایه که خود گرفته باشد هرگاه کاری نکرده باشد در آنجا یا تاوانی
نکشیده باشد برای آنجا یا بکرایه بدهد آنجا را بغیر کرایه جنس که خود مشخص نموده باشد یا بجنس
وکسی که قبول کاری کرده بمزد معینی جایز نیست او را که بدیگری بمزد بکمتر از آن مزدی که خود قبول
نموده مگر آنکه خود در آن کاری کرده باشد وکسی که باجاره دهد چیزی را جایز است که بفروشد
آنرا وواجبست که خبر نماید خریدار را بآن اجاره دادن وواجب میشود تاوان کشیدن صاحبان

حرفها

حرفها هرگاه برطرف شود بکار ایشان یا در دست ایشان بسبب تقصیری که کرده باشند یا در خواستن ایشان بدگمان
باشند وایشان سوگند نخورند وهمچنین است حکم کرایه کش وهمچنین است حکم کسی که شرط کرده شده باشد
برای او تاوان کشیدن **فصل** در بیان احکام وکیل شدن وکفیل شدنست بدانکه روا است تصرف
تصرف کردن وکار کردن وکیل تا وقتی که معزول شود وبعد از وکالت پس اگر دانا شود بافتادن از وکالت
جایز نیست او را تصرف کردن وجایز نیست تصرف کردن وکیل ~~بعد از افتادن~~ وقتی که خلاف فرموده
وکیل کننده خود نماید وجایز است تصرف کردن وکیل بعد از افتادن وپیش از دانستن افتادن
وواجب نمیشود بر وکیل تاوان کشیدن مگر بر تقصیر کردن وجایز نیست برای وکیل در عقد بستن زن
بمردی آنکه عقد بندد آن زن را بجهت خود بی رضای او وبی رخصت او وجایز نیست برای پدر گرفتن مهر دختر
بزرگ مگر برخصت دختر وجایز نیست وکیل را خیانت کردن وضایع ونابود کردن **فصل**
در بیان احکام وقف کردن وصدقه دادنست بدانکه واجبست عمل کردن بشرط وقف کننده وجایز نیست
عمل برهم زدن شرط وقف کننده وشرط کرده شده است در وقف گرفتن آنکسی که وقف او شده یا متولی که برای
آن مقرر شده وشرط کرده شده بیرون کردن وقف کننده آنچیز را وجایز نیست که بخورد کسی از وقفی که
خود کرده باشد وجایز نیست بنشیند در خانه که وقف کرده باشد یا تصدق داده باشد مگر برخصت آنجمعی که
بایشان داده باشد وهرگاه وقف کند چیزی را بر فرزندان کوچک خود لازم میشود بر وقفی که کرده باشد بر
فرزندان بزرگ خود مگر بعد از گرفتن ایشان وجایز نیست فروختن چیزیکه وقف باشد وشرط کرده شده است
در درست بودن وقف مشخص نمودن جمعی که آنچیز را وقف ایشان مینماید وهمیشه بودن وقف را وجایز نیست
در وقف کردن بعد از دادن آن بدست جمعی که وقف ایشان شده پشیمان شدن ونه برگشتن در صدقه دادن بعد از دادن
بدست اهل آن وواجبست در صدقه دادن نیت قربت کردن وجایز نیست صدقه دادن بفرزندان هاشم

یعنی هرگاه کاری کسی فرماید و شرط

بدانکه وقف آنست که اصل چیزی را

از وجه زکوة و لبس کر آنچه استثنا شده **این فصل** در بیان احکام سکنی و عمری است بدانکه
سکنی و حبس و هر دو تابع شرط صاحب خانه است پس واجب است وفا کردن بآن شرطی که شده در میان
ایشان اگر قید کرده باشد سکنی را تا مدت زندگی خود یا تا مدت زندگی آنکسی که ساکن خانه باشد
یا تا مدتی که فرزندان او زنده باشند یا تا مدتی معینی شرط نماید که آنجا بنشیند و جایز نیست فروختن
آن ساکن شده اصل آنخانه را و بر طرف میشود سکنی و حبس بسبب مردن صاحب خانه با وجود مشخص نکردن مدت
و جایز نیست تغییر دادن صاحب خانه **این فصل** در بیان احکام هبه کردن و بخشیدن است بدانکه هرگاه
ببخشد چیزی که در گردن کسی داشته باشد همانکس که در گردن او باشد جایز نیست برگشتن و
شرط کرده شده است در صدقه دادن نیت قربت و برضای خدا تعالی دادن نه در بخله و بخشیدن
و شرط کرده شده در بخشیده گرفتن از دست بخشنده و بس است گرفتن بخشنده از جانب پسر
کودک خود نه از جانب پسر بزرگ خود و جایز نیست برگشتن از بخشش خود از بخششی که بر پدر
و مادر یا فرزندان یا خویشان کرده باشد و نه بعد از گرفتن آنکسی که با و بخشیده و دور شده است
و بر طرف شده نه با وجود آنکه عوض گرفته باشد **این فصل** در بیان احکام اسب تاختن و تیر
انداختن است بدانکه واجب است وفا کردن بآنچیزیکه شرط کرده شده باشد در میان هر دو و جایز نیست
تاختن و دوانیدن و شرط بستن در غیر اسبان و شتران و استران و الاغها و تیر و کمان ه
این فصل در بیان وصیت کردن است بدانکه واجب است وصیت کردن بر کسی که حقی بر
گردن او از کسی باشد یا او حقی در گردن کسی داشته باشد و اگر نه چنین باشد وصیت کردن
مستحب و سنت خواهد بود و واجب است وصیت کردن همه واجبها از بابت قرض و زکوة
و حج و مانند آنها و جایز نیست حیف و میل کردن در باب وصیت کردن زیاده از سه یک

مال او باشد و قبول نکنند وارثان باطل خواهد بودن زیادتی از سه یک مال او و واجب است
مقدم داشتن چیزهایی که گفته باشد که در زندگی من بدهید بر چیزهایی که گفته باشد که بعد از مردن
من بدهید و هرگاه رضا دهند وارثان بزیادتی از سه یکی وصیت جایز نیست ایشانرا برگشتن
از آن رضا دادن خود و واجب است بجا آوردن آن اقراری که کرده باشد در بیماری که مرده است در آن
بیماری از سه یکی مال او اگر باشد وارثان در حق او بدگمان و اگر بدگمان نباشند پس از اصل مال
او بجای آورند و اگر بنده آمد بر کردن باشد آن نیز از سه یکی مال او بجای آورند و کسی که
وصی ساخته باشد غایبی را غایبانه او و بمیرد پیش از آنکه رد نماید وصیت را واجب میگردد بر او
قبول کردن و کسی که وصیت کند بفرزند خود واجب است بر او قبول کردن وصیت پدر و هرگاه اقرار
نماید یکی وارثی از جمله وارثان مرده بقرضی یا اقرار نماید بوارث بودن شخصی واجب میگردد بر همان وارث
از آن اقراری که کرده نسبت همان قدری که حصه باو میرسد و همچنین است حکم اقرار دو وارث که عادل
نباشند پس اگر اقرار نمایند دو نفر عادل باشند از وارثان مرده واجب میگردد بر همه وارثان مرده
قرض را دادن با حصه بآن وارث دادن و واجب است بیرون کردن کفن مرده از اصل مال مرده و همچنین
است حکم قرض مرده و حج الاسلام و زکوة و خمس پس اگر همه نرسد قسمت نمایند نسبت هر یک باشند
و واجب است بیرون کردن آنچه وصیت کرده باشد از سه یکی مال مرده پیش از بخش کردن میراث
و داخل میشود در سه یکی خونبهای مرده اگر خونبها داشته باشد و کسی که بمیرد و بر او باشد قرضی
که تمام مالش را بگیرد جایز نیست خرج عیال مرده از مال مرده دادن مگر در ضرورت و بالجاری ایشان
بر او بقرض بایشان دهند و واجب است بجا آوردن وصیتی که شرعی باشد و جایز نیست تغییر دادن
و بر هم زدن وصیتی که شرعی باشد و کسی که بر هم زند وصیت شرعی مرده را واجب میشود بر او تاوان

کشیدن او وجایز نیست سپردن مال یتیم با و پیش از بالغ شدن و رشد پیدا کردن او و واجبست بعد از بالغ شدن و رشد بهم رسانیدن و واجب میگردد بر یتیم قبول کردن و هرگاه وصیّت کند بکسی که کوچک باشد و بکسی که بزرگ باشد واجبست بجای آوردن وصیّتی که بزرگ باشد وصیّت را وانتظار بزرگ شدن وصی کوچک نکشد و کسی که وصیّت کند بدو کس جایز نیست برای یکی از این دو نفر که بتنهایی آن وصیت را بجای آورد و نصف ترکه میت را بتصرّف کرد مگر برخصت آنکسی که ایشانرا وصی خود کردانیده و هرگاه فراموش کند وصی بعضی از جاهای وصیّت را واجبست که خرج کند وجه فراموش کرده را در جاهای خیر مانند اعانت و مدد کاری مومن و واجبست بر وصی بیرون کردن وصیتهای که کرده همان ترتیبی که مرده در زنده گی خود گفته گفته است و وصی تا آنکه تمام شود سه یکی مال مرده و بهر چه برسد باکی نیست و کسی که وصیت نماید برای بنده خود واجبست خرج کردن در خریدن و آزاد کردن آن بنده پس اگر چیزی باقی ماند از آن وصی که کرده است واجبست که بدهد او را بعد از آن بنده که خریده و آزاد نموده از مال مرده

كتاب النكاح

این کتاب در بیان احکام نکاح و کدخدایی است بدانکه کدخدا شدن واجبست از روی ضرورت و ترسیدن از افتادن در حرام و حلال نیست کدخدایی مگر بعقد و صیغه شرعی بعقد دائمی یا بعقد متعه و یا بخریدن کنیز یا بحلال کردن صاحب کنیز جماع کردن کنیز خود را و جایز نیست دخول کردن بزنی که حلال است بعقد پیش از سن نه سالگی و حرام است دخول کردن بکنیز پیش از سن نه سالگی و حرام است ترک دخول کردن زن جوان زیاده از چهار ماه اگر نباشد این ترک برای ضرر رسانیدن بزن و اگر چه باشد این ترک بسبب مصیبتی و واجبست غیرت بردن بر مرد و حرام است بردن بزن در حلال و واجبست گذاشتن زن و دست دادن او بمرد خود از فایده بردن از او مگر آن فایده که حرام باشد مانند دخول در حالت حیض و جایز نیست زن را که نگذارد شوهر خود را که با او دخول کند اگر چه بتر سد از آبستن شدن و جایز نیست که ترک فرمان برداری شوهر خود کند و نه آنکه جا نه کند

هرگاه شوهر خواهد که پیش او برود و بیرون نرود از خانه مگر برخصت شوهر و دست بغیر شوهر خود ندهد که با او کاری کند و زینت نکند و خود را خوشبو نسازد برای غیر شوهر خود و اگر چنین کاری کرده باشد واجبست بر او که دور کند از خود و واجبست بر زن خوب سر کردن با شوهر خود و حرام است از زن و شوهر آزار یکدیگر کنند و جایز نیست که برهنه شود زن پیش زنیکه جهود باشد یا ترسا باشد و جایز نیست تعریف کردن زن بیگانه را برای مردان با وجود فتنه و جایز نیست خلوت کردن مرد بیگانه با زن بیگانه و نه نظر کردن بزن بیگانه و نه بوسیدن او و نه در بغل گرفتن او و دست کشیدن او و نه حرفهای خوش آیند گفتن با او و نه خوش طبعی کردن با او و حتی با خواهر زن نیز و کنیز دیگری مگر زنهایی که بیرون باشند که حرام است دیدن آنها و همچنین است حکم زنهای صحرا نشین و زنان دهها و اهل ذمه مانند جهود و ترسا بی لذت و خواهش و حرام است بر زن پاره کردن گریبان و سیلی زدن بر روی خود و پریشان کردن موی خود و کندن موی خود و خراشیدن روی خود و رسانیدن بدن خود بیدن زن بیگانه و فاش کردن سر شوهر خود و بیچاره بودن او و بی پروایی کردن بنماز و نسبت دادن فرزندی که از زنا بهم رسد بشوهر خود و قوّادگی کردن و سخن چینی کردن و دروغ گفتن و حسد بردن و واجبست رخصت طلبیدن زن نزد وقت داخل شدن نزد پدر خود در وقتی که مادر و پدر با یکدیگر باشند و جایز نیست نگاه کردن خواجه سرا بزنیکه محرم او نباشد و واجبست بر زن رو بالا بر سر کردن بعد از بالغ شدن نه پیش از آن با وجود کسی که نگاه کند و پوشیدن موی خود از مرد نامحرم و بس و جایز نیست زن را نگاه کردن بر دار و ندی خواهش و اگر از آن در کور باشد و حرام است دیوثی کردن و غیرت و رزیدن بیجا و ترک غیرت در جای خود و غیرت در باب حلال و رزیدن و حرام است بر زن جادو کردن شوهر خود هر چند در باب دوستی شوهر باشد یا برگردانیدن میل او باشد از دیگری و حرام است جماع کردن و طلب بیرون آوردن منی

کردن در مسجد برای کسی که معصوم نباشد. و واجب است نهایت احتیاط کردن در باب نکاح و کد خدایی زنان

بر غیر نکاح **این فصل** در بیان کسانیست که اختیار عقد کردن زن دارند. بدانکه جایز نیست زن

کردن زن آزاد بی لفظ صیغهٔ نکاح میان زن و مرد یا وکیل هر دو. و جایز نیست زن کردن بلفظ بخشیدن

اذن و نه از ولی زن نه بلفظ عاریه دادن و نه بحلال کردن زنان. و جایز نیست برای هیچکس بشوهر دادن

زن کامل بی رخصت او نه پدر و نه برادر و نه ا ... و همچنین است حکم دختری که بالغ و عاقل و رشیده باشد

که بباشد و او را پدری. و جایز نیست بشوهر دادن عمه و خاله و برادر و مادر دختر کوچک نابالغ و عاقل را

و نه دختر بزرگ بالغ و عاقل را بی رضای او. و جایز نیست برای هیچکس بشوهر دادن دختر نابالغ و عاقل را

مگر برای پدر یا بابوی پدری با وجود پدر دختر. و ناچار است در دختریکه بکر و بالغ و عاقل باشد.

از رضای او و رضای پدر او. و درست نیست خواستن کنیز کسی و زن دادن به بندهٔ کسی بی رخصت آقا

و جایز نیست عقد بستن زنی از روی خوش طبعی. و همچنین است حکم حلال کردن کنیز. و جایز نیست

بشوهر دادن زنی و حال آنکه مهر او مهر زن دیگر باشد **این فصل** در بیان احکام زنا کردن است بدانکه

حرام است زنا کردن بر مرد و زن و گذاشتن خود که بزنا افتد خواه مرد زن دار باشد و زن شوهر دار

باشد و خواه نباشد. و حرام است بردن بکارت دختر بر غیر شوهر و غیر آقای کنیز خواه بجماع کرده

باشد و خواه بغیر جماع و کسی که چنین کاری بکند واجب است بر او دادن مهر در زنیکه آزاد باشد و دادن

ده یک قیمت آن در زنیکه کنیز کی باشد. و حرام است ریختن منی در فرج زنیکه حرام باشد و واجب است

ریختن منی در غیر فرج در زنا کردن بر کسی که چنین کاری کند. و حرام است زنا کردن بر مرد

با دختر بکر نابالغ باشد و زنا دادن بر زن با پسری که نابالغ باشد یا بندهٔ او باشد. و جایز نیست

دخل کردن مرد بحرام بفرج زنیکه بیگانه باشد و نه دخل کردن زن بحرام بمردی که بیگانه باشد و

و عده نگاه داشتن واجب است بر زن آبستن که طلاق داده شود و عدهٔ او همان زاییدن فرزند است اگر در شکم

دارد اگرچه در همان ساعت بزاید که طلاق گرفته است. و زنیکه دو بچه داشته باشد عدهٔ اش وقتی

بسر میرسد که بزاید بچهٔ اولی را پس جایز نیست رجوع کردن شوهر را. و جایز نیست آن زن را که شوهر بکند

مگر بعد از آمدن بچهٔ دوم. و واجب است بر آن زنی که طلاق میکرد رجوع کردن در حیض دیده و باید

بهمان عادتی که داشته و از پیش گذشته در جای خود. و جایز نیست برای زنی که طلاق داده باشد رجعی

بیرون رود از خانهٔ شوهرش و نه رود برای حجت ... مگر برخصت شوهرش. و جایز نیست در اگر بیرون

کند او را مگر آنکه بکند کار رسوایی. و واجب است بر شوهرش خرج کشیدن زن در عدهٔ طلاق رجعی و هرگاه

دعوی کند زن عده دار با وجود احتمال داشتن تمام شدن عده واجب است قبول کردن حرف او ...

و واجب است عده داشتن بر زنیکه شده داشته باشد در آبستن خود تا نه ماه. و واجب است نگاه داشتن

عدهٔ طلاق از روزیکه طلاق داده شده است نه از روزیکه رسید خبر طلاق دادن آن زن. پس اگر بداند زن

طلاق را بعد از تمام شدن عده ساقط میشود از آن زن عدهٔ طلاق نگاهداشتن. و واجب است بر زن عدهٔ

وفات شوهر خود داشتن از روزیکه خبر شوهر مرده بر سد بر آن زن و اگرچه بعد از چند سال برسد

نه از روزیکه شوهر مرده باشد. و واجب است بر زن شوهر مرده ترک کردن زینت و آرایش کردن

و بوی خوش بر خود مالیدن. و واجب است در عدهٔ وفات شوهر خود که چهار ماه و ده روز است. پس اگر با

آن زن آبستن پس عدهٔ آن میت که دورتر باشد از چهار ماه و ده روز گذشتن آن وقت زاییدن

و هرگاه بمیرد شوهر زن در میان عدهٔ طلاق رجعی واجب است بر زن از سر گرفتن عدهٔ وفات شوهر

چهار ماه و ده روز است. و زنیکه شوهر داشته باشد از شوهر دیگر کرده باشد و آن شوهر دومی با او

دخول کرده باشد واجب است بر آن عده نگاهداشتن از آن شوهر دومی مانند زنیکه طلاق داده باشند.

و واجب است دورى كردن زن از شوهر دومى و بركشتن بشوهر اولى • و واجب بر كنيز از عدة طلاق
نكاهداشتن دو بار پاك شدنست از حيض پس اكر حيض نه بيند پس چهل و پنج روز است مكر آنكه
آبستن باشد • و از وفات شوهر چهار ماه و ده روز است • و همچنين حكم دارد زنيكه متعه باشد و كنيزى
هم كه آقاش با او رسيده باشد بعد از ان مرده باشد • و اكرچه مدبره باشد پس اكر آقا آزاد كند آن كنيز را
كه با او رسيده باشد عده نكاهدارد مانند زنيكه عده وفات طلاق داده شده • پس اكر آقا بميرد در آن
زمان عده واجب ميشود بر آن كنيز عده وفات كه چهار ماه ده روز باشد • و واجب است عده نكاهداشتن بر
زنيكه زنا داده باشد هر كاه بخواهد كه زن همان شخصى شود كه با او زنا كرده است • و يا ديكرى غير او را
و واجب است بر زن كه از اهل جزيه باشد عده نكاهداشتن مانند كنيز پس اكر مسلمان شود در ميان
عده پس مانند زن آزاد است • و مردى كه صاحب چهار زن باشد هر كاه طلاق يكى از آنها را طلاق رجعى
دهد جايز نيست او را خواستن زن ديكر در زمان عده آن زن • و همچنين است حكم كسى كه خواهد خواهر
زن خود را عقد كند • و همچنين است متعه كه نميتواند خواستن بنت خواهر او را در زمان عده آن زن كه
متعه او بوده • و هر كاه كه آزاد كرده شود كنيز در عده رجعى واجب ميشود بر آن كنيز عده زن آزاد نكاه
داشتن (فصل) در بيان احكام خلع و مبارات است • بدانكه حلال نيست طلاق خلع دادن و
عوض كرفتن تا وقتى كه مشخص شود ناراضى بودن زن از شوهر خود • و جايز نيست ضرر رسانيدن
شوهر بزن خود تا زن در عوض طلاق از شوهر بكيرد • و جايز نيست براى زن طلبيدن خلع و طلاق
از شوهر در حالت اختيار • و ناچار است در خلع از كفتن لفظ صيغه طلاق بعد از كفتن صيغه خلع
و جايز نيست كه كرفته شود از زنيكه نخواهد شوهر را و شوهر هم نخواهد او را بيشتر از مهريكه عقد
بسته شده • و جايز است كرفتن بيش از مهر از زنى كه نخواهد شوهر را و شوهر او را نخواهد و جايز نيست

رجوع كردن شوهر تنها در طلاق زنيكه نخواهد شوهر را و شوهر او را نخواهد • يا در طلاق زنيكه
نه زن شوهر را خواهد و نه مرد آن زن را مكر آنكه هر دو و از ايشان رجوع كنند در آنچه بشوهر عوض طلاق
بخشيده پس رجوع كند شوهر • و ناچار است در طلاق مبارات خواستن زن مرد را و مرد هم زن را
بخلاف طلاق خلعى كه همان خواستن زن تنها كافى است (فصل) در بيان احكام ظهار زن است • بدانكه
هر كاه مردى بكويد بزن خود كه پشت تو نزد من مانند پشت مادر منست يا ظاهر منست يا مانند اينها
چيزى بزن بكويد حرام ميشود بر آن مرد دخول كردن با آن زن تا آنكه كفاره بدهد بعد از آن عقد با آن زن بندد
• و شرط كرده شده است در واقع شدن ظهار بالغ بودن مرد و عاقل بودن و اختيار داشتن بظهار زن
و عقد بسته بودن زن • و زن آن مرد بودن در وقت كفتن لفظ ظهار • و دخول كردن با آن زن • و بودن
آن زن در پاكى كه دخول نكرده باشد با آن زن در آن پاكى و شنيدن دو مرد عادل • و واجب ميشود كفاره دادن
هر كاه مرد خواهد كه دخول كند پس اكر طلاق دهد آن زن را كفاره نميدهد پس اكر رجوع كند و با زن خواهد
آن زن را واجب ميشود كفاره • و اكر مكرر شود لفظ ظهار كفتن اكرچه يك زن باشد واجب ميشود از هر مرتبه
كفاره • و همچنين است حكم اكر باشند چند زن و اكرچه ظهار از نها بيك لفظ تنها باشد • و اكر دخول كند بزن
پيش از كفاره دادن لازم ميشود او را كفاره ديكر هم دادن • و جايز نيست كه جبر كرده شود مرد بر كفاره دادن
و دخول كردن يا بر طلاق دادن مكر بعد از بردن زن مرد را پيش حاكم شرع و كذشتن سه ماه (فصل)
در بيان ايلا كردن است • بدانكه واقع نميشود ايلا مكر به سوكند خوردن بخدا و بنامهاى الهى كه مخصوص خدا باشد
بقصد ضرر رسانيدن بزن باشد • پس هر كاه قسم بخورد بر ترك كردن دخول با زن خود بيش از چهار ماه يا
اصلا دخول نكند با آن زن حرام ميشود دخول كردن با آن زن بر آن مرد تا كفاره قسم خوردن بدهد • و جايز نيست
آن مرد را ترك كردن دخول با آن زن بيش از چهار ماه مكر برضاى آن زن • و شرط كرده شده است در ايلا دخول كرده
با آن زن پيش از ايلا و آزاد بودن زن • و جايز نيست كه باز ايستاده شود از دخول زن مكر كه بعد از چهار ماه

پس جبر کرده میشود بر دخول کردن یا طلاق دادن پس اگر دخول کند واجب میشود بر او کفاره دادن و اگر طلاق دهد و واجب میشود اعتبار کردن شرطهای طلاق دادن

این فصل در بیان کفارهاست

بدانکه واجب میشود کفاره که بترتیب داده میشود در ظهار زن و در خون ناحق و ناشسته کردن آزاد کردن بنده پس اگر نتواند روزه داشتن دو ماه از پی هم پس اگر نتواند پس طعام دادن شصت مسکین هر مسکینی یک مد یک مد و جایز نیست افطار کردن در روزه کفاره پیش از روزه داشتن پی هم یکماه و یکروز و واجب است بر بنده روزه داشتن یکماه و واجب میشود کفاره که اختیار داده شده است و ترتیب در آن هم در کفاره سوکند خوردن طعام دادن بده مسکین یا جامه دادن بایشان یا آزاد بنده پس کسی که نیابد اینها پس کفاره آن روزه سه روز است و واجب میشود کفاره جمیع داده بسبب کشتن مسلمان دانسته و اگرچه بکشد بنده خود را یا بنده دیگری را و کفاره پاره کردن جامه برای مرد شوهر یا فرزند کفاره سوکند است و همچنین کفاره سوکند واجب میشود در کندن زن موی خود را و در بریدن زن موی خود را کفاره مخیره واجب میشود و کسی که بخواهد زنی را که شوهردار باشد واجب است که از و بگذرد و صدقه پنج صاع آرد

این فصل در بیان احکام لعان کردنست

بدانکه درست نیست لعان زن و شوهر یکدیگر را مگر بعد از دخول کردن بزن و نسبت دادن زن بزنا یا وجود دعوی کردن شوهر دیدن زنا را یا انکار کردن شوهر فرزندی را که از زن زاییده باشد و گواهی میدهد مرد چهار گواهی که والله من از جمله راستگویانم در این دعوی و لعنت کند خود را در مرتبه پنجم و مانند این میگوید زن هم پنج مرتبه پس حرام میشود زن بر مرد همیشه و کسی که سر باز زند از لعنت کردن واجب میشود بر او حد زدن و کسی که اقرار کند بیکی از دو کانی جایز نیست او را انکار کردن آن دیگری و جایز نیست سنگسار کردن زن بچه دار پیش از زاییدن آن زن

کتاب العتق

این کتاب در بیان آزاد کردن بنده است و آنچه بآن تعلق دارد بدانکه جایز نیست

آزاد کردن بنده مگر بعد از مشخص شدن ملکیت آقا و قصد کردن رضای الهی و گفتن صیغه آزادی در حال نه موقوف بودن آزادی بر شرطی و نه بقصد سوکند خوردن و اگر شرط کند آزاد کننده خدمت مدتی واجب میشود بر او خدمت آن مدت و همچنین است حکم اگر آزاد کند بنده خود را و زن او کند دختر خود را و شرط کند بر او که اگر بغیرت او رد او را رد کرده شود به بندگی یا باشد بر او صد اشرفی و کسی که آزاد کند حصه خود را از بنده که در میان چند نفر باشد در حالتی که قصد نقصان رسانیدن بشریک باشد یا خودش مالدار باشد واجب میشود بر او دادن باقی قیمت آن بنده بشریک خود و آزاد میشود تمام بنده و اگر قصد نقصان رسانیدن شریک نباشد و خودش مالدار نباشد سعی میکند بنده در دادن باقی قیمت خودش حصه شریک آقا را و آزاد کرده میشود و شرط کرده شده است در آزاد کننده بالغ بودن و عاقل بودن و اختیار داشتن و قصد کردن بمعنی که بلفظ بگوید که مانند اینها باشد و جایز نیست حکم کردن بر بندگی کسی ثابت شدن باقرار کردن او خودش به بندگی یا بد و گواه عادل گواهی دادن و اگر فروختن شود بعد از آن دعوی کند آزادی را قبول کرده نمیشود مگر بگواه گذرانیدن عادل و همچنین است اگر اقرار کند به بندگی و بعد از آن دعوی آزادی کند و جایز نیست شرط کردن فروشنده بخریدار بنده میراث بردن بنده را و نه فروختن بنده و نه بخشیدن بنده را و هرگاه بگوید بنده با آقای خود که بفروش مرا به هفتصد سی درهم سیصد و بنده را مالی باشد واجب است بر او وفا کردن با آن شرط و اگر مالی نداشته باشد پس واجب نیست دادن آن سیصد با آقا و جایز نیست فروختن آزاد و نه خریدن او و همچنین است حکم طفلی که از دریا یا سر راهی برداشته باشد و کسی که آزاد کند حصه از بنده خود را آزاد میشود تمام آن بنده و کسی که نذر کند آزاد کردن بنده را واجب میشود بر او و اگرچه نباشد آن بنده عارف باحوال دوازده امام علیهم السلام و نشناسد ایشان را همچنانکه باید و کسی که بدهد باو بنده مالی

برای اینکه بخردان بنده را با تمام مال جایز نیست انکس را که بخرد آن بنده را بتمام مال آن بنده بلکه
داخل کند با تمام مال چیزی دیگر واگر چه یکدرهم باشد تا آنکه باشد ولای میراث بردن برای انکس وهرگاه
مسلمان شود بنده جزیه دهنده واجب میشود بر آن بنده جزیه دهنده فروختن آن بنده بمسلمانی و
مدبر کردن بنده حکم وصیت کردن دارد آزاد میشود بنده مدبر بعد از مردن از سر یکی مال مرده بیش
از مردن مگر آنکه آزاد کند آقا آن مدبر را در حال زندگی خود • وواجب میشود بر بنده که مکاتب باشد
دادن مالی که با آقای خود شرط نموده باشد • وواجب میشود بر هر کدام از ایشان وفا کردن بشرط
و آزاد نمیشود از بنده که شرط نموده هیچ چیز تا بدهد همه آن قدری که بر خود قرار داده که با آقا بدهد
و آزاد شود از مکاتب مطلق بنده که گفته با آقا که هر چه بدهم آزاد باشم همان قدر یکه با آقا داده باشد
از قیمت خود • وجایز نیست بنده مکاتب را که پس اندازد وعده شرطی که با آقا کرده که قیمت خود
بدهد از جای خود نه اینکه تصرف کند در مال خود زیاده بر قوت مقرری خود مگر برخصت دادن
آقا • وحرام است رفتن بنزد کنیزیکه مکاتب کرده باشد آقا او را مگر آنکه آزاد کرده باشد و عقد
بسته باشد بآن کنیز پس اگر دخول کند بی عقد واجب میشود بر آقا دادن مهر المثل آن کنیز • وواجب است
وفا کردن بشرطهای کتابت که مشروع باشد • وجایز نیست فروختن کنیزیکه مادر فرزندش باشد
تا فرزندش زنده باشد مگر در قیمت همان کنیز که در ذمه آقا باقی باشد و پریشان باشد آقای کنیز

این فصل در بیان احکام اقرار کردنست • بدانکه کسی اقرار کند بچیزی واجب میشود بر او بجا آوردن
آن چیز ودادن تقاضا آنچیز • وهرگاه اقرار کند در بیماری که مرض الموت او باشد • ونباشد اقرار کننده
تهمت زده واجب میشود دادن آنچیز از اصل مال مرده • واگر اقرار کند تهمت زده باشد پس داده میشود
از سه یک مال مرده • وکسی که اقرار کند بوارثی شخصی یا بقرضی ونباشد اقرار کننده وارث میت
واجب میشود بر آن وارث در حصه ورسد خودش مگر آنکه اقرار کننده دو مرد عادل از جمله وارثان مرده

واجب میشود در همه حصه وارثان مرده **این فصل** در بیان احکام جعاله است • بدانکه جعاله
وعوض لازم میشود بعد از کردن آن کاری که جعاله قرار شده باشد پس واجب میشود آنچه شرط کرده
شده است بر کاری که حلال باشد بعد از کردن آن کار • وجایز نیست جعاله گرفتن بر کار دیگر حرام باشد
ولازم نمیشود جعاله بکردن کار دیگر حرام باشد **این فصل** در بیان احکام سوگند خوردن ونذر و عهد
کردن وسوگند خوردنست • بدانکه حرام است سوگند دروغ خوردن مگر برای ضرورتی یا تقیه
وجایز نیست که گفته شود در چیزیکه صحیح ودرست نباشد خدا میداند که چنین است • وواجب است
راضی شدن بسوگند خوردن شرعی • وحرام است سوگند خوردن واگر چه راست گو باشد به بیزاری
از خدا یا از پیغمبر یا از امامی • وواجب است عمل کردن بچیزیکه قسم خورده باشد بر آن چیزی در گناهی نباشد
حرام کردن حلالی یا حلال کردن حرامی یا رنجانیدن خویشی یا در چیزی که در شرع نا کردنش بهتر باشد
یا بجهت اذیت دنیا کردنش سهلتر باشد • وجایز نیست قسم خوردن بغیر نام خدا تعالی واگر بخورد
قسمش درست نیست • وشرط است کسی که قسم میخورد بالغ بودن وعاقل بودن واختیار داشتن
وهمچنین است حکم در عهد کردن ونذر کردن • وجایز نیست که کسی قسم خورد یا بکسی قسم دهد مگر
از روی جزم بآن چیز یا بجا داشتن یا نداشتن آن چیز یا ثابت کردن کاری دیگری • ودرست است
قسم خوردن بر ناکردن کار حرام وکردن کار واجب پس واجب میشود کفاره دادن بکردن حرام وناکرده
واجب • وهمچنین است حکم نذر وعهد هم وکسی که قسم خورد که نخورد از شیر بزی ونخورد از گوشت آن
پس باید که نگاهداری کند خود را از آن بز واز نسل آن بز • وکسی که قسم بخورد منکر را جایز نیست
او را بعوض گرفتن از مال منکر واگر قسم نداده باشد جایز است عوض گرفتن از مال منکر بقدر طلب خود
ودرست نیست نذر کردن تا آنکه بگوید این لفظ را بعربی که لله العلی کذا یعنی از برای خداست بر من
چنین چیزی وبوده باشد آنچیزیکه بر خود لازم میسازد عبادت خدا اگر باشد شکر گذار الهی

وکسی که نذر کند خیر کردن مال بسیاری واجب میشود بر او هشتاد درهم اکر قصد کرده باشد درهم

واکر قصد کرده باشد دنانیر را پس هشتاد دنانیر باشد و واجبست وفا کردن بنذر خود با قدرت

داشتن بر بجا آوردن قدرت و درست نیست نذر کردن در چیزیکه خوبی آن خدائی نباشد یا

نذر کند در چیزیکه محض کناه باشد واکر چه تازه بهم رسد خوبی آنچیزیکه نذر کرده باشد **فصل**

در بیان احکام شکار کردن و ذبح کردن حیوانست بدانکه حلالست شکار کردن سکی که شکار

کردن با آن موخته باشد با بسم الله کفتن در وقت فرستادن آن سک مکر آنکه دریافته شود زنده

بودن شکار پس حلال نیست آن شکار مکر بذبح کردن آن و جایز نیست خوردن شکار حیوان دیکر مکر

آنکه دریافته شود ذبح کردن آن و همچنین است حکم چیزیکه شکار کرده باشد آنرا سکی ناآموخته واکرچه

سک آموخته شکار را کرفته باشد و همچنین است حکم شکاریکه شکار کرده باشد آنرا سک آموخته

بی آنکه سر داده باشد آنرا صاحبش و همچنین است حکم هرکاه بسم الله کفته باشد غیر آنکسی که سکی

شکار را سر داده باشد و حلالست آنچه شکار کرده شود با اسلحه مانند شمشیر و نیزه و تیر

نه با آلت دیکر که غیر آهن باشد مکر آنکه ذبح کرده شود و هرکاه بزند شکار را پس بیفتد

آن شکار از بالای کوهی یا دیواری یا بیفتد در میان آبی پس غیر حلال نیست خوردن

آن شکار مکر آنکه باشد سر آن شکار بیرون از آب و همچنین است حکم هرکاه پنهان شود شکار از او

و نداند که چه آنرا کشت و حلال نیست شکار کردن جوجها پیش از آنکه بپرند با سلحه و

همچنین است شتر و کاو و کوسفند مکر آنکه دشوار باشد ذبح کردن آنها و ضرور باشد کشتن آنها

وکسی که بزند شکار را پس جدا کند از آن شکار عضوی را حلال نیست خوردن آن عضو و کسی

شکار کند بر زمین دیکری پس شکار از آن او باشد نه صاحب زمین یا دعوی کند آنرا کسی که علامت نهاده باشد

و واجب میشود بر آن شخص که شکار را کرفته که بدهد آنرا بصاحبش **فصل** در بیان

چیزهائیست که ذبح میتوان با آنها کرد بدانکه جایز نیست ذبح کردن با آهن مکر در حالت ضرورت

پس جایز است ذبح کردن با سنک سفید و نی و چوب و سنک و استخوان و مانند اینها و معتبر است

در نحر کردن شتر زدن کارد یا نیزه در کود کردن شتر و در ذبح غیر شتر کذاشتن کارد بر حلق نزدیک

سرش و حلال نیست آنچه ذبح کرده شده است از غیر جای ذبح و همچنین است شتر وقتی که ذبح کرده شود یعنی هرکاه

و غیر شتر وقتی که نحر کرده شود و نحر کردن مخصوص است بشتر و حلال نیست کشتار حیوانی که پوست کنده

شده باشد پیش از جان دادن و ناچار است از حرکت اختیاری حیوانی که ذبح کرده شود بعد از کردن ذبح

یا بیرون آمدن خون عادتی واکر نه حلال نخواهد بود و شرط کرده شده است در محل ذبح رو بقبله کردن

و بسم الله کفتن پس اکر ترک کرده شود یکی از این دو چیز را آنچه حرام خواهد بود نه از روی فراموشی

و آنچه در شکم حیوانی باشد در محل ذبح کردن آن اکر زنده بیرون آید حلال نیست مکر بذبح کردن آن

واکر نه حلال خواهد بود بهمان ذبح کردن مادرش هرکاه موی بر آورده باشد یا کرک و حلال نیست

چیزیکه مرده باشد بی ذبح کردن آن و نه چیزیکه ذبح کرده شده باشد بر تنجانها و نه کشتار

یکی از کافران واکر چه کافر ذمی باشد واکر چه بسم الله کفته باشد و چیزیکه بریده شود از عضوهای

حیوانی پیش از ذبح کردن آن حیوان حکم مردار دارد و حلال نیست و ذبح ماهی بیرون آوردن

ماهیست از آب زنده و حلال نیست آنچه مرده باشد از ماهی در آب و ذبح ملخ کرفتن ملخ است

زنده **کتاب الاطعمة والاشربة** این کتاب در بیان احکام خوردن و آشامیدنست بدانکه حرامست

خوردن مردار و خون و کوشت خوک مکر در وقت ضرورت سخت بقدر آنچه زنده نکاه دارد

نه زیاده و حلال نیست چیزی از حیوانی که مسخ شده باشد و نه چیزی از حیواناتی که درنده

باشد و نه چیزی از ماران و نه چیزی از کلاغها و نه چیزی از ماهی که نباشد آنرا فلوسی و نه

بر ماهی که مرده باشد در آب و نه ماهی که فرو برده باشد آنرا ماری و باز قی کرده باشد آنرا

وکنده شده باشد فلوس ان • ونه سنک پشت • ونه خرچنک • وبزق • وکوکد • ونه پرنده که معلوم
نباشد • وسنکدان وچینه دان نداشته باشد • ونه خاری که در عقب پای بعضی از پرندهامی باشد
ونه چیزی از پرندهاکه بیشتر بالهارا بر هم نمیزنند • ونه تخم آن حیوانی که خورده نمیشود کوشت آن
پس اکر معلوم نشود که تخم چه حیوانست حرام است هر چیزی که برابر باشد ته وبالای آن • وکوسفند
بیاشامد شراب را تا مقداری که مست شود • وبعد از آن ذبح کرده شود حلال نیست خوردن چیزیکه
در شکم آن باشد • واکر کوسفندی یا حیوانی بیاشامد بول را حلال نیست خوردن چیزیکه در
شکم آن باشد تا شسته شود • وحرام است کوشت بزغاله که شیر خورده باشد از شیر ماده خوکی تا
قدریکه بزرک شده باشد هر کاه معلوم باشد بعینه • وحرام است خوردن کوشت حیوانی که نجاست
خوار باشد پیش از پاک شدن آنها • وحرام است تخم مرغ خانکی نجاست خوار پیش از پاک شدن آن
وحرام است کوشت حیوانی که دخول کرده باشد آدمی با آن وشیر آن • وخورده نمیشود از کشتار
حلال خون • وخایهها وبول دان • ونرکی • وسپرز • وزهره • وفرج • وغدودی که در دماغ می باشد
وسرکین • وموی • وبچه دان • ومغز پهره پشت • وسیاهی چشم • وپی زرد کنده که از کردن
تا دم حیوان میباشد • وجایی که دو زانو بهم میرسد • ورکهای کردن وپوست • واستخوان وشاخ
وسم • وغدودها • ومکروه است خوردن دو کرده ورکها وکوشهای دل • وحلال نیست خوردن
دنبه کوسفندی که هر کاه بریده شود از کوسفند یکه زنده باشد • ونه روشن کردن چراغ بروغن آن
وحرام است کار فرمودن پوست حیوانی که مرده باشد بی ذبح کردن • واکر چه دباغی کرده باشد • وهر کاه
نمعلوم نباشد حال کوشتی که کذاشته میشود بر روی آتش پس اکر بهم آید بر روی آتش پس حلال است
خوردن آن • واکر پهن شود بر روی آتش پس حرام است • وحرام است موش وماننده آن موش
وچیزهای که روان باشد وبحس باشد • وهر کاه پخته شود ماهی که حرام باشد با ماهی دیکر که حلال باشد

حرام میکردد خوردن آن چیزیکه روان شده است بر آن از ماهی حرام • وهمچنین حرام است کوشتی که با آن
پخته شود وسپرز شکافته شده باشد • وجایز نیست خوردن کندم هر کاه که روان شده باشد
بر آن پیه خوک • ومقدور نباشد شستن آن • وحلال نیست چیزیکه ذبح کرده شده باشد
برای بتی یا سنکی یا درختی • وحرام است خوردن مردار وماننده آن در حال ضرورت ودرمانده کی
بر کسی که شکار کند برای بازی یا خروج کند بر امام حق یا کسی که راه زن باشد وآزار مسلمانان
میکرده باشد • وحرام است خوردن کل مکر کل قبر امام حسین علیه السلم بقصد شفا بقدر نخودی
یا کمتر • وحرام است چیز خوردن وآشامیدن در ظرف طلا ونقره • وخوردن بر سفره که خورده میشود
بر آن شراب • ونشستن بر آن سفره در حال اختیار **ابن فضل** در بیان احکام خوردن وخورانیدن
طعام است بدانکه جایز نیست طعام دادن وچیزی خورانیدن بکافر مکر با ضرورتی یا تقیه • و
جایز نیست خوردن از طعام غیری بی رخصت ویا برضا ورغبت او ویا کسی که داخل کسانی باشد
که در آیه قرآن نام برده شده اند با وجود معلوم نبودن ناراضی بودن او • وواجب است خوردن
وآشامیدن در محل ضرورت وچیزی دادن بمومن در وقت ضرورت • وسزاوار نیست ترک
بسم الله کفتن در اول چیزی خوردن • وواجب است حرمت داشتن نان وکندم وجو • وجایز نیست
بی حرمتی کردن بنان وکندم وجو ویا مال کردن اینها بپا ویاک کردن خود با نان • وجایز نیست
خوردن چیزی از نجاستها ونه چیزیکه نجس شده باشد بنجاستی ونه چیزی از پلیدیها
ونه چیزی که در آن ضرری باشد ببدن آدمی مکر در وقت ضرورت • ونه چیزی از مست کنندها
وزهرها • وهر حیوانی که از دندانی یا ناخنی درنده باشد • وجایز نیست دوا کردن بحرام از
شراب وغیر شراب مکر بتریاک فاروقی که در آن باشد کوشت افعیها ومارها وشراب **ابن فضل**
در بیان شیره انکور وشراب مست کنندهها است بدانکه حرام است هر فشرده شده از انکور

که بجوشد تا وقتی که برود دو حصه آن بجوش پس حلال میشود • و حلال نیست خوردن شیره انکور وقتی که پخته شود شیره پخته شده از کسی که حلال میداند اثرا پیش از رفتن دو حصه و حرام است خوردن شراب و نیست خورانیدن شراب بجوز بکسی دادن که بحد تکلیف رسیده باشد و نه بجوزد طفل کوچکی دادن و نه ببیند و نه بکارزی • و همچنین است حکم هر چیزی که حرام کرده شده است در شرع شریف • و کسی که حلال داند شراب خوردن را واجبست کشتن او • و واجبست باز کشت کردن از شراب خوردن • و حرام است دایم ماندن بر شراب خوردن و هر که مست کننده حرام است • و هر چه مست کند بسیار آن پس اندکی از آن حرام است • و بوزه خرما و بوزه جو حرام است بعد از جوشیدن • و حلال نیست خوردن شراب در وقت ضرورت • و نه در وقت تقیه • و هر چیزی که روان باشد و بجلد در آن مست کننده بغیر از آبی که بقدر کر باشد آنچه حرام میشود و حرام است فروختن شراب و بوزه خرما و بوزه جو • و حرام است فشردن شراب برداشتن و نکاهداشتن و فروختن و خریدن و خوردن بهای آن و یاری کردن بر خوردن آن • و جایز نیست فروختن انکور بکسی که شیره فشرده شده

کتاب الغصب در بیان حکم غصب کردن مال غیر است • بدانکه حرام است غصب مال غیر بردن • و کسی که تخمی بکارد یا درختی بنشاند در زمین بزور کرفته شده واجبست بر او که کرایه آن زمین را بصاحب بدهد و از برای وست حاصلی که بهم رسیده • و واجبست پس دادن چیزی که بزور کرفته شده باشد بصاحبش • و هر گاه بسازد خانه در زمینی بی رخصت واجبست خراب کردن آنخانه • و پس دادن آن زمین بصاحبش و حرام است خوردن مال یتیم بناحق • و دخل کردن در مالی که بزور کرفته شده باشد حتی خرج کردن در حج • و ماندن آن با شناختن صاحبش • و کسی که بزور بکیرد کنیزی را و فرزندی از آن کنیز بهم رساند واجبست بر او پس دادن آن کنیز • و پس دادن فرزندان یا دادن بهای آن فرزندان • و کسی که بزور بکشد چهارپایی را ضامنست بهای آن اگر تلف شود • و واجبست دادن تفاوت آن اگر عیبناک شود • و ضامنست اجرة المثل آن را • و جایز نیست دخل کردن کسی که

بزور کرفته چیزی را و نه غیر او را در آنچه بکیر بزور کرفته شده است بی رخصت غیر صاحب **کتاب الشفعه** این کتاب در بیان شفعه کرفتن است • بدانکه واجبست شفعه کرفتن برای شریک هر گاه شریک ملک یکی باشد و ملک بخش ناکرده باشد نه آنکه بخش شده باشد پیش و نه بعد از آن مکر با وجود شریک بودن در راه هر گاه فروخته شود راه با ملک • و واجبست شفعه در زمینها و خانها و مسکنها و متاعها • و جایز نیست برای جهود و ارمنی شفعه کرفتن از مسلمان • و نیست شفعه کرفتن در کشتی و در نهر آب و در آسیا و در حمام و نه در خانه هر گاه فروخته شود بر بنده و متاعی و مرواریدی • و هر گاه بهای ملک شفعه دار حاضر باشد در آن شهر واجبست مهلت دادن تا وقتی که برسد بان شهر و سه روز زیاده بر آن

کتاب احیاء الاموات این کتاب در بیان احکام احیا کردن مواتست • بدانکه هر گاه زنده کند زمینی که ناکاره باشد پس آن زمین ملک او میشود • و واجبست بر آنکس در حاصل آن زمین زکوة دادن • و کسی که بنشاند درختی را پس آن درخت از او است • و کسی که بیرون آورد آبی را مالک آن آب میشود • و هر گاه کفتکو نمایند جمعی که آبی مباحی داشته باشند • و واجبست که کرفته شود آب برای کسی که بالاتر باشد از برای زراعت تا بپشت پا و از برای درخت تا کعب یا بعد از آن میکردد آنچه بکیرد در پهلوی ملک بالا باشد • و جایز نیست آباد کردن حریم و نواحی ملک غیر • و حریم درخت خرما موضع کذشتن و رفتن نزد آن درختست تا موضع کشیدن شاخهای آن درختست • و حریم چاهی جو شده چهل ذرع دور آنست • و روایتی آنست که پنجاه ذرع است اکر در چاهی که برای آب دادن شتران کنده باشند یا در راهی کنده باشند پس حریم آن بیست و پنج ذرعست • و حریم میانه دو چاه کاریز پانصد ذرعست در زمین سخت و هزار ذرعست در زمین نرم • و حریم میانه دو چاهی که برای آب دادن شتران میکشند از بن چاه تا آن چاه چهل ذرعست • و حریم میانه دو چاه که با شتر یا کاو آب از آن میکشند شصت ذرعست • و حریم راه پنج ذرعست • و حریم میانه چاه تا زه بیست و پنج ذرعست • و جایز نیست ضرر رسانیدن

عبلمانی وجایز است مسلمان را که دور کند از خود ضرر غیر را • وجایز نیست کندن کاریزی پهلوی
کاریز دیگری نزدیک بان پس اگر بکند میرسد صاحب کاریز اول را بر طرف کردن آن **کتاب اللقطه**
این کتاب در بیان یافته شده است • بدانکه واجبست تعریف کردن یافته شده یکسال در جاهای
که مردم حاضر میشوند اگر برسد قیمت آن بیک درهم یا زیاده بعد از آن واجبست نگاهداشتن
آن از برای صاحبش یا صدقه دادن یا خرج کردن آن • و در صورت اخر واجبست دادن
عوض اگر بیاید صاحب آن • وکسی که بخرد چهارپای را پس بیابد در شکم آن مالی را واجبست که تعریف
کند آن را برای فروشنده آن پس اگر نشناسد او را واگرنه آن مال از خریدار است • و واجب نیست
تعریف کردن در ماهی • وجایز نیست گرفتن شتر گم شده در بیابان و نه در گوسفند مگر انکه باشد
درجایی که آب و علف نباشد پس اگر بگیرد واجبست تعریف کردن • وکسی که ترک کند تعریف کردن
یافته شده را بعد از آن نابود شود آن و پیدا شود صاحب آن واجب میشود بر او تاوان آن • وکسی
شکار کند پرنده را که بالهایش درست باشد و بشناسد صاحب آن را • واجب میشود رد کردن
آن بصاحبش واگرنه آن شکار از آن اوست • واگر دعوی کند آن را کسی که هست ذره مدر و غ نباشد
واجب میشود که بدهد آن را باو • وجایز نیست گرفتن بنده یافته شده پس اگر بگیرد آن را واجب میشود
تعریف کردن آن بنده نزد آقای او **کتاب المواریث** این کتاب در بیان احکام میراث
بردن وارثهاست • بدانکه میراث نمیبرد کافر از مسلمان واگرچه کافر خویش مرده باشد مگر انکه مسلمان
شود کافر پیش از قسمت کردن مال مرده • و میراث نمیبرد کشنده از کشته شده خود اگر دانسته
کشته باشد • و میراث نمیبرد بنده و نه میراث برده میشود از او • و حکم بعضی بنده و بعضی آزاد همان
قدر بعضی آزاد است • ومال بنده محض از آقاست • واگر آزاد شود پیش از قسمت کردن میراث میبرد و
کسی که نباشد وارثی از برای او مگر خویشی که بنده باشد • واجبست خریدن او و آزاد کرده میشود

آقای او و نه بر فروختن او • و بعد از آن آزاد کرده میشود و میراث داده میشود • وجایز نیست شرط کردن
میراث مکاتب **فصل** در بیان آنکه نزدیکتر در میراث منع میکند دورتر را • بدانکه وارثی که
نزدیکتر باشد در خویشی بمیت از خویشان منع میکند خویش دورتر را مگر آنچه استثنا شده است
و پدر و مادر و فرزندان و فرزندزادها هرچند پایین رود منع میکند برادران و خواهران
و بابوها را و بی بی ها و بی بی کلان و منع میراث میکند ایشان عموها و خالوها را پس اگر نباشد از اینها
هیچکدام میراث میبرد آزاد کننده او و بعد از آن ضامن جریره او و بعد از آن امام • و میراث میبرند شوهر
و زن با وجود بودن همه اینها • و این هر دو منع میکند از میراث بردن امام را **فصل** در بیان
حصه‌های که در میراث میباشد • بدانکه حصه‌های میراث شش است پس نصف از برای شوهر است با نبودن
زن او فرزندی • و از برای دختر است با نبودن مرده را پسری • و از برای خواهر پدر و مادری یا
پدری تنها با نبودن برادر • و چهار یک از برای شوهر است با وجود بودن فرزند زن • و برای زن است
هرچند زن باشد با نبودن فرزند شوهر • و هشت یک از برای زن است خواه یک زن باشد
و خواه زیاده با وجود بودن فرزند شوهر • و دو ثلث از برای دو دختر یا زیاده است با نبودن پسر
و از برای دو خواهر یا زیاده است که پدری یا پدر و مادری باشد با نبودن پسر • و سه یک از برای
مادر است با نبودن فرزند و نبودن برادران • و از برای دو برادر یا زیاده که مادری باشند و
شش یک از برای پدر است با وجود بودن فرزند • و از برای مادر است با وجود بودن فرزند • و از
برای برادران پدری یا پدر و مادری با وجود بودن پدر • و از برادر یا خواهر مادری • و واجب است
رد کردن آنچه باقی بماند بعد از دادن حصه‌های میراث • و اقی بر همه صاحب حصه‌های موافق حصه
ایشان با نبودن مانعی از رد که برابر او باشد در میراث یا نزدیکتر از وی باشد بمیراث • و رد کرده نمیشود
بر شوهر و نه بر زن با وجود بودن وارثی دیگر که غیر امام باشد • و واجبست بر حاکم شرع انوکه

کرجبر کند و بزور بداده مرمهر را بر حصه کردن دست در میراث • و جایز نیست حکم کردن بعول بلکه
داخل میشود نقصان بر دختران و بر خواهران پدری یا پدر و مادری • و نه بتعصیب بلکه رد کرده
میشود و آنچه باقی مانده باشد از حصه میراث خواران بر صاحبان حصه‌ها • فصل در بیان میراث
فرزند زاده است • بدانکه میراث میبرند فرزندان • از برای پسر است مثل حصه دو دختر و مخصوص دو پسر است
از میراث پدرش • و حبوه هرگاه نباشد پسر بزرگتر از او • و کسی که تنها باشد از اولاد پس برای اوست
همه میراث • و فرزندان فرزندان میراث میبرند با نبودن ایشان • و از برای هر کدام از ایشان حصه
کسیست که نزدیک باشد خویشی او بمیت • و منع میکند نزدیکتر دورتر را • و از برای مادر میت
شش یک یا سه یک • و باقی میراث از برای پدر است با نبودن فرزند • فصل در بیان میراث برادران
بدانکه میراث میبرند برادران و خواهران پدر و مادری یا پدری پسر مثل دو حصه دختران مادری
تنها برابر میبرند • و کسی که تنها باشد از برادران و خواهران پس برای اوست مال میت • و منع
میکند کسی که نزدیکتر باشد بمیت بخویشی از راه پدر تنها • و منع نمیکند کسی را که نزدیکتر باشد از راه
مادر تنها و مخصوص است کسی که نزدیکتر باشد به پدر و مادر به رد کردن آنچه از حصه‌های میراث برها
بماند • و همچنین است حکم کسی که نزدیکتر باشد به پدر و فرزندان برادران و خواهران میت میراث میبرند با نبودن
ایشان و میگیرد هر کدام از ایشان حصه کسی را که خویشی او نزدیکتر باشد بمیت • و منع میکند نزدیکتر
دورتر را • و منع میکند بابوی نزدیکتر برادرزادها را • و منع میکند برادر بابوی دورتر را • و بابو بابو
برادران مثل برادر است و بی بی مثل خواهر است • فصل در بیان میراث عموها و خالوها • بدانکه میراث میبرند
عموها و خالوها با بودن صاحبان دو مرتبه گذشته و پس • و از برای خالوها سه یک است بی تفاوت و اگر چه یک
خالو باشد • و از برای عموها باقی میراث و اگر چه یک عمو باشد با تفاوت • و منع میکند کسی که نزدیکتر
باشد بمیت از عموها به سبب پدر و مادر کسی را که نزدیکتر باشد از عموها بسبب پدر تنها • و همچنین است

حکم میان خالوها و میراث می برند فرزندان عموها و خالوها با نبودن عموها و خالوها نه با بودن ایشان مگر پسر
عموی پدری مادری با بودن عموی پدری • پس منع میکند عموی پدری را و میراث می برند هر کدام از فرزندان
عموها و خالوها حصه کسی را که نزدیکتر اند بمیت بسبب نزدیکی خویشی • فصل در بیان میراث شوهر و
زنست • بدانکه میراث میبرند شوهر و زن با وجود بودن همه مرتبهای میراث خواران • و هرگاه تنها باشد
شوهر پس از برای اوست تمام مال • و همچنین است حکم زن در زمان غیبت صاحب الامر علیه السلام • و میراث می برد
زن در عده طلاق رجعی نه طلاق باین • و میراث می برد زنیکه طلاق داده شده باشد در بیماری شوهری که
در آن بیماری شوهر بمیرد برای ضرر رسانیدن مگر آنکه بگذرد یکسال یا بر نشود شوهر از بیماری یا آنکه شوهر کند زن
فصل در بیان میراث بنده آزاد کرده شده و ضامن جریرت • بدانکه میراث میبرد آزاد کننده بنده آزاد
کرده شده خود را با نبودن خویش دیگر • پس اگر نباشد آزاد کننده پس ضامن جریرت است • پس اگر نباشد ضامن جریرة
پس امام • و زنیکه ملاعنه باشد میراث نمی برد از و پدر و نه کسی که خویش نزدیک باشد به پدر • و فرزندیکه
از زنا باشد میراث نمی برند از و دو کسی که زنا کرده اند و او و فرزند زنا از ایشان میراث نمیبرد • و هرگاه اقرار کنند
دو نفر از وارثان بخویشی کسی با وجود بودن شرط لازم میشود بر ایشان و میراث میبرند از هم • و خنثی را میراث
داده میشود بر فرجی که بول میکند از آن فرج • پس اگر بول کند از هر دو فرج پس میراث داده می شود بنا بر فرجی
که اول بول کرده از آن فرج • پس اگر وقت بول از هر دو فرج پس میراث داده میشود بنا بر فرجی که دیرتر شد
آمدن بول از آن فرج در آخر • پس اگر یک وقت باشد پس بنا بر فرجی که پر زورتر باشد • و حکم کرده میشود در باب
میراث خنثی نیز بمحتلم شدن و بحیض دیدن و بپستان • پس اگر مشخص نشود پس میراث او نصف میراث مرد
و نصف میراث زنست • و کسی که هیچ کدام از دو فرج نداشته باشد حکم در باب او بقرعه انداختن • و کسی که
دو سر داشته باشد یا دو بدن بیدار کرده میشود او از خوابش • پس اگر بیدار نشوند هر دو بیکبار
هر دو سر پس از یک کس است و اگر نه دو کس است • و آنچه در شکم باشد میراث نمیبرد مگر وقتی که زائیده شود زنده

وجمعی که غرق شوند باهم وخانه ودیوار بر سر ایشان خراب شود میراث می برد هر یک از ایشان
از دیگری با وجود بودن خویشی وشرطهای میراث خواری وکبران میراث می برند بنسب صحیح و
فاسد **فصل** در بیان حکم کردن میانه مسلمانانست بدانکه جایز نیست که حکم کند
در امر دین مگر کسی که جمع شود در او ایمان داشتن وعدالت داشتن ومرد بودن بحکمی که ثابت
باشد از معصوم • وواجبست رجوع کردن بامام در همه احکام ودر تفسیر قران • وجایز نیست عمل
کردن برای وکمان ومانند ان • وواجبست عمل کردن بحدیثها وکتابهای اعتمادی که روایت
میکنند ان کتابها از جماعتی که بامامت همه ائمه معصومین علیهم السلم اعتقاد داشته باشد پس اگر اختلاف
باشد میان انها واجبست ترجیح دادن ان احادیث بمرجحاتی که حضرات ائمه معصومین علیهم السلم فرموده اند
ترجیح دادن بانها • وجایز نیست پیروی کردن کسی که معصوم نباشد مگر در چیزیکه روایت میکند
از معصوم اگر ثقه باشد • وواجبست احتیاط کردن در هر مسئله که دانسته نشده است حکم ان مسئله از
معصوم با وجود بودن احتمال داشتن حرام بودن • وواجبست بر کسی که حکم میکند میانه مسلمانان
انصاف داشتن وشنیدن حرف هر دو دعوی کر • وحرامست بر حاکم رشوه گرفتن ومیل کردن از حق
بجانب باطل وحکم کردن بخلاف حق خواه بداند وخواه نداند • وواجبست حکم کردن بگواهان که از جانب
مدعی باشد واگر مدعی گواهان نداشته باشد بقسمی که منکر بخورد یا باقرار که مدعی علیه بکند یا
بتصرف مدعی علیه یا بابا کردن وقسم نخوردن مدعی علیه یا قسم خوردن مدعی بخورد با وجود متهم
بودن مدعی علیه والوده گی وبکناهها که از جانب مدعی باشد یا از جانب منکر وحلال نمیشود مالی که حرام
باشد در واقع از برای کسی که داند که او حقی ندارد • وناجایزاست از گواه کذرانیدن وقسم خوردن در دعوی
قرضی که بر مرده داشته باشد • واز چهار گواه گذرانیدن در زنا • وناجایزاست از عادل بودن گواهان
• وواجبست حکم کردن در دعوای که مالی باشد بیک گواه عادل وقسم خوردن مدعی وبگواهی زنان

وناجایزاست

67

وناجایزاست از چهار زن یا دو زن ویکمرد یا دو زن وقسم خوردن مدعی • وجایز نیست قسم خوردن و
دادن مگر به والله وبالله وبنامهای خدا تعالی که مخصوص او باشد وبس **کتاب الشهادات**
این کتاب در بیان احکام گواهی دادن گواهانست • بدانکه واجبست گواه شدن بواجب کفائی • وواجبست
ادای شهادت بر کسی که گواه باشد واگرچه گواهی برای سنیان باشد • وواجبست گردن شهادت حق
تا ثابت شود حق بر قاضی واگرچه بر تغییر دادن گواهی باشد بطریقی که نه زیاده حق ونه کم • وحرامست
باز گشتن از گواهی دادن هرگاه گواهی او حق باشد • وحرامست پوشیدن گواهی • وجایز نیست گواهی
ناحق دادن وهرگاه برگردد گواه از گواهی خود بعد از حکم کردن واجبست که تاوان بدهد بقدر
آنچه نابود شده از مال اگر انکه بوده باشد مال بجای خود بعینه پس واجبست رد کردن اعمال انصاب خشن
وجایز نیست گواهی دادن مگر بدانستن واگرچه بهم رسد بسبب نوشته ومهر با وجود خاطر جمع بودن
از ساختگی کردن • وقبول کرده نمیشود گواهی مرد فاسق • ونه کسی که تهمت زده باشد مثل شریک ومزدور
ودشمن • ونه حرامزاده • ونه بازنده نرد وشطرنج • ونه قمار باز • ونه غنا کننده • ونه شنونده و
دشنام دهنده • ونه گدائی که دست دراز میکند • وجایز نیست گواهی دادن بظلم وبر سوی وبر خلاف
طریق سنت **کتاب الحدود** واین کتاب در بیان حدهائیست که در شرع مقرر است
• بدانکه واجبست زدن حدهای شرعی با وجود شرطهای ان • وحرامست نزدن حدها • وشرط کرده
شده است در واجب بودن حدها بالغ بودن وعاقل بودن واختیار داشتن ونادان نبودن
او وشبهه نداشتن • وجایز نیست حد زدن در زمین دشمن وکسی که اقرار کند بحدیکه
برای خدا تعالی باشد واجب میشود ان حد براو • پس اگر منکر شود حد از کردن او نمی افتد
مگر کشتن وسنگسار کردن • واز کردن او می افتد حد بتوبه کردن پیش از گرفتار شدن و
جایز نیست التماس کردن در زدن حد • ونه ضامن تن شدن در حد • وجایز نیست که بزند حد را

بکم امام یا نایبی که او تعیین کرده باشد بخصوص یا نایب عام و آقا بر بندهٔ خود. و جایز نیست که حد زده
شود در حرم مگر کسی که کاری کرده باشد در حرم. **این فصل** در بیان حد زناست بدانکه واجبست
حد زدن بسبب زنا کردن بر مرد و زن پس سنگسار کرده میشود مردی که زن دار باشد بعد از زدن
صد تازیانه اگر پیر باشد. و اگر جوان باشد سنگسار کرده میشود بی زدن تازیانه. و ادب کرده میشود
طفلی که نابالغ باشد. و کسی که بزور وادارد زنی را بر زنا کردن واجب میشود او را کشتن و اگرچه نباشد
آنکس زن دار. و معاف از کردن آن زن کشته شدن. و کشته میشود زن آزاد در مرتبهٔ چهارم بعد از حد زدن
سه مرتبه و بندهٔ آزاد که زنا کند واجب میشود بر او پنجاه تازیانه زدن. و سنگسار کرده میشود در مرتبهٔ
هشتم. و ثابت نمیشود زنا بچهار گواه یا باقرار کردن چهار مرتبه. و کسی که عقد کرده باشد زنی را و هنوز
دخول باو نکرده باشد با و زده میشود صد تازیانه. و دور کرده میشود از شهر خود یکسال بشهر دیگر. و هرگاه
کند اهل جزیه زنا بزن مسلمانی واجبست کشتن او. **این فصل** در بیان حد اغلام کردنست بدانکه واجب میشود
بسبب لواطه کردن بر کننده هرگاه فرو برده باشد حد زنا زدن. و کشته شود آنکسی که با او کرده شده است اگر
فرو برده باشد و خواه نه. و همچنینست حکم با وجود فرو بردن. و شرط کرده شده است در هر دو و ایشان بالغ
و عاقل بودن و اختیار داشتن. و واجبست بر غیر بالغ ادب کردن و کسی که ببوسد پسری را از روی
خواهش واجبست که زده شود صد تازیانه و ثابت نمیشود لواطه کردن با نبودن گواه مگر باقرار کردن
چهار مرتبه باختیار. **این فصل** در بیان احکام طبق زدن زنانست بدانکه واجب میشود بسبب طبق زدن
دو زن حد زنا با نبودن شوهر زن و کشتن با بودن شوهر. و کشته میشود زن در مرتبهٔ چهارم با نبودن
شوهر. و زنیکه جماع کند و اشوهرش پس بزند آن زن با دختر بکری پس آبستن شود آن دختر واجبست
آن زن را سنگسار کردن و مهر آن دختر را از او گرفتن. و واجبست بر مردیکه ببرد زنان را برای مردان بزنا
هفتاد و پنج تازیانه زدن. و همچنینست حکم زنیکه این کاره باشد. و اخراج کرده میشوند چنین مردی و زنی

از

از شهر خود. **این فصل** در بیان حکم دشنام دادنست بدانکه جایز نیست دشنام دادن مسلمان و نه
کافر حتی دشنام دادن دشنام دهنده. و واجبست که زده شود دشنام دهنده هشتاد تازیانه
اگر نسبت دهد کسی را بزنا یا با غلام خواه کننده و خواه کرده شده. و در دشنام دادن از راه کنایه واجب
میشود ادب کردن. و همچنینست حکم هجو کردن. و همچنینست حکم دشنام دادن نابالغ. و حد دشنام
دهنده تعلق دارد بکسی که نسبت داده شده است بزنا یا بلواط. و واجب نیست حد زدن مگر اینکه بطلبد
حد را صاحبش و می افتد بسبب بخشیدن آنکس. و کسی که اقرار کند بدشنام دادن واجب میشود بر او حد زدن
و اگر منکر شود نمی افتد. و هرگاه دشنام دهند دو کس بهم می افتد حد از هر دو و واجب میشود ادب کردن
هر دو. و کسی که ببخشد حق خود را جایز نیست و را باز گردیدن. و کسی که بگوید بدیگری که محتلم شده
بمادرت واجب میشود ادب کردن او ادب کردنی. و واجبست کشتن کسی که دشنام دهد پیغمبری را یا
امامی را و جایز است کشتن کسی که ناسزا گو باشد با وجود خاطر جمع بودن. **این فصل** در بیان حکم شراب
خوارانست بدانکه واجبست حد زدن کسی که خورده باشد شرابی یا بوزهٔ حرما یا بوزهٔ جو یا مست کننده
و اگرچه اندکی باشد هشتاد تازیانه و کشته میشود کسی که حلال داند خوردن اینها را. و حد نیست بر
کسی که نداند که اینها حرام است و شرط کرده شده است بالغ بودن و عاقل بودن و اختیار داشتن و می
افتد حد بسبب توبه کردن. و هرگاه حد زده شود دو مرتبه کشته میشود در مرتبهٔ سیم. **این فصل**
در بیان حکم دزدی کردنست بدانکه واجبست بریدن دست کسی که بدزدد چهار یک دیناری یا
زیاده یا قیمت آنرا از جائی که محکم کرده باشد و بریده میشود از دست راست چهار انگشت و واگذاشته
میشود برای او کف و انگشت شصت پس اگر دزدی کند بار دوم بریده میشود پای چپ او از کله
و واگذاشته میشود پاشنه. و واجبست داغ کردن و دوا کردن. پس اگر دزدی کند مرتبهٔ سیم همیشه حبس کرده
میشود در زندان پس اگر دزدی کند در آن کشته میشود. پس اگر بریده شود دست چپ بغلطی جایز نیست

بریدن دست را. و ثابت نمیشود دزدی مگر بدو گواه یا اقرار کردن دو بار بی جبر کردن. و واجبست
پس دادن مال بر صاحبش و توبه کردن. و کسی که بگیرد چیزی را باشکارا بریده نمیشود دستش بلکه
ادب کرده میشود. و بریده میشود دست کسی که کور شکافی کرده باشد. و کفن دزدیده باشد
و دست بنده هرگاه ثابت شود باوردن گواه نه وقتی که خود اقرار کند. و ولی فند حد بسبب توبه کردن
نه تاوان دادن. و شرط کرده شده است در بریدن دست دزد دانا بودن دزد بحرام بودن دزدی

این فصل در بیان حکم راه زنانست. بدانکه راه زن اگر جنگ کند و کسی بکشد کشته میشود و اگر
نکشد و مالی بگیرد کشته میشود. و صلب کرده میشود. و اگر راه زن همان مال را ببرد بریده میشود دست
و پای او بر خلاف یکدیگر. و اگر نکشد و مال نگیرد دور کرده میشود از آن زمین. و اگر توبه کند پیش
از آنکه گرفته شود پس نیست هیچ جبر برای او. و کسی که بسوزاند حالی جمعی را تاوان میکشد قیمت آنرا
و قیمت هر چیزیکه در آن بوده. و کشته میشود. و کسی که مردم را ببیند اندازد کشته میشود. و واجبست
دفع کردن راه زنان از نفس خود و از مومن دیگر و از سر مال. و اگرچه جایز است دفع کردن راه زن
از سر مال.

این فصل در بیان حکم مرتد فطری و مرتد ملی است. بدانکه کسی که برگردد از اسلام و
مسلمان زاده باشد واجبست کشتن او. و اگر توبه کند بجای افتد. و اگر مسلمان زاده نباشد واجبست
که طلب توبه نموده شود. پس اگر توبه نکند کشته میشود. و نیست کشتن بر زن بلکه در زندان کرده میشود
و زده میشود. و حلال نیست کشتن ائمه علیهم السلم در حال تقیه. و کسی که دشنام دهد پیغمبر را کشته میشود
و همچنین است حکم کسی که دعوای پیغمبری کند.

این فصل در بیان حکم کسانیست که دخول بحیوانی کنند
و مانند آن. بدانکه واجبست ادب کردن کسی که دخول کند بحیوانی اگر توبه نکرده باشد. و حد زدن
کسی که زنا کند بزن مرده یا لواط کردن بمرد مرده. و ادب کردن کسی که منی را بیرون آورد از خود بدست
و کشته میشود جادوگر. و زده میشود قصه خوان و بیرون کردن او از مسجد. و ادب کردن کسی که کاری حرامی کند

این کتاب القصاص در بیان حکم قصاص کردنست. بدانکه حرامست کشتن کسی بناحق و همچنین است
شریک شدن در خون ناحق و راضی بودن بخون ناحق. و همچنین است حکم زدن بناحق. و همچنین است حکم کشتن
آدمی خود را و فرزند خود را. و همچنین است حکم خوردن زن دوائی انداختن فرزند از شکم. و جایز نیست کسی را اگر بنا
دهد کشنده بورا. و واجبست توبه کردن از کشتن و اقرار کردن کشنده بکشتن. و دادن نفس خود را برای
قصاص کردن بدخونی یا راضی کردن صاحب خون را بخون بها گرفتن یا بیشتر یا کمتر. و کفاره دادن. و واجبست
قصاص کردن کشنده که دانسته شود. و خون بها دادن بر کشنده که بخطائی کشته که مانند دانسته است و خون
بها بر خویشان پدری است در جائی که غیر این باشد. و کسی که امر کند کسی را بکشتن کسی واجبست در زندان کردن او تا
بمیرد. و همچنین است حکم کسی که نگاه دارد کسی را که کشته شود پس کشته شود پس اگر امر کرده باشد بنده باشد واجبست
قصاص بر آقا. و کسی که خلاص کند کشنده را از دست خونی واجبست بر او حاضر ساختن او یا خون بها دادن
و نیست قصاصی در دفع کردن. و شرط کرده شده است در ثابت شدن قصاص بر کشنده بالغ بودن و عاقل بودن
و اختیار داشتن. و واجبست رسانیدن خون بها بخونی کشته شده بهر نوعی که ممکن باشد. و واجبست
کشتن بر فرزند هرگاه بکشد پدر خود را نه بعکس. و واجبست دادن زیادتی خون بها پیش از
کشتن خونی هرگاه باقی بماند از خون بها چیزی چنانکه هرگاه بکشد مردی زنی را یا دو مرد یکمرد را
و مانند این و عکس این واجب نیست. و کسی که بکشد بنده خود را واجبست بر او کفاره دادن و توبه کردن
و ادب کردن و خیرات کردن بهای آن بنده و در زندان گذاشتن آقا تا یکسال. و کسی که بکشد بنده
دیگری را واجبست بر او دادن قیمت آن بنده باقای او مگر آنکه زیاد باشد قیمت آن بنده
از خون بهای آزاد نیست کشتن بر کشنده بنده مگر آنکه عادت بان کرده باشد. و واجبست
بر بنده هرگاه بکشد مرد آزادی را نه عکس. و نیست قصاص در کشتن مسلمان اهل حرب را اگرچه

کردن • و واجب است رد کردن زیادتی خون بها • و جایز نیست قصاص کردن بعد از بخشیدن خون بها
یا صلح کردن یا راضی شدن بگرفتن خون بها • و جایز نیست در قصاص عذاب کردن و گوش و بینی
بریدن بلکه کشته میشود بشمشیر • و واجب است قصاص بر گواهی که بناحق گواهی داده هرگاه کشته شود بگواهی
او پس اگر چند کس باشند گواهان واجب است دادن زیادتی خون بها • و واجب نیست قصاص در استخوان

این فصل در بیان ثبوت در قصاص کردنست • بدانکه ثابت میشود کشتن باقرار کردن کشنده با
وجود شرطهای اقرار و بگواهان و بقسم خوردن پنجاه قسم در کشتن دانسته • و بیست و پنج قسم در کشتن خطا
با وجود تهمت • پس واجب میشود بر کشنده قصاص در کشتن دانسته و خون بها در کشتن خطا مگر انکه
مدعی علیه قسم بخورد پنجاه قسم در کشتن دانسته • و بیست و پنج قسم در کشتن خطا • و قبول کرده نمیشود
اقرار بنده بر آقا و نه اقرار کردن خون کنند بر خویشان **این فصل** در بیان شرطهای قصاص کردنست
بدانکه ثابت میشود قصاص کردن میان مرد و زن در عضوها و زخمها تا برسد بسه یک خون بها
پس وقتی که بگذرد از سه یک واجب است دادن زیادتی بکسی که زخم زده شده باشد یا عضوش
بریده شده باشد • و همچنین است حکم دادن زیادتی بزخم کننده • و واجب است قصاص در عضوها
و زخم زدن دانسته مگر اینکه ببخشد یا صلح کند یا راضی شود بخون بها گرفتن • و جایز نیست قصاص
کردن در شکستن دست هرگاه به شود • و نه در دندان طفل هرگاه بروید • بلکه واجب است خون بها
گرفتن • و جایز نیست قصاص کردن در زخمی که باندرون شکم برسد • و زخمی که نقل کند استخوان را از
جای خود • و زخمی که بمغز سر برسد • و واجب است قصاص کردن او را در چشم کسی که یکچشم باشد هرگاه
بکند چشم او را آدم دو چشم • و هرگاه بکند آدم دو چشم یکچشم نصف خون بهای یکچشم او را و بعکس
و واجب است کندن یکی از دو چشم آدم دو چشم یا دادن نصف خون بها او را بدو چشم • و جایز نیست کندن

هر دو چشم آدم دو چشم در جای کندن چشم آدم یکچشم • و واجب است قصاص کردن در عضوها بر گواه ناحق
پس اگر باقی بماند خون بهایی که واجب است رد کردن آن خون بها **کتاب الدیات** این کتاب
در بیان احکام خون بها است • بدانکه واجب است در خون بهای آدمی آزادی مسلمانی که مرد باشد هرگاه کشته شود بخطا
صد اشتر است و یا دویست گاو است یا هزار گوسفند است یا هزار اشرفیست یا ده هزار درهم یا دویست حله است
و واجب است در خون بهای زن نصف این چیزهایی که مذکور شد • و کسی که بکشد کسی را در ماههایی که حرام است بر او خون
بها دادن و سه یک خون بها و روزه داشتن دو ماه از ماههایی که حرام است • و واجب است در خون بهای
بهای بنده بهای او است مگر آنکه زیاده باشد بهای خون او از خون بها پس واجب نیست دادن آن زیادتی
و بنده که کشته باشد کسی را واجب است بر آقای او دادن او و یا بخونی که خدمت فرماید او را یا بکشد او را
یا دادن بها پس اگر آزاد کند آقای آن بنده را درست است • و واجب است بر آقایش دادن بها • و واجب است
در خون بهای اهل جزیه هشتصد درهم پس اگر عادت کرده باشد کشنده پس خون بهای مرد مسلمان است
و همچنین است حکم حرامزاده هرگاه کشته شود • و در خون بهای بچه زن اهل جزیه ده یک بهای او است
و همچنین است حکم بچه حیوانی • و در خون بهای خنثی مشکل نصف خون بهای مرد و نصف خون بهای زن است
و خون بهای نطفه آدمی بیست دینار است • و خون بهای علقه آدمی چهل دینار است • و خون بهای مضغه
شصت دینار است • و خون بهای عظام هشتاد دینار است • و هرگاه بچه تمام باشد پس خون بهای
آن صد دینار است • و هرگاه دمیده شود روح در آن پس خون بهای دشمن اهل بیت بر حضرت امام بدل
گوسفندی است **این فصل** در بیان خون بها است • بدانکه واجب است ضامن شدن بخون بها بسبب کردن خون
بتنهایی یا بشراکت • و هرگاه غرق شود طفلی پس گواه دهند دو طفل بر سه طفل که ایشان غرق کرده اند و
گواهی دهند سه طفل بر دو طفل • واجب است سه خمس خون بها بر دو طفل و دو خمس خون بها بر سه طفل • و کسی که
بکند چاهی بر سر راهی در جایی که ملک او نباشد واجب است بر او ضامن بودن او آنچه که بیفتد در آنجا

وکسی که بگذارد چیزی را در سر راهی که ضرر برساند براه واجبست براو ضامن بودن چیزی که تا بود شود بسبب
وهمچنین است حکم باقی سببهای دیگر با وجود تقصیر **فصل** در بیان خون بهای زخمهای عضوهای دیگر مستبدا
بدانکه هر عضوی که در بدن ادمی از آن دو تا باشد واجبست در آن عضو تمام خون بها و در یکی نصف
مگر دو لب و دو خصیه پس در لب پایین ششصد درهم است و در لب بالا چهار صد درهم زیرا که لب
پایین نگاه میدارد آب را در دهن و مانند لب پایین است حکم خصیه چپ زیرا که خصیه چپ محل منی است
و در شکستن پشت تمام خون بهاست و در رفتن بچه کنیز پیش از زاییدن نصف ده یک بهای آن کنیز است
و بعد از زاییدن ده یک بهای کنیز است و خون بهای بریدن سر میت صد اشرفیست که تصدق کرده
شود از جانب میت و در زخمهای که بر میت زنند بحساب همین صد اشرفیست و در کندن چشم ادم
یک چشم تمام خون بها است و در بریدن موی زن مهر المثل زنست اگر بر وید واگرنه تمام خون بهاست
و در برطرف کردن بکارت ناحق مهر المثل زنست و در عضو ادم شل سه یک خون بهای آن عضو است
وهمچنین است حکم بریدن زبان کنگ و بریدن آلت خواجه سرا و دو خصیه او و در هر شکافتن
عضو سه یک خون بها و در بریدن آلت طفل تمام خون بها است وهمچنین است حکم کسی که نمیتواند
جماع کرد و در شکستن دندان طفل گرفتن تفاوتست نه قصاص کردن و در تراشیدن ریش
تمام خون بهاست پس اگر بروید پس سه یک خون بهاست و در بریدن موی سر تمام خون بهاست هرگاه
نروید و در دندانها تمام خون بهاست و قسمت کرده میشود بر بیست و هشت قسم شانزده در
دندانهای عقب دهن است پس هر یک بیست و پنج اشرفی و در دوازده دندانی که در پیش دهنست
پس در هر یک پنجاه اشرفیست و در انگشتان دستها تمام خون بهاست وهمچنین است حکم انگشتان
پاها و عضوهای زن و مرد برابر است در خون بها تا برسد به سه یک خون بها پس برمیگردد عضوهای
زن بنصف عضو مرد و در کور کردن چشم حیوانی چهار یک قیمت آن حیوانست **فصل** در بیان

۵۸

خون بهای قوت گوش و چشم و مانند اینهاست بدانکه واجبست در برطرف کردن شنیدن گوش تمام
خون بها وهمچنین است حکم در برطرف شدن نور چشم و آواز و شل شدن و در برطرف شدن حروف زدن
تمام خون بهاست و قسمت کرده میشود بر حرفها و در برطرف شدن قوت بو کردن تمام خون بهاست
وهمچنین است حکم برطرف کردن عقل و قوت جماع کردن و در برطرف شدن بعضی از قوت شنیدن و دیدن
بنسبت است و در سلسل البول شدن تمام خون بهاست وهمچنین است حکم سلسل غایط و
همچنین است حکم در افضا شدن و در آمدن منی بی اختیار تمام خون بهاست **فصل** در بیان خون بهای
زخمهاست بدانکه واجبست در زخمی که بمغز سر برسد سه یک خون بها وهمچنین است حکم زخمی که باندرون
شکم برسد و در زخمی که ظاهر کند سفیدی استخوان را پنج شتر است و در زخمی که ببرد پوست بدن را
واجبست در هاشمه سه یک خون بها وهمچنین است حکم جایفه و در موضحه پنج شتر است و در با
دو شتر است و در دامیه یک شتر است و در متلاحمه سه شتر است و در نافذه ده یک خون بهاست و
در سمحاق چهار شتر است و در منقله پانزده شتر است و در هاشمه ده شتر است و در بنده نسبت
به قیمت بنده است مگر آنکه زیاده باشد قیمت آن بنده از خون بهای آزاد **فصل** در بیان کشتن بخطا است
بدانکه واجبست خون بها دادن در کشتن بخطای که مخصوص خطا باشد و بر عاقله کشنده و عاقله
بنده آقای اوست و عاقله اهل جزیه امام است پس اگر نباشد از اهل جزیه مالی پس خون بهای
او در مال اوست و ضامن نمیشود عاقله خون دانسته را و نه اقرار را و نه صلح را و ضامن جریمه
عاقله است و کسی که نباشد او را عاقله پس عاقله او امام است علیه السلام **نقل کلام** صاحب رساله کرمانی را
آخر رساله خود گفته میگوید محمد بن حسن بن علی بن محمد الحر که بتحقیق نقل کردم در این رساله مسئلهها
که همه اینها نص داشت از ائمه معصومین علیهم السلام از واجبها و حرامها و چیزی کم از سنتها و مکروهها
و مباحها و امید وارم که نباشد که واگذاشته شده باشد از من آنچه نص داشته باشد از آن دو قسم

آقایی نکرده‌اند که و طلب آمرزش میکنم از خدای تعالی از سهو و فراموشی که تقصیر کرده باشم و بتحقیق که جمع کرده‌ام در این رساله با وجود نهایت اختصار چیزی چند را که جمع نکرده‌اند بسیاری از کتابهای بزرگ و کسی که خواهد مطلع شود بر دلیلهای این مسئلها پس رجوع نماید بکتاب بزرگ ما که نامش برده شد در اول این رساله و شکر خدایرا که پروردگار عالمیانست پس کردید واجبها هزار و پانصد سی و پنج مسئله و حرامها هزار و چهار صد و چهل و هشت میشود مجموع این رساله سه هزار و یک هفده مسئله کم نزدیک باین زیرا که در بعضی از آنها تداخلی و تکراری اندکی شده و سپاس خدایرا که پروردگار عالمیانست و درود بر محمد و آل او که پاکانند

تمت تمام شد این رساله که نامیده شده بهدایة الهدایة در اول ماه ذی قعده الحرام سنه ۱۰۹۱ هزار و نود یک [یعنی اول ماه رجب] بدانکه تا اینجا ترجمه کلام صاحب رساله بود بی تغییری زیرا که ملاحظه مطابقه و مراعات الفاظ عربی بی زیاده و نقصان نقلاً بالمصدر در همه جا ممکن و میسر نیست فأما بقدر امکان عقود جواهر معانی الفاظ انرا در رشته تحریر کشید

خاتمه ای برادر زنهار که بفریب شیاطین اهل روزگار از راه پیروی اخبار احادیث ائمه اطهار علیهم السلام بیرون نروی و در بیابان حرفها و سخنان اصولیان و صوفیان و مباحیان پا نگذاری و بقاعدهای باطل و ضابطهای فاسد این راه ائمه دین که سبیل مومنین است قدم بیرون مگذار و بنای اصول کارهای دین را بعقل دلخواه خود مدان و سخن غیر امام معصوم را که کسی سخن معصوم را با سخن دیگران جمع کند اعتماد مکن بالمجد عرف الصواب و فی ابیاتهم نزل الکتاب زیرا که این زمان غیبت امام زمانست و خود در میان پوشیده و پنهانست و این زمان قیل و قال است و بسیاری از حرامها در لباس حلالست و این زمان زمان خواهشهاست و میدان لذتها و هواست و در هر دلی خیالی و در هر سری فکری فکرهای بسیار و خیالهای بیشمار و گیرم که از کفار نیستی

چگو

چگونه از شر اهل بدپرستی طالب علم باصولی در جنگ اصولی را از اخباری ننگ میدانیکه آخر کار رت با خداوند قهار است و فرق نیک و بد اینها از آن دشوار است و تو هر گاه بعقل دلخواه خود [وقت پادشاه] هوا و هوس و بمدد شیطان و نفس مشخص و تعیین نکرده باشی و بسخن غیر معصوم بد را از نیک ندانسته باشی و تقصیر در فهمیدن حق و ناحق کرده باشی آخر میدانی که مرا حق است و سلام و کافر و مومن و ملحد و صالح و طالح آخر همه میمیرند و وقت مردن مشخص نیست و بر ساعت دیگر اعتماد نیست و دنیا و آنچه در دنیاست همه فانیست و آخرت و عملهای موافق شریعت همیشه باقیست و جزای هر عملی داده میشود و کافر و مسلمان همه اینها را میدانند اما اعتقاد یقین باینها نمینمایند چه اگر یقین ایشان درست میبود ایمان بان و عمل بارکان مینمودند **شعر** تو پنداری باین یک قول [شیء] کند و داظهارت زانکه مستی مسلمان نیست از تو جز زبانت منافق این بود کردم بیانت تفاوی بجز چیزی دیگر نیست زبان گویا و دل از آن خبر نیست اگر دل با زبان یکسان کنی تو هر آنچه گفت حق و زبان بری تو مسلمان حقیقت کشتر باشی ز نزد مشرکانت رسته باشی و اصل ایمان عمل است و ایمان بی عمل فایده ندارد و مسلمان و کافر در این معنی شریکند مسلمان کار کافر را هیچ میداند کافر برخیزد میگوید **شعر** دعوی پیر زبان خود پرستی در خانه هزار بت یکی نشکستی کو بی که بیک شهادت از بت [زیتم] وزیات کند خمار کا کنون مستی و مدار اکثر روزگار بر کسب راحت و فراغتست و مدار علما و صلحا بر کسب علم و عملهای صالحات راحت و فراغت آخرت در اعتقاد و عملهای نیکست و محنت و سختی در آخرت بسبب تقصیر در اعتقادهای حق و عملهای ناشایسته است و هیچ عمل دیگری بتو فایده ندارد و اگر دیگری نیک باشد بتو چه فایده دهد و اگر بد باشد بتو چه نقصان رساند پس باید که تو [خود] در فکر کار خود باشی و در درست کردن اعتقاد و عمل کوشی و از یاد مرگ و قبر و احوال آخرت غافل نباشی و چون خواهی که چیزی را در دل جوی جای دهی و اعتقاد کنی یا عملی را واجب یا حرام دانی یا حرفی زنی یا کاری

اول فکر کن که خدای تعالی باین راضیست و پیغمبر صلی الله علیه وآله وحضرات ائمه دین علیهم السلام این را
در احادیثی که در کتابهای علمای شیعه دوازده امامیه خبر داده اند بگو و بکن واگر نه از خدا
بترس واین را سهل و آسان مدان … ما در تنهاییت این نفس شماست زانکه این بت مار و آن بت اژدهاست
بت شکستن سهل باشد سخت سهل سهل دیدن نفس را جهل است جهل هر نفس مکری و در
مکری از آن غرقه صد فرعون با فرعونیان • وامروز که زمان غیبت امام زمانست • وآنحضرت
از نظرهای مردمان پنهانست مثل آفتابست در روز ابر اگرچه او را نمی بینند ولیکن از برکت وجود
شریفش عالمی پر نورست • و فایدهای وجود آنحضرت که در زمان غیبت بمردم میرسد بسیار است
وقطره در کتابهای احادیث مذکورست • وهیچ فرقی در میان مرده و زنده حضرات ائمه معصومین علیهم السلام نیست
و دور و نزدیک نسبت بذات ایشان یکیست زیرا که ایشان نور اند و چون امت اتفاق ندارند
که مال و جان فدا کنند اگرچه بزبان میگویند که اگر امام ظهور کند مال و جان فدا میکنیم زیرا که
شیطان لعین دشمن دینست • و هرگاه کار بجایی رسد که مدد دین و یاری مؤمنین باید نمود وسوسه
مینماید که مردم همه با تو موافق نیست و از اینکه تو تنها باشی حاصلی ندارد • و بلیک از مردم راهمین
وسوسه کند تا مثل قصه امام حسین علیه السلام و همان معامله در همه جا روی دهد پس معلوم میشود
که از بسیاری محبت مال و جان و زن و فرزند که در نفس قرار گرفته مردم را از مدد و یاری دین
واهل دین محروم ساخته • واگر چنان باشد که همه مردم اتفاق داشته باشند و محض گفتار بر زبان
ایشان نباشد آنحضرت بیرون آید و عالم تمام روشن گردد و فتنه و فساد از تمام روی زمین
برطرف شود دنیا پر از داد و عدل شود چنانکه پر از ظلم و ستم گردیده • قحط دینست برگشای نقاب
میر باشی کن بفتح الباب شرک پاداش شد هلاک کن کعبه بتخانه گشته پاک کن • پس ای عزیز
وبرادر با تمیز لحظه در حال خود تعقل کن و در مآل کار خود نیک تامل کن • و خودبینی را از سر بگذار

و بعجز

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

و بعجز و ناتوانی خود معترف باش • و توکل بر جناب قدس الهی کن • و متوسل بحضرات ائمه معصومین
علیهم السلام شو • اگر عالمی باشد متابعت کند احادیث ثابته منقوله که در کتب معتمده علمای شیعه امامیه است
و واجبات و محرمات و سنتها و مکروهها و مباحات را از آنها بفهم • و هرچه از ظاهر احادیث اهل البیت
علیهم السلام فهمیده او شود خود بآن عمل کند • و بدیگران نیز همان طریق لفظ یا بمعنی نقل کند • واگر
معارضی یابد ترجیح بمرجح منصوصه بدهد • واگر عاجز از ترجیح گردد از راه توسعه در دین مبین
عمل بتخییر کند • واز توقف واحتیاط غافل نباشد • واگر عامی باشد اعتقادات خود را از چنین عالمی
که مذکور شد یاد گیرد • واحکام دین خود را از او شنیده عمل کند • واز قواعد اهل سنت واهل بدعت
دور باشد • وپیروی تفاسیری که مردم بسر خود کرده اند و مسائل اجتهادیه و قواعد اصولیه فریب
نخورد تا نجات یابد • وفقنا الله وایاکم لدرک الدار ومتابعة الاخبار محمد وآله الاطهار تمت

الترجمة باینجا ختم شد ترجمه رساله بدایة الهدایه در یوم یکشنبه
دهم شهر شعبان المعظم سنه سبع وعشرین ومائة
بعد الالف من هجرة النبویه صلی
الله علیه وآله کتبه العبد
ابن المرحوم حاجی …
محمد کربلائی
… علی حسن

بازبینی شد
۱۳۶۱ ش

[illegible]

[illegible] فتاوای شیعه اثنا عشریه در [illegible] مسئله [illegible] حقیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ائمه هدی [illegible]

[illegible] بقول خدا و رسول [illegible]

[illegible] حقیر [illegible]

وقف [illegible]

سال ۱۳۲۸ [illegible]
[illegible]

شماره ثبت
٦٥٧١٣

۱۳۳۶۵

بازبین شد
۵۳ ۱۳ ج

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

٢٧١